



رجب

وقایع المام

شماره
۲۰۶
نرس

مسئله بود و شست او تعلق گرفته بود که بقطره آب آسمانی و آب زمینی زیاده
 نداشت و ابتدای آب از میان تنور نوح بیرون آمد و چون در حالتی که در تنور
 نوح مشغول نان پختن بود دید که از میان تنور آتش آب میجوشد خبی بنوعی دارد
 نوح خبی بنوعی خود را قبول نکرد و ندانست که نوح بطولان هلاک شد
 مگر آنها نیکو در گشت نشسته بودند و مکر عیسی بن عناق که آب تا که او بود
 و سبب اینکه او هلاک شد و نجات یافت این بود که عیسی آغاف نوح در
 گشتن را ختن میکرد و بی که الواح و جویهای را جز از شهر شفا میکردند
 صیقل داشت و در نوح میافروید و بنای ویرانه گشتن و کثافات بهم میریزید
 اهل گشت خدمت نوح عرض کردند که در باب جوار آنها خاک را طلبیدند
 و درخت بر پدیده و در ماغ او کشیدند غطه کرد و مویش از دماغ خویش
 افتاد بر زمین و مشغول بفضلات و کثافات خیزیدن کردید و
 خواست که گشت را سوراخ کند اهل گشت خدمت حضرت نوح عرض کردند
 حضرت نوح را طلبید و درخت بر پدیده و در ماغ او مالیدند غطه
 کرد که بر از دماغ او افتاد بر زمین و مویش از خرف که به از گشت غافل
 گردید اهل گشت را نمیدانستند موافق روایت بخار جمیع عورتها را
 طواف کرد چون گذارند بر زمین که با افتاد زمین او را گشتن و موجب
 ظاهری شد که نوح میسید و با غرق کرد و خواند خداوند را بوی موافق
 روایت صافی که از عبور نقل کرده نوح بنیان مسریانی گفت
 هیلولیا القایار ما یا اتقنی یعنی لا اله الا الله
 هر از مرتبه و از هر دو کاس اصلاح کن بدانکه در این اقامه
 مرصع پیغمبر خدا گشت نجات قرار داده چنانچه حضرت رسول ص
 فرمود که مثل اهل بیت من گشت سفینه نوح من سر کپها
 فقد نجی ومن خلف عنها فقد غرق یعنی مثل اهل
 بیت من مثل نوح است که که سوار گردید پس بتحقیق نجات
 یافت و کس که خلف کرد و غرق گردید یعنی هر که متعمد بود
 الوثقی محمد و اله محمد که دید نجات یافت و هر که نوح
 متعمد غرق گردید بار بر بدن او صفت شدند بال
 بال محمد افسر دارد که است که محبت آنها را شخصی در دل

حق در بار

خود قرار دهد که عده تمکلات و اصل هم این است زیرا که حضرت علی بن
 موسی الرضا ۱۲ بمیان بن شیب فرموده علیک بولایتنا یعنی بوی بار
 محبت ما اله محمد ۳ بجهت آنکه اگر مردی دوست داشته باشد منکر را بخند
 او را برون قیامت با او نیکو سخن میگوید و اگر چه در مقام
 خود بشتد جمیع آنکه یا صبا شد لکن حضرت رسول ص در بار حق
 فرزند که امر خود بخصی فرموده آن الحین مصباح الهدی
 و سفینه النجاه یعنی اینکه عیسی چراغ هدایت است و گشت
 نجات این است است که هر یک از بنوعی از آن بقیستند
 از این چراغ هدایت و صفت بانی گشت نجات گردیده اند
 یکا بهیب رفتی به عیالهانه او و یکا بهیب خدمت نمودن او
 و که هر یک بجهت مال در راه او و طایفه به سرچین اند عیاله
 و در راه بجهت کرم و نیلای نمودن در هم غم او و بعضی بجهت رحمت
 و مهربانی دیدن در راه زیاده او بجهت عیالی مثل احرف
 که اول ماه رجب است بوده باشد زیرا که در تهنید ریح خبا
 نقل شده از حضرت صادق ع که فرمودند هر که زیارت کند
 حضرت امام حسین علیه السلام در روز اول ماه رجب جمیع گناهات
 امرزیده شود بار ثواب زیارت آنحضرت بسیار است روایت
 احتیاج که آنحضرت صادق ع روایت شده که چون نوح در گشت نشسته
 و تنبید از غرق شدن پس متوسل گردید بانوار طیبین
 و طاهرین محمد و اله محمد و عرض کرد اللهم انی
 استعینک بمحمد و اله محمد لما اخرجت من العرق
 چون متوسل شد محمد و اله محمد از غرق شدن خدا او را
 نجات داد تا هر که در هر سلیم و مصیبتی که افتاد میکند بدین
 از انبیاء و مسلمین چه از اصناف آنها چون در دست
 محمد و اله محمد میدانند از ان بلیه و صیبت نجاه صیلا

بر قامت بحار لا فاره و غیره فتح عرض کرد الهی جمع من منی را گردیدم بمن
 مصیبت و غمی و در شد خدا الهی در این منی من رسید جبرئیل نازل
 کردید و عرض کرد این فتح در این منی منی موضع کشته من در سبط محمد
 خاتم الانبیاء این نعم فتح پیغمبر چون منی منی بکشد منی منی
 کشته او بطلایم میاید و منی منی که مبارک غرق کرد در منی منی بل طاق
 میکند با وجود آنکه پیغمبر الهی است اما غنیمت چگونگی بود و منی منی
 حضرت خنجر و قتیله در کربلا وارد کردید که هر چه منی او بکشد و منی
 بدین و در منی منی و منی او را در منی منی بدین بقسمیکه منی منی
 از منی و منی او بهنج اقدند چنانچه امام عصر در منی منی نا حیه
 مقدس عرض میکند بجد خنجر منی و لقد عجب من صبرک
 ملکک السموات فاحد قویک من کل الجهات و الخشوک
 بالجحاح و حالوا بینک و بین الی قاح و لم یبق لک ناصر
 انت محتسب صابی تذاب عن نسوتک و انک لا تدری حق
 نکسوک عن ظهر جوارک فهویت الی الارض فخرجت باظنوک
 الجنول لحوافرها و تعلوک الطغاة ببواتقها قدر
 شیخ الموت جینک و اختلفت بالانقباض و الانقبساط
 عینک تدیری طر فاخفیفا الی ملک و بقیة قد شغلت
 بنفسک من ولدک و اهلک و اسیر فرسک شیا
 را الی حیامک قاصدا محمدا بالکفا فلما ان النساء
 جوارک منیا و نظن سرحد علیه ملو یا بمنی من الحد
 ناشرات الشوی علی الحد و لا طمات الوجه بسیار
 و بالعیل و اعیان و بعد العنق مد لکات و الی مصرع
 مبارکات و التمر جالس علی صدرک و اضع سیفک علی
 لحرک قابض علی شنبک بیده فاج لک بمهند قد
 سکنت حواسک و خفیت انفاک و رفع علی القناه
 مراسلک الخ

بسم الله الرحمن الرحیم بوزیر و ادب حضرت امام علی النقی در روز دوم
 این ماه واقع شده و از دعای که از امام عصر نقل شده معلوم میشود که
 حضرت امام محمد تقی و برادرش حضرت امام علی بن ابی طالب در این ماه بوده چنانچه در
 اللهم انی استلک بالمولودین فی ربیب محمد بن علی النقی
 و ابنه علی بن محمد المنتجب و اتقرب بهما حیث القرب
 اما نبیت قد حضرت امام علی بن محمد در حضرت را سمانه و منیر
 میکنند و مکان تولد او در حوالی مدینه که صریحا میکنند
 در سال دومیت و در دهم با چهارم از هجری و کیفیت انعقاد
 زلف بر یک از ائم و نقل لد انها بطریق عموم مذکور گردیده
 در آن حضرت تولد کردید از مادر خود زنا فی دیده و خنده
 در آن سیده و درند هار پیش از آن بر سر و آن آمده بود
 با آنکه در آن روز و طاهر و مطهر از هر کثافت و درناست
 در آن چون شش سال آنجا قصر بنا کردید پدر عالمی
 در آن امام محمد تقی از دنیا رحلت نموده و مدت سیزده روز
 مدینه بودند و بعد متوکل عباس حضرت را از مدینه بستر
 من ای طلبید و بدین یکسال هم در سمرقند در همان خانه
 احرم و در قدسی میباشند مسکنا نمودند و معجزات
 در میان ما هرات بسیار از آن قدوه اخبار میروند
 در آن میبایست از آن بخدمت در بحار الاثر نقل شده است
 از منی منی منی که گفت روزی متوکل مرا طلبید و گفت
 سرحد تقی من را میخواند به کوفه به روز انجا من
 مانده شوی و از راه باریه امام علی بن محمد را نزد من بیاورد
 و از عظیم و تکریم او فرو گذار نکنید چه میگوید
 الامیر خلیفه از راه باریه متوجه شد با ما از سپه سالاران

و سن هشتاد و نه نفر مردان بودند که در آنجا انکار حقیقت اهل بیت نمودند
و کاتب شعبه بنی هرا به بود و من در آنوقت مذهب خویش را داشتم
و آن سپهسالار هرگاه که کاتب را میدید او را طعن میداد و از او
میکرد و همیشه میان آنها مناظره بود و من در آنوقت در آنجا ششم تا آنکه
نصف راه رفتیم در زمینی و بعضی میسیدیم که بیخ شتر مرده را کباب
بنویسد سپهسالار با آن کاتب گفت که از صاحب شما امام علی بن نقی نقل
شده که هیچ زیننه نداشتند مگر آنکه قبر شد یا من بعد میکردم یا راست
کاتب گفت یا از او نقل شده گفت نقل کنی در این زمین که احوال
اوست موجود نیست چه کسی قبر میکرد کاتب از جواب سالت شد
و من فعل کردید ما با او سستی و استهزاء نمودیم بی مروانه شیم
تا آنکه بعد از خدمت حضرت رسیدیم کاغذ خلیفه و متوکل را فرستاد
حضرت و از بعضی حضرت فرمود که شی فرط را بکش و رسم روز جمعه
تعمیم است پس گفت بعد می بینیم پس از خدمت حضرت پیروان
مر فتم روز دیگر خدمت حضرت رسیدیم دیدیم هواداران کاتب
حرمت بود دیدیم جمع از خدایان را که جامه های پنبه بپوشیده
خود و غلامان فرمود که خدایان بد و زنند و صفایند که فرستاد
بیاورد بعد بمن فرمود که شما هم مهمانان خود بنمایند که فرستاد
از مدینه بیرون میکردیم می می از نزد آنحضرت بیرون شدیم
با خود گفتیم آیا اینهمه چه بخاطر گذرانیده که چنین جامه ها بپوشید
و خوشه و قلیب داده با کمر راه چنان این جامه ها چه مناسب است
در مدت بهشت روز این قدر هوا متغیر نمیکرد که چنین لباسها
لازم شود ظاهر امام علی بن نقی مقرر کرد و نمی دانند و می دانند
که در هر سفر این لباسها را بپوشند و از راه فاضل عجب داریم
که قائل با امانت چنین که میباشند روز دیگر چون عجلای خدمت
مر فتم دیدیم خدایان جامه ها را آورده اند پس حضرت امر به لباس
نمودند که در فرمود که بپوشید و کلاه بپوشید پس من نیز گفتم که
این عجیب و غریب می است از جامه ها پنبه دارند و میسیدند که

زندان کنی در پس من نیز فضا عجز را امر نمودم که از مدینه بیرون شدند
بعد از آن طایفه از آنجا باقی شمع رسیدیم که بنی سپهسالار و کاتب
مناظره واقع شده بود که ناگاه هوا متغیر شدند و ابر و سیاهی
ظاهر گردید و در غلغل و برق هوید شد حضرت امام علی بن نقی
خود را فرمود که لباسها و کپنک و کلاه های پاره را بپوشید و
کاتب را بپوشان آن اسباب دار و بخارم گفت که چنین من از این
بیخ بفرم من نیز لباس و کلاه بپوشید و بعد از آن تکرار
بارید مثل من نیز لباس و کلاه بپوشید و بعد از آن تکرار
مر میان از آن تکرار و از آن سر در هوا میزدند اول از آنها
سپهسالار می که با کاتب مناظره میکرد پس ابو مرتفع کردید
و هوامی شد حضرت مر و بیخی میزدند که بگو بپوشیدان خود که هر
مر و بیخی میزدند از آن که بدان که خدای بی همه چیز قادر
میباشد و چنین که دیدن این واد را پس آن قبی می کنند چون
هم گفتند این کلام را از آن سبب فرود آمد و کاتب
حضرت را بپوشیدم و گفتم استشهد ان لا اله الا
الله و انکم خلفاء الله و محمد علی عباد یابی
رسول قبل ان این کاف بودم و الحال بدست تو مسلمان شدم
و از آنروز محبت اهل بیت و متابعت آنها را بخود لازم می دانم

روز چهارم این ماه در بعثت
از محرمات قتل حضرت یحییٰ

رحب

غار شب چهارم

در اقبال از حضرت

رسولم روایت

کرده که هر که در شب

جمہا - ۴ ماہ رجب

صدء لعت نماز

بکذا رو در ره

روبر کعت دی

مرکعت اول بعد

از حمد مکر تبسم قل

اعوذ برب الفلق

و در هر یک دو

قواعد فروع الفقه

منه

بحوالہ دار کس

اسماء و ملائكة

می شود که منوی بسند

ثواب ابن عمار

تاء وز قاف

الحمد لله رب العالمين

پیشواری

مینود واداف

مانند ماه شب

فہارہ عکروہ

نامہ علی: امہ

...میں سے

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

جس کا جس کا سما کے

بکد ر فر

در سجده اول و آخر و در هر رکعت
در هر رکعت و در هر رکعت و در هر رکعت

نماز شب هفتم

۶

در اقبال از آن حضرت روایت کرده که هر که در شب هفتم رجب
چهار رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد
هر یک از قل هو الله احد و معوذتین سه بار بخواند
و بعد از آن آن نماز ده مرتبه طلوات بفرستد و ده
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر بخواند در سایه عرش خود او را
مقرر میدهد و عطا میکند بر و ثواب یکصد ماه
صیامت در رمضان را روزی که هفت باشد و
استغفار میکند از برای او و ملائکه تا اینکه فارغ
میشود از نماز و انسان میشود بر در حال تنوع
فشار قبر و نمیرود از دنیا ملائکه جای خود را
در بهشت میدهند و این میکند خداوند او را از هول
روز قیامت

فصل دهم در تصرف ماه رجب

بدانکه انعام و ماه شعبان و ماه رمضان بهترین ماهها سالند پس معتبر از حضرت
 موسی بن جعفر منقول است که هر که یکروز از ماه رجب را روزه دارد آن حق جنت
 یک ماه را از او دور شود و هر که سه روز از آن را روزه دارد هفت از بهشت از او دور
 است و واجب کرد و البته فرمود که رجب نام مقدس است در هفت از بهشت از بهشت
 و از عمل نیک و بد که یکروز از ماه رجب را روزه بدارد البتة از آن نفس
 بیاشنامد و معتبر از حضرت صادق منقول است که حضرت موسی و هم فرمود
 که ماه رجب ماه استغفار است مدت بیست و یک روز از انعام طلب از رزقی
 کنید که خدا از رزقه و مهربان است و رجب را رجب میگویند زیرا که
 رحمت خدا در انعام بر امت من بسیار رخصت میشود پس بسیار بگویند
 اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ پس معتبر از حضرت رسول
 منقول است که در وقت رویت هلال ماه رجب این دعا بخواند
 اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَ شَعْبَانَ وَ بَلِّغْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ
 وَ احْنَا عَلَى الْقِيَامِ وَ الْقِيَامِ وَ حَفِضِ اللِّسَانَ وَ غَضِّ
 الْبَصَرَ وَ لَا تَجْعَلَ حَظَّنَا فِيهِ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ وَ اَيِّقُمْ صَفْوَتَنَا
 که چون ماه رجب را که در وقت رویت هلال ماه رجب این دعا بخواند
 اللَّهُمَّ طَهِّرْ أَهْلَهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَ الْأَمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْوَلَدِ
 اسلام منجی و ثابت الله عز وجل و بهر دعاها در نزد تو
 هلال دعا صحیفه کامله است و در کتب مطبوعه است که هر که در وقت رویت
 هلال رجب بر صفحات قرآن نظر نماید چون برق از عطر بگذرد و در سینه
 که هر که در شب اول رجب و در روز و اخوان عمل کنند از کافران بیرون آید چنانکه

ابو قحطبه و زکری از علر متولد شده باشد و در شب و روز اول انعام زیارت حضرت امام
 حسن ع فضیلت بسیار دارد احاد قاضی انعام انور در اول ایمان و ولادت حضرت
 بقول در این روز ولادت حضرت صادق ع بقول در این روز ولادت امام علی نقی ع
 بروایت ابن عباس بن ابراهیم قر و ابی عیاشی روز سیزده ستم ایمان وفات امام
 بروایت ابن عیاشی در پنجم ایمان ولادت امام علی نقی ع بقول در این روز پنجم وفات مولی و جعفر
 عشم بقول وفات حضرت موسی بن جعفر ع هشتم بقول ولادت حضرت امیر
 مومنان و ولادت حضرت جواد ع بقول یازدهم ولادت حضرت امام زین العابدین
 مشهور سیزدهم ایمان ولادت امیر المومنین بر حجت عیسی بن ابراهیم ع
 و هم در این روز ولادت حضرت ابراهیم بوده بقول در این روز ولادت امام علی نقی ع
 بوزدهم بقول ولادت امیر مومنان و در این روز وفات حضرت علی نقی ع نقل کرده اند
 هجدهم وفات ابراهیم بر رسول خدا و در این روز وفات ابراهیم جلیل ذکر شده
 در روز بیستم حضرت رسول م از شعب ابیطالب بیرون آمد و هم تقیه ادم
 قبول شد و دعای او در مستجاب شد و هم در این روز تحول قبله شد بقول جعفر
 بروایت ابن حنبل در بیست و یکم وفات صدیق طاهره بیت و دریم ولادت
 حضرت صادق ع را نقل کردند در بیست و یکم خاندان جعفر بر المومنان بر این حد
 صیام زدند بیت چهارم فتح کردند بقول بیست و یکم وفات حضرت صادق ع
 بقول بیست و یکم وفات صدیق طاهره و نیز در این روز بعثت حضرت رسول م بقول
 بیت هشتم وفات ابوطالب پدر امیر المومنین ع نه اسم مبارک خوان است بیت و هفتم
 اجتماع علی بن ابی طالب حضرت رسول م بقول در این روز معراج حضرت واقع
 بیست و هفتم امام حسین م از مدینه متوجه مکه شد از حرف فدا یعنی

بیت نهم معاصی خلا و غیر عایشه ام المومنین را و در شام پناه انداخت و روزی که شد
 فوت نماز در این ماه هجرت کفیه شد و در این روز وفات حضرت زکریا ع
 پنج مفید و پنج طبریز در این روز وفات کرده اند و در این روز وفات حضرت زکریا ع

بیت دهم بقول جنات بدر و فتن

دویم یا سیم بقول در این روز وفات حضرت زکریا ع

دویم یا سیم بقول در این روز وفات حضرت زکریا ع
 وفات حضرت زکریا ع
 در این روز وفات حضرت زکریا ع
 در این روز وفات حضرت زکریا ع
 در این روز وفات حضرت زکریا ع

در این روز وفات حضرت زکریا ع
 در این روز وفات حضرت زکریا ع

مرجع مجلس جلای العین از شیخ علی سر و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده است
که ولادت شریف حضرت امام محمد باقر در روز جمعه یا شنبه و
غیر ماه مبارک ربیع و واقع شد و در مدینه مشرفه در سال
بنیاد و هفت از هجری و اسم شریف آنحضرت محمد بود و کنیت
او ابو جعفر و القاب آنحضرت باقر و مشاکه و هارث بود
و مشهور بن لقبها آنحضرت باقر بود زیرا که حضرت
بر سال ۳۴ آنحضرت را بن لقب ملقب که ما می بینیم بود
آنکه تکافنده علم اولی و آخرین بود و حضرت را با
بجای باقر گفت که در خواست یافت یک از فرزندان
من که لقب او باقر است و علم را می کافد بر مردم
فتنه و نفی نفاق آنحضرت بر وایت حضرت صادق علیه
السلام بود و بر وایت دیگر ائمه الله جمیعاً و
دیگر نفی نفاق آنحضرت این کلمات بود ظنی بالله حسن
و بالنبی المومنی و بالوصی و بالمعنی و بالحقین
والحق و بر وایت دیگران که حضرت خود امام حسین را
در دست میگرد و مادر آنحضرت فاطمه زهرا را میگرد
بود که او را ام عبد الله می گفتند و آنحضرت نجیب الط
فین بود نسب بن کواثری با امام حسن و امام حسین می رسید
و اول علوی که از دود علوی بهم رسید آنحضرت بود و در احادیث
و بیست معتبره از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که یک از افراد
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که یکی از ایشان
حاجله میشود در تمام آن روز او را سست و فتور
حاصل میشود مانند غشی بر مرد را در خواب
بیند که او را بشارت میدهد بفرزند دانا و بار
چون از خواب بیدار میشود از جانب راست خود
از کنار

از کنار خانه صد میزند و گویند که این بیدار
و صلیوید که حاجله شد بر بعضی من اهل زمین و بار
نویس و خیر و سعادت است و بن رت با درین بفرست
بود باران بی دیکه در خود ثقل و گرفتار
یا بد تا آنکه ماه از حمل او میگذرد پس صد بار
ببار از ملک نکه از خانه خود میزند و چون شرف داد
ت میشود نور در خانه خود من هذه میکند که
دیگر آن نور را نمی بیند مگر پدر آن امام
امام مرتجع نشسته از مادر متولد میشود و کشتن بن برکت
چون بن حسن میرسد و در بجانب قبله میگرداند و ستم
عطسه میکند و بعد از عطسه حد حق میگوید
و خند کرده و ناف بریده متولد میشود و الوده چون
و کثافت نمیشد و زدن انظار بدین هم میشود
میباشد و در تمام آن روز و شب از رو و دستمال نور
زردس مانند طلک ساطع میکرد در

باب بیست و دوم اعتقادات شیخ

اعتقاد در باب وعد و وعید شیخ روح الله روحه
مهر طایب که اعتقاد مادر باب وعده و ثواب و وعید
بعقاب آنکه هر وعده که حق مع ثواب عمل خیر داده
و واجب است برو که آنرا بعمل آورد تا ظلم و خلف و غدر
لازم نیاید و هر وعیدی که بعقاب عمل شرعی فرموده
باشد در آن مختار است که اگر خواهد عقاب کند بر آن
عمل تا بعد از خود کار کرده باشد و اگر از آن عفو
کند بمقتل بفضل خود عمل کرده باشد و حق مع ظلم بر
بنده گان نکند و فرمود که ان الله لا یغفر ان
یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
این آیت بشارت آیت امیدوار ترین آیات
قرآنی است در باب مغفرت گناه عاصیان
حاصل معنی نئی آنست که تحقیق و راستی حضرت بار
تعالی فرمود که گناه شرک را که توبه نمودن باسلام
بعد از آن واقع نشود چه باجماع طوائف امت
اسلام بعد از کفر موجب مغفرت و دخول جنت
است و غیر شرک اگر زنی می باشد و اگر چه به
توبه باسلام ماه که را اراده الهی بخیر او
تعلق گیرد و معنی لمن یشاء همین است و این قید
بسیب الهی است آنست که دائماً مکلف میانه
خون و رجاء بوده باشد تا اجوات معاصی ننماید
و امید و تمسک بر رحمت الهی نیز داشته باشد

در شب از شبها این ماه مبارک رجب غار و دره شده
در اقبال از روضه ^{الطاهرین} العابدین از حضرت
رسول م روایت کرده که هر کس در شب اول رجب بعد از
نمان خفتی دو رکعت نماز بکند و در رکعت اول
بعد از حمد بکرتبه سوره الم نشرح و قل سمعنا
و قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از
حمد بکرتبه ان الم نشرح و قل هو الله و مقولتین
بکرتبه بخواند بعد از آن تشهد و سلام بگوید
بعد از آن سوره لا اله الا الله و
مرتب صلوات بفرستد خداوند کناها
گذشت و او را میامرزد و بیرون میرود از خطا
مانند روزیکم از مادر متولد شده

نماز شب دوم

در اقبال از حضرت رسول م روایت کرده که هر کس در شب دوم
رجب ده رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از
حمد بکرتبه سوره قل هو الله احد یا ايتها الکافرون
بخواند خداوند هم کناها بکشد و صغیر او را بیا
رزد و او را تا سال آینده از نماز که از کفایت
مینویسند و از نفاق بر سر میشود

در اقبال از حضرت رسول ص روایت کرده که هر که در شب بسم
 رجب ده رکعت غانث بکذارد و در هر رکعت بعد از حمد
 پنجمین سوره از اجزاء نصر الله بخواند بنا کند خداوند
 از بوی او قصر نعمت که عرض و طول آن وسیعتر
 باشد از دنیا هفت بار و صادر از آسمان نازل کنند
 که ثوابت دهد بر این و از خدا بکرامت عظیم
 و رفقات انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین

روز ششم بر دایه مع ابن ابراهیم و ابن عیسی که روز ششم سیم انعام جیب شهادت امام علی علیه السلام

۱۴

جیب در جلالت قطب را و نذر در ولایت کرده است از این او مریم
که گفت در زمان فتوکل مسرتی را رفتم شنیدم که متوکل
لعین حضرت امام علی علیه السلام را در خانه سعید حاجب
عباسی کشته است پس از استعلام احوال آن جناب بخانه
سعید رفتم چون نظرش بمن افتاد گفت ایای منی است
خدا خود را به بیدار گفتم منزه است خدا از آنکه در راه
او را در یابد گفت آن که را میگویم که شما امام هستید
گفتم معنی این گفت مرا امر کرده اند بکشتن او و فرستادن
او را بقتل خواجه امام را بنده پس رخصت داد که بخودت
انجناب رفتم چون داخل شدم دیدم که آن امام معصوم
در چهره شسته است و پیش روی او جیب میکنند
چون سلام کردم و جواب شنیدم و آن قبر را مشاهده
کردم بیتاب شدم و در قفس حضرت فرمود که
سبب گریه تو چیست گفتم چون تکریم و شما را
باین حال مریم و قبر را بر شما حفر نمیدانند
حضرت فرمود که گریه نکن که ایشان را میسر
نمی آید شد این امور تا دو روز دیگر حقش
متوکل و حاجب هر دو در محبته خواهند و چنانکه که حضرت فرمود

پیغمبر انما بقول که محمد در حله نبت مید و فات حضرت موسی بن جعفر

مرحوم محمد در دو صنف مایه که اشهر در شهادت انحضرت
السلام در سال صد و هشتاد و دو سم هجری واقع شد و
بعثت صد و هشتاد و یک و بعثت صد و هشتاد و دو
کفتم اند و روز شهادت موافق بشهر روز جمع بهم
بدت و پنجم ماه رجب بود و بعثت پنجم ماه نیز کفتم اند
و عمر شریف انحضرت در وقت وفات موافق بود که
بنیاه و پنج سال بود و بعثت بنیاه و چهار کفتم اند
و در ابتدا اعماصت عمر شریفش بدت بمال بود
و کمتر نیز کفتم اند و حدت امامتشی سر پنج سال بود
در بعثت از کتب معتبره بنظر رسیده که هر کس را مکلف میباش
بقتل حضرت موسی بن جعفر جرات اقدام بان امر مشیغ
نمیگردانند بجهت آنکه در نواح ملک فرزند بودند
نوشت که جمع را بر من بفرستید که خدا و رسول را
شناسند بر این امر که میخواهم بایشان استعانت
جویم اینان پیاده نفر چنین بهم رسانیدند بر او فرستادند
چون نزدان لعین آمدند از ایشان پرسید که خدا سیم و از اطاعت
سما لیت پیغمبر شما لیت گفتند ما خدا را و پیغمبر عین شما
بر ایشان فرستاد بمانند که حضرت در اینجا بودا مگر کرد
ایشان را بقتل انحضرت و لعین از روزی خوانند
نگاه میکرد که چگونگی او را خواهند گشت چون ایشان داخل
شدند نظر ایشان با انحضرت افتاد و سینه خود را از دست
انداختند و بندها را بر بدن ایشان میزدند و نزد
انحضرت بجهت درآمدند و میگردیدند حضرت دست
بر سر ایشان میکشید و بلعت ایشان بایشان کن میگفت

نماز شب پنجم
در اقبال انحضرت
رسول الله و ولایت
کرده که فرمود در شب
در شب پیغمبر انما
شش رکعت نماز
بلکه اگر در و در
هر رکعت بعد
از حمد بیست و
پنج مرتبه سوره
توحید بخواند
خداوند ثواب
چهل پیغمبر و چهل
صدیق و چهل
شهادت را میدهد
بر او عطا میکند
و از اطاعت سیم
برق لا مع
که بواسطه آن
نمود سوار
شده میکند

چون انلعین انحالک را مشاهده کردی سید فتنه بر پا
 و زبوحی گفت زود این را بیرون کنی بی این
 پشت بجانب حضرت فکر نمایند از بول تعظیم حضرت
 از عقب راه میرفتند تا از خانه بیرون آمدند نزد
 هر دو نیامدند و بر اسبان خود سوار شدند و
 بسوی بلاد خود رفتند با آنکه رخصه از کسی بطلبیدند
 در کتاب عیون المعجزة را بیکوه است از کتاب و صلابه
 بن زیاد ضمیمه که چون سید شاهره ملعون را طلب کرد
 فرستاد و این الود بوران امام مظلوم فرستاد خود آمد بنزد آنحضرت
 که به بیند تنه و ل کرده است پاره و قتر رسید که حضرت ده
 دانه از آن خرمایش بر آورد تناول کرده بود گفت دیگر
 تناول نما حضرت فرمود که در آنچه حق دهم مطالب تو عمل
 نمود و بر اعدا و بر زیاد احتیاج نیست بی پیش از وفات آنحضرت
 بخوبی این را آورد و گفت مردم میگویند که هوای بی
 در دست است بعضی در تنگ و شدت است شما حال او را حد کنید
 و گفت بر و کی است که از او علقه ندارد و با او کار را انداخته
 گفت ایضا با تمام حضرت فرمود که اگر جماعت گواه باشند که سه
 ندیکه جماعت روزی که ایشان زهر می دادند و بطاهر می خنجام
 زخم تیر و زهر و لیکن زهر در اندرون من جا کرده است و در آخر
 زخم و زهره شوم این روز سرخ خواهم شد سرخ شدم و در فرود آمد
 خنجر بنده و شمشیر خواهم شد زرد شد بد و روزیتم رنگم بسفید
 رسیده بود و در بد مایل خواهد شد و بوح و خشنود و جود و اصل
 نفس را راده از خواهم شد چون آخر روز سیم شد و مقتدر شد در
 سرینا که کوفته و هر که میزد بر سر بران حضرت و در آن

در طایفه اهلک به پیغمبران و صدیقان و شهدا ملحق
 که در بد بمقتضای و اما الدین ابیقت و جو
 هم فف رحمة الله و روغید بویاض رضوان خرامید نماز شب ششم

در اقبال از حضرت
 میگویند که در آن شب که
 که هر که در شب ششم
 واجب دور گفت
 نماز کند از در
 به رکعت بعد از
 حمد هفتم آیه
 الکرسی بخواند
 مناد است اسم
 ندانند اینده
 خدا تر و الله
 هست حقاً حقاً
 و از بجا تو هر چه
 که در این نماز خواند
 شفاعت از مسلمین
 و از در تست هفتاد
 هزار جنة و هر حشم
 نزد خداوند افضل
 است از کوهها که
 در دنیا است
 تفصیل شفاعت

مرحوم نجار و جلال از فضل بن سبع روایت می کند که فضل گفت منی حاجب
 هارون اکثر شب بودم روزی داخل شدم او را در نهایت خشم یافتم
 شمشیر در دست داشت حرکت صداد چون نظری بر من افتاد
 گفت سر کف باد صکن که اگر سر مرا در این وقت نزد من
 حاضر نشان بر سرت بیاورم عذابم کنم کلام پسرم تو گفت آن
 حجاز رفتم کدام حجاز گفت موسی بن جعفر فضل گفت چون
 این حالت مرا دیدم ختم غضب او را خنثی کردم از
 خدایم بیدم که انتخاب مرا در چنینی و قسری و او
 حاضر سازم باز شیطان مرا وسوسه کرد از سر
 مال و اعتبار دنیا فتنی انتم گذشت عذاب خدا را
 بوجوه قدر دارم و گفت چنین باشد منی گفت حاضر کن
 و تا زیاده و دو جلد را فضل گفت که من اینها را حاضر
 کردم و از بی انتخاب رفتم چون خبر گرفتم مرا در خواب
 نشان دادند در آن خواب خانه از جریده ها مخیل
 ساخته بودند و در آن خانه غلام بنیاس دیدم گفتیم
 از مولی خود در خفت بطلب که من داخل شوم آن
 غلام گفت که داخل شو که مولی مرا حاجب و در
 بانه نیت چون بخدمت او رفتم دیدم غلام بنیاس
 ضرر در دست دارد کی شها هم و بوی شها که از بیابان
 سبزه از پستان و بین آن نور دیده عابدان جلال
 شده مقاض می کند گفت السلام علیک یا بنی رسول الله
 مرشد ترا می طلبد انتخاب ضرر بود که مرا بارشید چه
 کار است ایا و ضرر نعت او را از حال من مشغول
 نمیکردند منی سرعت بر خواست و گفت اگر نه آن
 بودم از جدم رسول خدام روایت می کرد که
 اطاعت پادشاه جابر از برای تقوی واجب است
 هرگز منرا آدم بر در راه من عزم منی کردم باو
 که از ابو ابراهیم متعده عقوبت باش که حلیف من بود
 خشنم آن است

خشنم آن بود حضرت ضرر بود که ایا با من نیت کی که مالک دنیا
 و ارضان است او نشو اهد گذشت که من ایسیر من سلمه اندام
 بی دعا رخ خندانم بر من دست بود در سر حق و کردارین
 چون نزد هارون رفتم دیدم که حیران در میان خانه ایستاده
 است عارض زنی که ضرر زنی شد و بانه چون مرا دید
 گفت او در سر منی علم مرا گفتیم بیا گفت عباد او را خایف
 کرد اینده با شش که من بود او خشنم آن زیر این
 می گفتم اراده نداشتم که واقع سازم رخصت بند هم
 داخل شو چون انتخاب داخل شد نظر هر دو
 بر اختلاف افتاد از جابر خود بوجبت و دست
 در کردن او را آورد و گفت مرا جابر خوشی آمد
 از پس علم من و برادر من و دارت حقیق خلعت
 من پس انتخاب را در دامن خود نشاند و گفت
 بچه سب که بدیدن حاکم حفت ضرر بود که کشادگی
 ملک تو و صحبت دنیا تو مانع است مرا از دیدن تو
 بی حقم غایب طلبید ریش مبارک انتخاب را حو
 خویش برداشتند اند کرد خلعت بر سر حضرت آوردند
 باو و بده ز انتخاب ضرر بود که اگر نه آن بود که بخوام
 عنی بان فرزند آن ابوطالب را بنی و هیچ کنم که نسل
 ایشان باقیامت منقطع نکند و بر اینه این مال را
 قبول نمیکردم پس انتخاب بیرون آمد و گفت الحمد لله
 رب العالمین چون بیرون رفت بهر وقت گفت می
 سر او را میاممت کن جو حاضر شد خلعتی داد
 و تقاضی کرد هر دو گفت چون تو از با او رفتی
 دید که گروه احاطه کردند بچانه من و جبهه در دست
 داشتند از هم جانب جابر را بر سر ضرر من ضرر بود

وگفتند اگر این را بپسندید بفرستید رسول خدا را
بر من و من بریم اگر نسبت با و احسان نماید
درست از او بر میداریم و بر میگردانیم

نماز شب
در اقبال اعمال از حضرت خاتم الانبیاء مروایت کرده است که هر که
در شب هفتاد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعت
بعد از حمد این تسبیح تسبیح الهیکل الکائنات بخواند از جای خود
برنجیند و مکن آنکه خدا بپا مزند او را و عطا می نماید بر وی
نواب صد حج و صد عمره و ناز نشود و بعد از آن در سجده
او را از آشی جنت ایمن میدارد و آن تا هشتاد و دو رکعت

۱۷

نماز شب هفتاد و دو رکعت
در اقبال از حضرت رسول فرموده که هر که در شب هفتاد
و دو رکعت نماز کند و در هر رکعت بعد
از حمد تسبیح از توحید و معونت بنی سب با
بخواند و بعد از سلام ده مرتبه صلوات بفرستد
و ده مرتبه بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ **إِلَّا اللَّهُ** **وَاللَّهُ أَكْبَرُ**
خداوند او را در سایه عرش خود منزل میدهد
و عطا میکند بر وی نواب صد حج و صد عمره
روزه کسوفه یا شرمه و استغفار میکند
از بزرگواران ملائکه تا اینکه قانع میشود از نعمات
و امان میشود و در حالت نزع و قیام
قبل و غیره و از دنیا جدا شد جا خود
در بهشت میبیند و ایمن میکند خداوند
او را از هول روز قیامت فصل جمعه

او را در جوار مطهر نشاند و دم و آن کوه و معشیت امامت را از خاکش
 و در کوهی از عین سحر است گذاشت و آن معجزه و معنی را بن سپرد
 و در کوهی از عین کوهی جدا شو چون روز سه و ولادت اجناب شد
 دید حقیقت بنی خود را بنو اسحاق کنیز و بجانب راست
 و جب نظر کرد و بن بان قصه ندانید که استشهد آن لا
 اله الا الله و استشهد آن محمد رسول الله چون این
 حالت غریبه را از آن نور دیده مشاهده کردم بحضرت
 حضرت شافقم و آنچه دیده و شنیده بودم بحضرت اجناب عرض
 کردم حضرت فرمود که آنچه بعد از این از عجب احوال
 او مشاهده خواهم نمود زیاده است از آنچه اکنون مشاهده
 کرده این عجب نیست که حضرت جواد در کوهی کلمه فرمایند ای ای
 سر مبارک سید الشهدا در بالای سینه تلاوت قرآن میفرمود
 این هم عجب نیست زیرا که از بنی بنی کوهی اجناب است
 بکنان است در مواضع متعدده تلاوت قرآن نموده است

و در کوهی از عین کوهی جدا شو چون روز سه و ولادت اجناب شد
 دید حقیقت بنی خود را بنو اسحاق کنیز و بجانب راست
 و جب نظر کرد و بن بان قصه ندانید که استشهد آن لا
 اله الا الله و استشهد آن محمد رسول الله چون این
 حالت غریبه را از آن نور دیده مشاهده کردم بحضرت
 حضرت شافقم و آنچه دیده و شنیده بودم بحضرت اجناب عرض
 کردم حضرت فرمود که آنچه بعد از این از عجب احوال
 او مشاهده خواهم نمود زیاده است از آنچه اکنون مشاهده
 کرده این عجب نیست که حضرت جواد در کوهی کلمه فرمایند ای ای
 سر مبارک سید الشهدا در بالای سینه تلاوت قرآن میفرمود
 این هم عجب نیست زیرا که از بنی بنی کوهی اجناب است
 بکنان است در مواضع متعدده تلاوت قرآن نموده است

در اقبال از حضرت رسول ص و ایت کج که فرمود هر که در شب
یا زده هم رجب دوازده رکعت غمان بجا بیاورد و در
هر رکعت بعد از حمد دوازده رکعت آیت الکرسی
بخواند خداوند عطا میفراید بر او ثواب تلاوت
تخمینه و انجیل و زبور و قرآن و هر کتابی که بآیند
خود نازل کرده و قادر است جانب عرض نعلین کند
که عمل خود را از سر گیرد که حقش را قرا امر زید
غمان شب دوازده هم

در اقبال منقول است که هر که در شب دوازده هم
دور کف غمان بکند و بعد از حمد دوازده مرتبه آیت
امن الی رسول تا آخر بخواند خداوند عطا میفراید
بر او ثواب هر کسی که از معصوم و نفاع اهل کبر
بجا آورده باشد و تلاوت فرماید ثواب هفتاد
ازاد کردن بر انا اولاد اسماعیل و عطا میفراید بر
و هفتاد رحمت

این بود خلقت نور انحضرت اقامه و بود و از عالم غیب معصوم
 بنفوس دنیا می شوی از اجناس در روزی که همه بختی از مرگ بود
 بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین در خانه کعبه متولد شد و سه روز
 در آن خانه محبوس بود روز چهارم که فاطمه بنت امیر المؤمنین بیرون
 آمد و در منزل خود کردید حضرت رسول در آمد و حضرت امیر
 گرفت و در دامی گذاشت چون نظر رحمت حضرت امیر المؤمنین بمیرال
 بمیرال حضرت رسول ۲۱ افتاد و در آن چندان کردید و گفت السلام
 علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته پی بقدرت حق تعالی
 کرد بسلامت بود مؤمنان گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون
 الذين اتوا بصلواتهم فاضلوا ثم فاضلوا چون این را خواند
 حضرت رسول فرمود بترجمه تحقیق که بنی رستگارسر یافتند اینان
 پی حضرت امیر المؤمنین آیات بعد از این را خواند او
 لئن هم الوارثون الذين یثرون الفیوض هم
 فیما خا لدون پی حضرت رسول فرمود بخدا سوگند که تو که
 در همتا اینان و بنو هدایت مرا صحت بند اینان پی
 حضرت رسول فاطمه بنت امیر گفت که برو و هم او را
 بنرت ده بولد است او فاطمه گفت چون من بروم که او را ببرد
 خواهد داد حضرت فرمودند تو می دانی که من او را بر سر آب
 میکشیدم پی حضرت رسالت زبان مبارک خود را در دهان
 او گذاشت و در او زده چشم از زبان مجروحان انحضرت
 در دهان حضرت امیر جاری شد چون فاطمه برگردید
 دید که از عبا بی ابطالب بچایب آسمان نور طالع است که
 اطراف آسمان را روشن کرد از ده پی انحضرت را بعد از
 اطفال دیکه در میان جامه پیچید و بست انحضرت
 بقوت مرآت انجامه را از هم درید و دست خود را بیرون
 آورد پی فاطمه جامه حکمی آورد باز انحضرت را بان
 جامه پیچید و بست بان انحضرت قوت کرد و جامه را پاک
 کرد و پی نش جا می بسیار حکم حاضر کردند و ان
 حضرت

حضرت را در آن جامه پیچید پی بخت حکم پی در آن پیچید
 بان ان شیر خدا بقوت مرآت همه را از هم درید و بقدرت حق تعالی
 بجای آمد و گفت ای مادر دست مرا منبذ که منم هم دستها خود را
 بدی که خدا بتضرع و دعا بر او و بانگ زنان خود را بتعالی غایم
 ابو طالب چون انحال را منتهی شد فاطمه را گفت که دستات
 او بود که کار او عجیب است و مانند فرزندان دیکه نیست شرف
 گفت ای مادر چه نیست دست من دست مفتاح دو عالم نیست من
 دست من را دست خود خوانده خدا زان بد الله فوق ابدی می خواند
 هست اند سیکه اتی بر خلیل بر سالم کرد چون سلسیل
 هست اند سیکه موسی بر عصا بر گفتی راده ز طام از رها
 هست اند سیکه عیسی از در بر چهارم جیح دادی افتخار
 هست اند سیکه یوسف از چاه سور مصری بود و در بی با دنا
 هست اند سیکه یونس از شکم ماهی راده از شکم ماهی
 هست اند سیکه سلمان را با کرد از جنگال شرجانی با
 جان قدر است ایستاد در کجا بود بدین کربلا
 کان زمانه از در جور جفا دست عیسا شد از پیکی جدا
 در کجا بود تو اسطغانی علی بکین کشتی زبی الهادی پی

٢٢

[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, possibly a list or notes.]

[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, possibly a list or notes.]

غان شب چهارم

رجب ۱۲

و آقبال از حضرت رسول ص روایت کرده که هر کس در شب چهارم
رجب سه رکعت نماز بکند و بعد از حمد یک مرتبه قل هو الله
و یک مرتبه ایه قل انما انا بشر اه بخواند هم خداوند که
جانم در قبضه قدرت اوست اگر چه کتابان او بنیز
از کتاب اسمان باشد که از نماز بیرون نمیشود و فکر
پاک و پاکیزه و کویا هم کتابها را که خداوند نازل
کرده خوانده است اما و قلم امروز فوت طاهر عباس

در زاد المعاد گوید که شب پانزدهم از یازده شب است و غسل در آن سنت است
و احیاء آن عبادت فضیلت بسیار دارد و در آقا امام جعفر
ع و ۳ روایت کرده که هر کس در شب نهم رجب تسبیح رکعت
۲۹ نماز بکند از هر دره هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل
هو الله احد بخواند خداوند او را از آتش جهنم آزاد
کند و هر رکعت ثواب چهل شهید را از برای او
میل و بعد در هر آیه که خواند دوازده نور بر او
عطا می نماید و بعد در هر قل هو الله احد دوازده
شماره مشد و غیر آن برای بنده می نماید و می نویسد
از برای ثواب هر کس که نماز گذارد و سر زده گوشت
این ماه را از مرد و زن و اکی در بین این شب سالانند
ببرد شهید شده است و آن فتنه قبر محفوظ می شود
و در منهل العارفین گوید که غسل در این شب سنت است و هر کس
و در این شب و در صبح این شب زیارت امام حسن ع و امام حسین ع را بخواند

در جمله قایم انعام در بیرون هم بیرون آمدن رسول خدا از شویب ایضا است
 و اجمالا از این قبیل بنا بر نوشته مرحوم مجلسی در حقیقه القلوب انتم که در
 نذر امام حتی عذر عذر کور است که چون کفار فریاد حق را رسوا
 ملجا کردند که بنامه شعب ابی طالب بود و این هم بود و شعب
 چون موکل کردند که مانع شوند از آنکه کسی باین از قوم برساند و باز
 احباب آنحضرت بسیار تنگ شد و بسیار شکایت کردند از کس افرقه
 حضرت دعا کرد تا حقیقتا بهتر از من و مسلولای بنی اسرائیل از یساک
 این فرستاد و هر چه هر یک از این از تو میکرد از انواع طعنها
 و میوهها و حلوات و جامها نزد این حاضر میومند و چون از تنگداری
 دلتنگ شدند با حضرت شکایت کردند حضرت بدستهای مبارک خود آنرا
 نمود بجانب کوهها که دور شویدی دور شدند تا آنکه محاسن را در میان چهره
 که چرخ دو طرفی را از تو رفت دیدی بدست خود آنرا نمود و فرمود بیرون
 او بر این خندار شما پنجهان کرده است بخار عذرا و یاوران او از دستها
 و میوهها و کلهها و کلاهها بی با عجان آنحضرت من هر کردند که سر
 انرا با عتقاها و پوستها کردید مشغول بر نذر بسیار در خانه میوه
 دار که الوان میوهها از آنها او میختم بود و کلاهها را تازه و انواع
 و کلهها را خوش اندید که هیچ پاوی بر از باد شاهان زحمتی را چنان حد
 و لطف باین متیرنده بی از اینها و میوهها و طعامها تناول میکردند
 و نگر حقیقتا او میزدند و چون جامها و بدنها را این کثیف شدند و آن
 حضرت شکایت کردند فرمودید بر جامها خود و دست بر آنها
 بکنید چنانچه بی نغیر اید و صلوات بر محمد و آل طیبین او فرستید

او فرستاده بفرستاد و خوشی آید میفونند و عمواد در تها از سینهها نماز ال
 میکرد و چون چنین کردند جامهها را بن نو و عید و پاکیزه شد بد تها را بن
 از چوکل و کثافت پادند و سینهها را بن از زنده و الم را با یافت گفتند
 یا رسول الله چه بسیار عجب است که بر تو دال تو فرستادم چکنی ما و
 جامهها را ز بدیها و اخویشها پاک شدیم حفت فرمود که صلوات بر محمد
 و آل محمد و لهما شمار از غل و کینه و صفات ذمیمه و بدیها شمار
 از لوث کنهها را پاکیزه کردند از جامهها ستمها و تها را کنهها را
 شمار بهتر شست از شستن چو در از جامهها شمار و تها را حسنا شمار
 نو را ز کرد ایند از جامهها شمار و در رو یا غنوه مذکور است که بعد از آن
 چهار سال و بود این سه سال و بود این دو سال در شعب با این حالت
 حشم بر انصاف حشم ملعون این که در کعبه پناه کرده بودند
 از من را فرستاد که بغیر نام خدا هر چه در آن صحیفه بود پاک کرد و جبریل
 انجیل را بر حضرت رسول آورد و الحقت انجیل را با ابوطالب را بنده
 چون ابوطالب این جناسمان را شنید جامه خود را بپوشید و متوجه
 مسجد الحرام گردید و چون داخل مسجد شد اکابر قریش را در مسجد مجتمع
 یافت چون این ابوطالب را دیدند با یکدیگر گفتند که ابوطالب
 تنگ آمده است از حمایت محمد و آمده است که بر برادر خود را بیاورد
 همد چون بنزدیک اینان رسید بی خواستند و او را تعظیم و کرم بسیار
 کردند و گفتند دانستیم که آمده اما مواصلت که در بر خود را با جماعت
 ما متفق گردان و بر برادر خود را بیا بیا بیا ابوطالب فرموده
 والله باینکه اینان را میارم و لیکن بر برادر مرا خیر داده است و میدانم
 که در دفع تنگی به او خیر میدهد که حشم از من را فرستاد است بر حقیقت
 قاطع

قاطع ملعون شمار که بر ظلم و جور و قطع رحم که تها در آن نوشته بودید همه را از کعبه
 و بغیر نام خدا چیز را بن نگذاشته است پس صحیفه را بفرستاد تا بیاورند اگر گفتند
 او حق باشد از خدا بترسید و برگردید از جور و ستم و قطع رحم و اگر گفتند
 دروغ باشد حق او را بنما میگذارم که اگر نخواهید او را بکشید و اگر خواهید
 زنده بگذارید اینان گفتند با ما با اتفاق آمده و فرستادند و صحیفه را بن
 کعبه بزیار آوردند و مهاد بر خود را بجالا نمودند و چون صحیفه را بن
 جهان بود که حفت فرموده بود پس قریش را بنی انداختند و ابوطالب
 گفت ای قوم از خدا بترسید دست از این ستم بردارید و برگشت جنت
 بیغ قرار قریشی که پیشتر از این نام زده بودند مانند مطعم بن عدی
 و ابو الجحش بن عامر و زهیر بن امیه بر خواستند و گفتند ما نیز
 هم از این در آن نام نوشته است و اکثر قریشی با اینان موافقت کردند و
 نام را دریدند و ابوجهل بر چند خواست که حکم نام را بیاورند و گفتند
 ما هم از شعب بیرون آمدند و بخانهها خود رختند شنیدند بن اسم خدمت
 پیغمبر را که از قوم شکایت نموده الحقت دعا فرمود که خداوند عالم انواع نعمتها
 بر اینان صفا فرمود کجا بود رسول خدا در میان این همه پیغمبران و او را
 بنها و روز را بکبر سنگ و تشنگی بر سر جسرند آمدن اینان و خدا آوردند

ثمان شب هجده
 در اقبال از حضرت رسول ۴ روایت کرده که هر که در شب
 هجدهم رجب در رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت
 بعد از حمد هر یک از قل هو الله احد و قل اعوذ ب
 الفلق و قل اعوذ برب الناس سه مرتبه بخواند
 چون آنجا شفاعت میشود و خداوند متعال بفرموده خود
 میفرماید اگر کتاه این شخصی بدین از کتاه که کتاه باشد
 هر شب از شایدم آنها را بسبب این ثمان و حقیقت میان
 ادواتی جمع بشود خندق قرار میدهد که فاضل
 هر چند مثل مابین زمین و آسمان میباشد و مخلوق
 اقامت دارند که در این شب شریف مذکور شده از جمله
 آن که است که ملک آسمان و زمین و کوه و دریا و
 دریاها را احی می کنند و علاوه آن در این که در آن کوش
 هم در نهی خود بگویند یعنی می کنند حکایت اهو و در وقت
 رسول ۴ کو یا میگوید غوث که من عتس نکشتم ام از امام
 محمد باقر ۳ م و روایت کرده که هر که کسی معطل کند و بگوید
 بقی انداز حق صاحب حق را و ندهد بهر روز
 کنه که بگوید بگویند منی و ملک که بگوید یعنی می کنند

واقعه دیگر در هجدهم وفات ابراهیم پس از هجدهم

صیوة الفلق
 مرحوم مجلسی میفرماید از پدر رسول خدا ۳ پس بود قاسم
 و طاهر از خدیجه بودند و ابراهیم متولد شد از مادر
 قبطیه و در هجدهم ماه رجب ابراهیم در محبت الهی و اصل
 و چون وفات یافت از عمرش بیست و یک سال و ده ماه و هفت
 روز گذشته بود و در این شب دیگر یک سال و شش ماه و هجده
 روز و او را در بقیع دفن کردند و اشهاد است که ماریه
 مقوسی پادشاه اسکندریه بر این جناب فرستاده بود
 و بعف گفته اند که نجاش فرستاده بود و این بابویه
 بنده معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق ۳ پرسیدند
 که بچه علت پس از بیست و هفت روز بعد از آن غاند
 هفت فرمود که زیرا که حصص محمد را پیغمبر افزاید بود و
 بر او وصایت او خلق کرده بود و اگر کسی بر این جناب
 نماید بماند سزاوارت بود بر وصایت او از امر او
 بنی مردم پس وصایت این جناب ثابت نمیشود و این
 سخن از ابن عباس روایت کرده است که روز حضرت رسول ۳
 بود بر آن پیش ابراهیم ۳ پس شرافت اند بود و بر آن را است
 خود امام حسین ۳ را نشانی بود و یکشنبه این را میسوزید و یکشنبه
 او را ناکاه ۱ جناب را حالت و حس عارض شد و چون آن
 حالت از او زایل گردید فرمود که چندی نل از جانب ب
 و رد کار من امد و گفت از محمد ۳ پس و در کثرت سلام
 میرساند و میگوید که این هر دو را بپوش بجمع کنی
 که بپوشانند و بپوشانند که بپوشانند و بپوشانند
 ابراهیم و کربلا و نظر کرد بر سر سید الشهداء ۳ و تربیت
 پس فرمود که ابراهیم مادرش حارثه است و چون بمیرد تغییر

(۲)

من بر او سخن نگویند و مادرش فاطمه است و پدرش علی است
 که پس از من و بنزله کشت و خون مذلت و چون او میبرد
 در خرم و پس هم من میبرد و اندی و هذات می شوند
 و من نیز بر او میبرد و من اختیار میکنم خون
 خود را بر خون ایشان از جبر پل فداست که هم ابراهیم
 و یقوت او را میبرد پس بعد از سه روز مرغ و روح ابراهیم
 هم چنان نغمه بر دانه غور و بعد از آن اخفت رسول
 برگاه امام حسین را میدید او را بینم مرچسپانند
 لبها را و میبکند و میگفت فداست تو شوم که انکه میگم ابراهیم
 هم را فداست تو شوم یا رسول الله همین حسین را در کربلا
 باللب تشنه شهید نمودند از حقیقت صدا ققام روایت
 است که چون ابراهیم از دنیا رحلت نمود ابراهیم از دیدن مبارک
 حضرت رسول و زور بخت و فرمود که دیده میگرد و دل از در صفا
 میشود و شبی که حسین بیکه باعث غضب پروردگار کرد
 صحابه با غضب گفتند تو هم کرم میکنی فرمود که این کرم چون
 نیست کرم رحمت است و هر که رحم نکند او را رحم نمیکنند
 پیغمبر در صفت فرزند هجده ماه خود کرم میکند پس چه گذشت
 بر حضرت سید الشهداء در صفت جوان هجده ساله شریف
 علی اکبر سید طایف در صفت صیف عابد فیاء الحزین
 حتی وقف علیه و وضع خده علی خده پس حسین را
 بیا لکن جوانی رسیده و کوه ترغیر را بی کوه فرزندش نهاد و فرمود
 قتل الله قوما قتلوا علی الدین بعدک العفایا
 و لیدی اما انت فقد استرحت من هم اهل دنیا
 و غمها و سرت الی روح و راحة و بقی ابوک
 و ما اسرع

و ما اسرع الحوقه بك از فرزند امان بخفیه که اوست
 از هم دنیا و غم آن و بجز روح و راحت نشانی و بدست بار
 مانده و زن دیکر است که بنو علی شود معینه علم و صیف عابد
 انور و جوانی را از فرزند خود که برادر حق را حمل کند بر او
 حمل کند تا در حیمه که در پیشی آن معائنه نمیشوند بر صفت
 و ابو خنف از عید بنی علم حکایت کرده که گفت کویا من نگاه میکنم
 بر سر نیکه از حیمه بیرون آمد که کویا برادر در خندان بود و زیاده
 میکرد و اولاده و اقتیل و اقله ناصاه و اخره باده
 عیقه قلناه کاشی من پیشی از این روز گذشته بودم کاشی من خا
 بنو خود را در راه بودم پس سید مظلومیان را بر او نشاندند
 پس او را بر کردارند و داخل حیمه نمود پس بوسیدم که این زن
 که بود گفتند این زینب دختر امیرالمومنین است بر اغتاب
 از کرم او بکرم رسامد و فرمود ان الله وانا الیه راجعون
 و معینه این غامدن زینب را بالا رفتی پیشی از حمل آن
 بنیام نقل فرموده اند و صیغ معینه از جایی بنی عبد الله انقام
 روایت نموده که چون عاتق الحزینم کشته شد جناب سید شهید
 داخل حیمه شد در حالیکه کرم میکرد بر فرزند خود و عاتق
 مراک شده بود پس سکنه با جناب عرض کرد حال مرا که
 تنگی نفس است و تدیس طوفان این احمدی فقال
 قتل الله اللئام پس فریاد برکشید و اخاه و امی قلبا
 پس خوات از حیمه بیرون رود پس اغتاب از عقب او رفت
 و با فرمود یا سکنه ان الله و استعمل الصبر قالت
 کیف صبر من قتلوا احوها و نشره ابو قال ان الله وانا الیه راجعون

در علاء الدین حضرت رسول فرموده اند صاحب جنت الخلد اول عبد الله
ملقب بطیب و طاهر و قسیم قاسم بنیم زینب که قبل از بعثت با ابی العباس
بنسبیه بخون خود بود چهارم رقیه که بعثتیم پس با لعل قنق
کرده بود و قبل از آنکه قنق بکافران خود و عتیم او را قبل از دخول
از راه عدوت مطلق نمود و بعد از او عثمان داد و عثمان او را
بظلم شهید کرد پنج ام کلثوم که او را بنی عتیم پس در یکای لعل
خاسته و قبل از دخول طلاق داده و او را بنی عثمان خوارت عتیم
فاطمه زهره و ابی عقی از بطنی خدایم بودند هفتم ابی ابراهیم که
از ما ریم قبیلیم است و پس از آن او هم قبل از دخول حجّه شده
بودند و بنی و بنی که اولاد آنحضرت مرده تن صد تنک طیب و طاهر
بنی غیر عبد الله فرزند علاء الدین و در هجتم انما و

در اقبال از حضرت رسول و اندکده که هر کس شب نوزدهم شب
چهار رکعت نماز کند از در در رکعت بعد از حمد و یک
ان این الکسر و قل هو الله احد را با نوزدهم شب بخواند
خداوند عطا می نماید بود از ثواب مثل آنچه حضرت
موسی عطا فرموده است و بهر حریه ثواب شهیدان و
کرامت فرماید و از طاعت سه رکعت با و می نماید اول
الکدر در حشر او را روان کند دوم از و حساب نکند رسم
داخل بهشت شود بدون حساب و چون او را به پیشگاه
خدا میرسد عفو بود سلام میدهد و می فرماید
بنده من مرا و محزون مباشی بد که شکم من است
تو را فرستیم و بهشت از برای تو صاحب است اما
و قسم نوزدهم فوت معتمد عیسی در شب این روز است
در زینب الحیا السی

نمانت بیستم
در اقبال از حضرت رسول ص را بیان کرده که هر کسی در شب بیستم
ربیع در رکعت نماند بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد
بخواند انا انزلنا را بخواند و خداوند در آن ثواب جفت
ابراهیم و موسی و یحیی و عیسی را بر علی مقرر فرموده
و از آنرا از حق و انسی بوی غیر بد و خداوند بظلمت
بدست نگاه میکند اقا و مقام روز گشتم شدن سلطان
عماد الدین احمد از ملوک مضافیه تقصیر وقایع الایام مذکور

در عین نبوک جناب امیرالمؤمنین علیه السلام همراه بنود بجهنم نکه
چند یکی گفت عا در مدینه بگذر که اگر مردی بودی مدینه
خلایع عا ند منافقین فتنه می پا خواهند کرد و دشمنانیکه
در بیرون شهرند اگر مدینه خا را با این بیخیزند مدینه
داخل خواهند شد و خواستار عارت خواهند کرد و چنانچه
با بیخیز عا را در مدینه گذاشت و حاکم کی و خودی با نیک
روانه شد مردم را حیف بسیار در حق عا گفتند از جمله
گفتند پیغمبر عا را بر خود شویم میدانست که او را نبی
بعث گفتند بر عا مفسد است و از او دلگیری که او را نداشت
جناب امیرالمؤمنین از این بیخیز و لال انگ نه عقیق
پیغمبر آمد و در منزل جرف با بیخیز علی بن ابی طالب
خلق شکوه کرد و در میان زنانه و شوکان که نداشت
فرمود یا عا تو خلیفه و وزیر من و برادر من بمنزل
هر و ن از موسی علیه السلام آنکه لا بنی بعدی چندین
بار عا کذب ادعای نبوت نمودند بیکانکه می گفت پیغمبر
فرمود که لا بنی بعدی و منم ان نبی و در یک
در زمان هر و ن الرشید که ادعای نبوت کرد که می گفت
که پیغمبر فرمود از اجاء نصر الله و الفی و ان نصر الله فم
از او بی آن پیغمبر نخواهند گفتند که چه بناورد او را
حامله مر غایم هر و ن نبی گفت چه میگوید در ادعای نبوت
او گفت من که شک ندارم چنانچه خلیفه شک دارد ایمان
نماید بارت بعد پیغمبر فرمودند یا عا ثواب تو در راه
مثل ثواب جمیع آنها است که از روز صدق بیرون آمده
با من عا منقول با رسول الله با مفا رفقت تو چنانکه
چگونه می غایم فرمود که در این سفر جید یکی با من جمع
و در روزی که از مدینه می گذشت از راهی که می گذشت
از راهی که از مدینه می گذشت از راهی که می گذشت

علیه السلام بنود بجهنم نکه
انگاه نقل از خود علی بن ابی طالب
در اقبال از حضرت
در مدینه بگذر که اگر مردی بودی مدینه
خلایع عا ند منافقین فتنه می پا خواهند کرد و دشمنانیکه
در بیرون شهرند اگر مدینه خا را با این بیخیزند مدینه
داخل خواهند شد و خواستار عارت خواهند کرد و چنانچه
با بیخیز عا را در مدینه گذاشت و حاکم کی و خودی با نیک
روانه شد مردم را حیف بسیار در حق عا گفتند از جمله
گفتند پیغمبر عا را بر خود شویم میدانست که او را نبی
بعث گفتند بر عا مفسد است و از او دلگیری که او را نداشت
جناب امیرالمؤمنین از این بیخیز و لال انگ نه عقیق
پیغمبر آمد و در منزل جرف با بیخیز علی بن ابی طالب
خلق شکوه کرد و در میان زنانه و شوکان که نداشت
فرمود یا عا تو خلیفه و وزیر من و برادر من بمنزل
هر و ن از موسی علیه السلام آنکه لا بنی بعدی چندین
بار عا کذب ادعای نبوت نمودند بیکانکه می گفت پیغمبر
فرمود که لا بنی بعدی و منم ان نبی و در یک
در زمان هر و ن الرشید که ادعای نبوت کرد که می گفت
که پیغمبر فرمود از اجاء نصر الله و الفی و ان نصر الله فم
از او بی آن پیغمبر نخواهند گفتند که چه بناورد او را
حامله مر غایم هر و ن نبی گفت چه میگوید در ادعای نبوت
او گفت من که شک ندارم چنانچه خلیفه شک دارد ایمان
نماید بارت بعد پیغمبر فرمودند یا عا ثواب تو در راه
مثل ثواب جمیع آنها است که از روز صدق بیرون آمده
با من عا منقول با رسول الله با مفا رفقت تو چنانکه
چگونه می غایم فرمود که در این سفر جید یکی با من جمع
و در روزی که از مدینه می گذشت از راهی که می گذشت
از راهی که از مدینه می گذشت از راهی که می گذشت

زینکه جاوان عیسوی میکنیم بر آن بلند خواهد کرد که ما را به پیش
 و تمام فرزند در دیده باقی گرفت خواهد و موید که در
 هم حال مرا با حجاب مرا خند هده غای و تو را احسانا
 ج بکاتبه و مراسله غنی خواهد بود بی حجاب امر مرا جفت
 فرمود بعد پند و جناب رسولم روانه شد در یک از منازل
 ناته عفا که شد عماره ابی خاتم که یک از منافقین بود
 از روبرو استهزاء گفت محمد ما را از آسمان و زمین
 خبر میدهد و شترش را بیدار میگرداند و غنید انداختن
 در کجاست پیغمبر خدا فرمود منی غنید انم مگر چنین یک خدا
 بمن تعلیم کرد اکنون چه بیل مرا خبر داد که ناته عفا
 خدا در فتنه راه است و مهاجرتی بود خست پیغمبر است
 نشند ناته همان جا بهمان قسم دیدند فرستند و او را
 که بر طایم اعلان نشینم که بی پشت پا خورده پیغمبر
 مقامات مختلف است بر چه را خواهند بداند صد اند
 کلمه در مدینه خبر میدهد که پیش و پیوسته شکم پر
 خورده و دیده و یک روز دیگر از مردم مر میگذرد
 که هست از حنین من خبر دهد که در کجاست اند
 را خبر دهد من او را صانع بهشت میگویم مسئل
 من و وصی و امام طویل الذیل است و مقام
 تحقیق آن مجلی در آن نه منبر ابد در بجا بر زبان
 بنشیند صد که زبیر با نام بیته اند هم بی مثال
 شرح دارد این مقام لیک مرتسم بلغی ریاست
 از آن منزل کوچ کردند منزل دیگر بجلوس که خا
 نهار قوم صالح بود فرمود آمدند حضرت فرمود
 امشب باد بسیار شداد خواهد وزید که
 مه تنها از معسکه و از اردو بیرون نروید مگر
 بار خفنی

باره فتنی و هر کسی شتر داشته باشد باران را حکم بندد و در آن
 شب باد بسیار تند و زید که مردم میسند و غازیان خوانند که
 از لشکر کاه بیرون رفت مگر دو نفر یک بقضای حاجت باد
 او را هلاک کرد که روز بعد بعد از پیغمبر زنده شد و گفت
 دیگر بطلب شتر رفته بود باد او را در میان کشتان قبیل
 طرا انداخت و قتیله پیغمبر مدینه آمد ضیل طرا را
 خدمت پیغمبر آوردند چون به بتوک رسیدند و طول کشید
 توقف پیغمبر و رسولان از روم بخدمت بچه پیغمبر آمدند
 کردند قتیله چهل روز در بتوک بوده هوا گرم بود مردم
 در تعب علاوه آفریده که بتوک دیده بودند مثل خرما و عمل
 و روغن و کوفت و بهر بهر گرم افتاد حیل صغری شد
 و شکایت کردند که این طعنه صها خورده غنی در عا کنید
 چنانکه از یار بنز ابرار ملانده نازل شد یار ما هم بیاید
 فرمود بد عار حضرت غیر مانده نازل کردید که گفت سبنا انزل
 علینا مائده من السماء تکلون لنا عید الاولیاء
 آخر ناو انها که کافرانند بعد از من و مانده مسیح
 اینانی بصورت چهار صد نوع از حیوانات لکن من مانده
 من طلبم مبارک فرستاد مثل قوم عیس مسیح شوند و پیغمبر
 امت خود را در معرض عقاب الله در عبادت در این افتاد
 مرغ در هوا پیدا کرد در جناب رسول پاک از احباب را فرمود بانی
 مرغ بگو رسول خدا تو را امر کرده که بی زمین پیغمبر چون آمد
 آن خطاب کرد مرغ بی زمین افتاد پیغمبر و خود را بر
 بار خدا بزرگ شوی چندان مرغ بزرگ شد که مانند تل عظم شد
 فرمود از بالها و پر بار خود جدا شو و از استخوانها و پا
 و عظام جدا شو حضرت مردم فرمود بیایید بخورید و میانه

محجب
 ۶۴

نماز شب بیست و دوم
در اقبال از حضرت رسول و ائمه کرمه که در شب
بیست و دوم رجب هفت رکعت نماز بکند و در
هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه قل یا ایها الکافرون
بخواند و چون فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد
و ده مرتبه استغفار کند از دنیا و آخرت و در هر رکعت
خود را در بهشت ببیند و با اسلام میبرد و اجر هفتاد
بسیار از پادشاهان و امیران و علمای بزرگان
ابوبکر در جنگ خیبر و کسی بخشنده او

نماز شب بیست و سوم
در اقبال از حضرت رسول و ائمه کرمه که در شب
بیست و سوم رجب در رکعت نماز بکند و در هر رکعت
بعد از حمد پنجاه مرتبه سو و والحق انخواند خداوند عالم
بعد از هر حرف که خوانده و بعد از هر کاف که گفت
در هر رکعت بیست و نه عنایت و نوا بجهنم
خارج و نوا بشتاب تسبیح هزار چنانچه و عبادت
هزار مرتبه و بیاد کردن هزار حاجت برادر علم را
از بی او عطا و فغان اما و قع امر و کت
در زاد المعاد گوید که در بیست و سوم این ماه خاجان خضر
زهر الوده می رانند و در رکعت اما حسی غم زیند
و زیارت آنحضرت و یعنی بظلمان و قاتلان آنحضرت

۴۸

در مجلس رحمة القلوب از پنج صنف شیخ طبر و قطب افتد و آن چهار صنف
و سبب روات و محدثان خاصه و عامه روایت کرده است که چون حضرت رسول در غزوه
حلبیه را حجت نمود بیت روضه مدینه ماند و بعد از آن متوجه فتح قلعه جبرند
و چون بنزدیک جبر رسید فرمود که پیشی برید بنام خداوند رحمتی رحیم بی حزن این نذر طاعه
نمودند و باره از بیت روز این را طاعه نمودند و علم در دست امیرالمومنین
بود پس حضرت را در چنگ عظمی عارض شد و سلمان از بیرون قلم با بوی طیاره
ملکین و میوه دهنده بود و در قلم خود گفته بودند تا آنکه بگویم در قلم را کشیده
و در حب یهود که بیجا است منتهی بود بالکدر آن بیرون آمد و متعجب شد
که بی حزن رسول علم را بدست او بگرداد و با گروه صاحبان و انصار او فرستاد پس
اورفت و شکست خورد و برگشت و او ملوکات اعیان خود ملوک و اعیان ملوک
او میکردند تا آنحضرت حجت بود که بی روزی که علم را بدست خود داد و فرستاد
و اندر راه رفت که بخت و برکت و او اعیان خود را بچین نیت میداد و
اعیان او را بچین نیت میدادند تا برگشت بی حزن فرمود که اینها
صاحب این علم نیستند و از علم را بدست که بدیم که خدا و رسول حجت را بدست
دارد و خدا و رسول خدا او را دوست دارند و برگرداند با آنکه حجت و برگشت
نکرد و برگرداد تا خدا بدست او فتح کند بی هر یک از صاحبان در انتساب
این بندگان که بی خدا علم باور داده شود چون جمع شد همه بانی از زواید
حضرت رسول هم نشاندند پس حضرت فرمود که عیال این اعیان کجاست
گفتند یا رسول الله چشمهای در در میکنند حضرت فرمود که او را چه
سازد چون دست حضرت را گرفتند او درنده حضرت فرمود که با عیال

[illegible]

در حبیب چهارم از جناب جعفر از حدیث
از جمیع انبیاء است که در روز نبوت چهارم جناب جعفر از اهل بیت
از حبیب صاحب فرمودند و حدیث پیغمبر مرقوم شد و آنجا از انبیاء
بنای نوشته مرحوم محمد بن عوف القلوب است که پنج طبع پسند موقوف از امام
محمد باقر و ابی است که حدیث رسول ۴ پیش از آنکه پیغمبر بود و در این ائمه
صالحین برسانت فرستاد و بزرگوارش باد و ه جنم و او را با السلام و عورت
نمود و جعفر و احباب جعفر از او طلبید چون نام حدیث باور رسید که آن
سلطان شد و بر جعفر و احبابش تعلیم و نیکی صفتی کرد و جامعاً و جمیعاً
فانها بان بن مجتهد و انانی در دو کتب کوا کرده بجانب مدینه فرستاد
بر در روز پنج خیر جعفر از حدیث حدیث رسید و کلین و پنج طبع و این باب
و دیگران سبب یاری و معی و معتبر از حدیث صادق هم روایت کرده اند
در تفسیر امام حسن عسکری عجل الله فرستاد که در روز پنج خیر جعفر
جعفر از حدیث رسول ۴ رسید پس حدیث فرمود که غیبت نام که یکدم یک از انبیاء
و غیبتش در باغی بفتح خیر یاه با مدنی جعفر پس بزرگوار جعفر رسید
پس حدیث او را در برگرفت و برگشت و میان دو دیده انی را بوسید
فرمود که ای جعفر صیقلی بر من عطاء بکنم و این چیز بزرگ است و بکنم
و چنین حدیث فرمود درینا طلبان صحابه گمان کردند که حدیث قال یاه
یا مملکة یا ولایت او خواهد بخشید پس هم گردنهای کشیدند که من حدیث
گفتند که حدیث جمیع با و عطاء صیقلی بدی حدیث فرمود که غایتش
تعلیم میکنم و هرگاه که بکنم که ها و امر زده شود و اگر در روز بکنم
بلا رقیب هر با ندرت دنیا و آنچه در دنیا است و هر که بکنی تو در ثواب

در غروب او نزدیک باشد پس عاز جعفره مشغول و در کتب مذکور است
که تعلیم او نمود بحدیث حذیفه همدیگر را چند آورده بودند اما همها و قالیه
و بویار خوش من جمله قطیفه بود پس حضرت رسول^ص فرمود که این قطیفه را
بلکه میدهم که خدا رسول خدا را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست
صدا دهند پس صحابه گردن خاکشند نذر بر طمع آن قطیفه حضرت فرمود که علی کاک
عمار بن یاسر بر جسد و عمار را طلبید و چون آمد حضرت گفت بکبریا علی این
قطیفه را جانب امیر گرفت قطیفه را و چون عبد بنی داخل شد دستش بویست
که باز آمدن در اینجا بود و چون آن قطیفه را عطش بطلای بود آنی از آن کرد که
رأب آنی از آن زهر جدا کرد و هزار مثقال طلا از آن بیرون آورد پس
حضرت طلا را از خدمت و هم را بفقرا و مسکینان و انصار همت نمود
و چون آنجا رسید گفت هیچ از آن طلا با او نبود پس در روز دیگر حضرت رسول^ص
آنجا را دید و گفتم که صحابه که عمار و حذیفه در میان آنها بودند با حضرت
همراه بودند پس حضرت رسول^ص فرمود که یا علی چون تو در روز هزار مثقال طلا بدست
آورده امروز من با این گروه صحابه جهانت خود را از تو بخواهم و در آن روز
حضرت امیر هیچ چیز از قلیل و کثیر در خانه ندانست و شرم کرد که حوض را بگشاید
بگوید گفت یا ایاهم بیا بیاید شما هر کسی را خواهر پس حضرت رسول^ص داخل گشت
امیر المؤمنین آمد و در میدان تو را فرمود که داخل شوید حذیفه گفت ما هیچ
نفرمودیم من بودم با عمار و حذیفه و طمان و ابوذر و مقداد و سایر صحابه
بزرگ فاطمه هم رفت که بگویند که ای چیز بله همان جمیع مردان
داخل خانه شدند و کاسه از نزد عمار در میان خانه گذاشته است و میگویند
و گوشت میبارد بر سر آن توبه گذاشته و بوی خوش از آن را طعم
پس حضرت آن کاسه را برداشت و بنزد حضرت رسول^ص آورد و

که دانست

و گذاشت و همه از آن کاسه نوشیدیم تا سیر شدیم و هیچ از آن کم نداشت پس حضرت
رسول^ص بی خفا است و بنزد حضرت فاطمه رفت و گفت فاطمه این طعام
از کجا آوردی فاطمه گفت چنانچه ما شنیدیم که آن طعام این طعام از جانب
خدا آمد بدستیکم خدا روز میدهد هر که را معنی دهد به حساب پس حضرت
کریمان بویار بیرون آمد و گفت الحمد لله که نزد ما ندیدیم در خدمت
انچه ذکر یادید از یاسر میم عم که هرگاه که در محراب نزد او حضرت رفتند
او روز می یافت پس حکایت که امیرم از کجا این روز می یافت
میم می گفت از جانب خدا بدستیکم خدا روز میدهد هر که را خواهد بخواب
النبیعه خانه داده گشت از حضرت فاطمه از یاسر زن خانه خود ایا را آوردیم اهل
کوفه نان جو خرد بوسه نهادن با طفلان بدو هفتاد حضرت زینب و حضرت

(ع)

معجزات آنحضرت بسیار است از آنجمله در کتاب تحفه در بیان
آنکه وقت از اوقات هارون جامه نفسی بسیار قیمت
خوبی بعباس بن یقین که از درستان باطن حضرت امام
سعید بود روانه کرد بعد از چند روز عیال تمام
باقدر از حال بعنوان هدیه و تحفه خدمت حضرت
روان کرد حضرت اموال بر قبول نموده و جامه را رد
فرموده که این جامه را بیکر محافظت کن که محتاج
خاکستر شد چون جامه به جا رسید با خود گفت چه بسبب
دارد که جامه را رد نموده کنی چون امر بمحافظت
شد بود در حفظ او گوشت بعد از مدتی غلام
که صاحب بی بر احوال عباس بن یقین مطلع بود بمحض
نا فرمان عباس او را خوب زد و غلام نیز در میان
بد کرد از عیال کرد از آنجمله گفت که عباس حوس بن
جعفر را امام میدانند و سر سال زکوة و خیر مال
نمودن از تحفه و هدیه نزد امام موسی کاظم روانه میکنند از آنجمله
جامه بیک خلیفه بر سر روانه نمود و در محبت فرمود بودید
او را فرستاده نزد امام موسی ع هارون انقیاضی
و حسد شی افروخته که دید علی بن یقین مرا طلب
کرد و گفت ای امام که فلان روز بتو ادم حاضر نما عیال
گفت او را حشمت کرده ام و در صندوق پنهان نمودم
گفت بنزد او را حاضر کن عیال غلام مرا طلبید که در

فلان خانه صد و بیست و یک غلام بنزد او در چون هارون
 دید آتش غضبش فرو نشست گفت بگو تا صد و بیست و یک را بگو
 خود بر کرداشتند و بیست و یک را جعت کن بمنزل خود بعد
 از آن کن هیچکس را در حق تو نخواهم شنید پس عمارت
 بمنزل خود و انعام را که نزد هارون بدست آورد
 کرده بود طلب کرده و امر کرد او را هفتی از تاز
 یانه بنزد چون پند تاز یانه زدند بجهت
 و مراد پس انوقت جهت آمد بخوردن حضرت جامع را
 بر عیال نگاه کرد بعد بخاطر جمع انجامه را
 با تحفه دیگر از سیال خدمت حضرت نمود
 انشی هارون فضل بن ربیع را فرستاد و در وقت
 آنحضرت نزد قبر جد بنی مویار خود بود و غار میخواند
 آنجناب را گفت در بین نماز و کثرت از مسجد
 بیرون برو در حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روید
 خود کرد و عرض کرد بتو شکایت میکنم از آنچه این
 امت با اهل بیت تو میکنند مردم را از اطراف صدا
 بکنند بلند کردند چون امام را من و ده هارون
 لعین بودن تا سزا بسیار با آنجناب گفت و او را
 بنی نجره نمودند و در محل امر کرد که تر تیب دارند
 یا را بطرف بصره فرستاد و یا را بطرف کوفه بجهت
 آنکه مردم ندانند که آنحضرت تکدام ناحیه بودند
 و حضرت در محل بود که بجانب بصره بودند
 انشی

انشی هارون ملعون امام موسی کاظم علیه السلام را میکند
 او را میکشند از مسجد کوفه میکشند و در بنی نجره میخوانند
 لکن بعد دو شب و دو کلاه را محل امر میکند بنی نجره
 حضرت را در یکا میخوانند و بجانب بصره میفرستاد و یک
 در روایت نیست که حضرت را که تاز یانه یا کعب نجره یا
 از بیت دیگر کرده باشد اما چون ابن سعد لعین جعت
 بیمار علی بن الحنفی را در کوفه گرفت امر کرد غل جامع
 آوردند آن امام بیمار را در غل جامع کردند و او را با
 حالت بیمار بر سر شش بلجها از سوار کردند او را
 علیل تب دار بود و طالع وقت سوار شد باها
 بیمار کسی را بر سر شش بنی نجره بستند این قدر
 کعب نجره و تاز یانه بر او زده بودند که از انجا شش رفت
 خون جاری بود چنانچه این روایت مسلم جعت در کوفه
 شاهد این مطلب است

چندین معجزه از حضرت موسی بن جعفر در زندان
 ظاهر گردید یک آنکه روزی هارون جاسوس و جریه پیش
 داخل زندان کرد که شاید حضرت میل باو کند و نظر
 مودع از حضرت خفیف کرد و بپا رقیع حضرت
 بهانه بدست داشته باشد پس آنکه نزد حضرت آمد
 فرمود مرا با ائمه اینها احتیاج نیست چون خبر
 بهارون دادند بغضب آمد گفت بگوئید که ما
 تو را برضای خودت حبس نکردیم بی جاسوس
 نزد حضرت گذاشتند بعد خادم را
 گفت که خبر از اینجا بیاورد خادم بی
 گفت و گفت که جاسوس و کینه در سجده رفت
 بود و میگوید خداوند من سبحانک هارون
 گفت جاسوس را جادو و تحریر کرده چون جاسوس
 طلبید اعضایش میل زد و بپا اسمان
 نظر میکرد هارون گفت چه میزود تو را
 گفت چون نزد ائمه افتادم رفتم پیوسته
 مشغول عبادت بودم و توجه من نمیشد
 بعد از آنکه از نماز فارغ شدم مشغول
 ذکر گردیدم نزد او رفتم و گفتم چرا خود
 مرا بمنی رجوع نفرستاد گفت بنویس حاجت

ندام عرض کردم مرا نزد تو فرستاده اند که تو را خدمت
کنم حضرت فرمود در خدمت من این جماعت کفایت
است این و بجانبش نمود چون نظر کردم باغها
و بناها دیدم که احداثها بنظر من آمدن
و انواع صیوها و کلمات در آنها بود و عواید
و غلمان را دیدم که هر یک در حسن و وجهت
عده بد و نظیر ندارند و جامه ها حریص
و دیبا پوشیده بودند و تا جمیع مکل بد و
انواع جواهرات بر سر نهاد بودند
و اقلام طعاشها و صیوها و طشتها بر
یقه ها و کفکس فته در خدمت آنحضرت
البتاه بودند چو این حالت را دیدم
مذ هوش گریخم و اقامت تا خادم
تو مرا ببرد تو او را ندانیدی گفت این چنین شد
در خواب دیدم که گفت بخدا قسم که اینها را
بیش از یک دیدم چون عوف کردم بسجده رفتم
پس انگیزد اما مشغول نماز بود گفتند که چرا
این همه نماز میکنی گفت عبد صالح را که حضرت
با من دیدم که نماز میکرد بان کتب گفتند این
اسم را

اسم را از کعب دانستم گفت انگیزد که در باغها
بودند بمن میگفتند که دو رخسار شوار عبد
الصالح که ما میخواستیم در خدمت او بیاییم
دانستم که لقب آنحضرت عبد صالح است بود
این واقع چند روز پیشی از شهادت آنحضرت
و اما کفایت شهادت حضرت هم نقل شد که هارون
حضرت را تمام نقل بنی محم بر کلی جوی کرد ایند بر شب
خوان طعام برایشان میفرستاد چون شب چهارم نزد خان
طعام می حاضر نمودند حضرت سر بجانب امان بلند
نمود فرمود خداوندان را که اگر پیش از این
روز چنین طعام میخوردیم هر انچه اعانت
بر قتل خود نموده بودیم لکنی امشب عجب بر
خوردن این طعام میباشتم از آن طعام میل
نمودم هر روز بدن شرفی اثر نمود و در بعضی
که دیدم چو روز طیب من در حضرت او رزیدند از او
جو پا کردند حضرت هیچ جواب نداد چون
مبالغه و اصرار کرد حضرت دست خود را
بیرون کرد و فرمود علمت من اینست
طیب چون نظر کرد دید کفایت آنحضرت
سز شده از آن زهر که با آنجناب داده اند

پس طبیب برخواست نزد آن بد بخنان آمد و گفت
 که لهذا قسم که او بهیتر از شما میدانند آنچه با و گو
 اید پس بسبب این طعام زهر آلوده بر حجت حق
 و اصل کردید و بر و آیت دیگر بسبب رطب
 سه زهر آلوده بود انحضرت شهادت کردید
 اه آه از انحضرتی که در ارشاد نقل نموده در
 سبب شهادت انحضرت بگویم به بنیم شیعیه
 مکنه فانه اذاب الرصاص فضبه فی
 حلقه و کان ذلک سبب موته بغه
 سید بن ش هک ملعون که خفت و آت
 کرد سرب را و او را در حلق شریف حضرت
 امام موسی در زندان ریخت و باین سبب حضرت
 شهید گردید بسبب چهارم که در باب
 شهادت انحضرت نقل شده است که از او را
 در میان فرشتگان میزدند و این قدر انفرشترا
 طالب بدن و حالت دادند که روح از بدن
 هفت بیرون گردید چنانچه در کتب اصفیاء
 و عمده المطالب نقل شده است

زمان سبب و پنج

در اقبال از حضرت سید ابی‌نام و اینگونه که هر که در شب
 بیست و پنج رجب بیست و هفت نماز در میان شام و خفتن
 بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد یک مرتبه یا ایها الامنی السو
 و یک مرتبه قل هو الله احد بخواند خداوند جان و مال و اهل
 و دین و دنیا و آخرت او را حفظ کند و از جای خود
 بر نخیزد تا خدا او را بپا زند و در روز دارالمعاد که بدو
 احادیث بسیار در فضیلت این روز و ثواب روزنه ۹
 و است شده است چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
 که هر که روز بیست و پنج ماه رجب را روزنه بداند
 حقیم روزنه آن روز را که کفاره هفتاد سال گناهان
 و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که روزنه آن
 کفاره دویست سال گناه است اما وقف است شهادت
 حضرت موسی بن جعفر

در آیه از حرف معلوم و این کلمه که فرموده شد
در بیت هفتم و هفتم رجب در آیه از حرف
و در هر رکعت بعد از حمد و مرتبه سوره فاتحه
آیا ان شاء الله بخواند و چون از نماز فارغ شد صد مرتبه
صلوات و صد مرتبه التستغفار بگوید بخواند ثواب
عبادت مثل کرم را از بار او مینویسند اما و قول
در بیت هفتم رجب حرف اما حق آنچند و نیز تفسیر

فما نشب ببيت و نه
همان نمازيكم در اقبال و از المعاد نشب ببيت هفتم و بيت
نكته اند بعينم در اين نشب روايت نموده اند با هم نشو
كه در نشب بيت و هشتم از اقبال نقل شده در اقبال
از حفيظ نظام روايت كرده كه هر كس در زيبه و هشتم رجب
در زيبه يك كفش صد ساله كه هفت هشتي ميگردد

و این است که در این کتاب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

پنج طبر و این طوسی و ابی شهاب و راونده و بر محمد نان
 خاصه و عامه بطریق متعدده روایت کرده اند که چون ابی
 شد و اندر عشیرتک الاقر بین و بقرات اهل
 بیت علیهم السلام و ره طک منهم المخلصین یعنی
 کن و بقرستان خورستان فی دیکر خورستان و کرده
 خورستان از این نامی حضرت امیرالمؤمنین ^ع را طلبید
 فرمود که یکصاع گندم بردار این نان کن و یکبار
 گو سفندل بنزد و یک کاسه شیر حاضر کن و فرزند
 عبد المطلب را بطلب که در شعب ابی طالب حاضر شود
 چون حضرت این نامی طلبید و این نان چهل نفر خوردند
 و بر و این شیر خور شدند و بر و این نان خوردند پس
 ابو لهب گفت محمد مکن میکنند که حامل شیر میشوند
 کرد و یک از مایک گو سفندل میخوردیم و شیر خوریم
 و یک کاسه بنزد شیر میخوریم و شیر میخوریم
 پس چون روز دیگر رسید این نان در خانه ابی طالب
 جمع شدند و عموها و اخوت همه حاضر شدند و عمو
 و حمه ابو طالب و ابو لهب و چون داخل شدند نخست
 در جاهلیت شایع بود که سفندل و حضرت به نجسند

یعنی جواب این گفت و این هم این که آن احد که سخت
 مخالفت طریق این نمود پس امیرالمؤمنین از آن پان
 و گوشت قید سخت و با کاسه شیرین و این که
 و او حضرت رسول ۲ دست مبارک خود را به بالا
 نزدیک گذاشت و گفت بسم الله بخیر و بدنام خدا این
 سختی هم این را خوشی نیامد و چون بسیار کس
 بودند شروع کردند بخوردن طعام و خورند و هم
 سر شدند و از طعام هیچ کم نشد و از شراب صیدند
 تا هم سیراب شدند و هیچ کم نشد و جو حضرت خوارست
 با این سخن گوید ابو لهب مبارک کس و گفت
 عجب سحر بکار شما می کند مصاحب شما که شما را با
 بنطعام قلیل سیر کرد و هنوز با قیامت چون اهل
 مبارک بتکذیب الحقیقت نمود حضرت در این نزد
 سختی نه گفت تا این صفت شدند و فرمود که یا علی
 این مرد امروز بچندین سخن مبارک نمود من
 سخت تلفتم باز مثل اینطعام میباری و طرد
 این را جمع کن تا سالت خورس با این بران
 حضرت امیرالمؤمنین ۲ فرمود که روز دیگر همین طعام
 حاضر کردم و این سیرند نه حقیقت فرمود که
 فرزند آن عبد المطلب که آن نداسم که کس از عرب
 بل

برافق خود آورده باشد بهیچ از آنچه من از پدر شما آورده ام
 بدستیکه چندینا و اخت را بر شما آورده ام بگویند
 که اگر شما را خبر دهم که دشمن شما صبح پانجم بر شما می آید
 از من باور میکنید گفتند ارست راست گویند بنم گفت
 بدانید که چیز خواه کس با و دروغ نمیکوید و بدستیکه
 ما بدست فرستاده است بپوش عالمیان و مرا امر کرده است
 که پیش از هم کسی خوشن و نند و یگان خوراید بنی او
 دعوت نمایم و از عذاب اخراجت بر سر غم و غمی شد حق
 بن و زن دیکان من و اینطعام که خورید و صبح
 مرادید مانند مانده بنی اسرائیل است هر که بعد
 از خوردن اینطعام بمن ایمان بیاورد خدا او را
 بعد از عذاب کرد اند که احد از عالمیان را
 چنان عذاب نکردند و بدانید این نزد آن عبد
 المطلب که خدا پیغمبر فرستاده است مگر آنکه از بی
 او از اهل او در و در و در و در و در و در و در و در
 مقرر کرد آئینه نه پس هر که او را پیشتر بمن ایمان آورد
 او را در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 بودند اوست ۴ حق و رزمی بمنزله هر و خواهد بود
 از صبح پس که مبارک است میکند به بیعت من که پس
 من باشد و ما مدد و یارم کند و معین من باشد پس
 مخالفان من پس او را وزیر و وصی و خلیفه خود
 کردیم که از جانب من تبلیغ رسالت نماید و قرص

بعد از من ادا کند و وعده ها را عمل آورد اگر ننگیند بلکه
 خواجه کرد که حق او را بفرج جوئی گفت سخن من تمام کرد همه را گفت
 شدند و جواب ننگیند پس حضرت امیرالمؤمنین ۳ بجواب
 و گفت من ببعث میکنم بانی بعد از طایفه در سرجم
 حکم که اطاعت میکنم پس بعد از سید الشهدا حضرت فاطمه زهرا
 شایسته که آنها که از قرین رکنند بر چیزند پس بار دیگر
 فرمود و باز از این را گفت شدند و عبا و خوار است پس
 مرتبه سیم حضرت اورا می دیک طلبید و با او ببعث
 و اب دهان مبارک کنی در دهان او انداخت و در میان
 دو کتف و سینه اش انداخت پس ابو لهب گفت خوب جواب
 داد پس عم خود را که اجابت تو کرد دهانش را پس
 از آب کس در حضرت فرمود که بلکه او را محملی دانستند
 از علم و حلم و فهم و دانشی پس بی خواستند و بیرون آمدند
 و خندیدند و با ابوطالب گفتند که تو امر خواجه
 که اطاعت بر خواجه کنی با امیرالمؤمنین ۳ در حال بارگشایی بود

در احادیث صحیح از حضرت صدیق اعظم منقول است که حضرت رسول
 و صلی الله علیه و آله فرموده سال در مکه ماند و بود است سه سال و پس
 و پس پنج سال و از کافران قرینی که مان بود و بغیر این ابوطالب
 و خدیجه که با او نبود تا آنکه حق معصیتمند که فاصده عبا تو
 و اعرض عن المشركين یعنی پس ظاهر گردان و علیه بنی که انجیل
 بان مأمور شد و اعراض کرد از مشرکان و معصی این مشرکان از این
 پس واقع شد بر حضرت امیر و بوجهی که امیر علیه السلام بعد از بنده
 ندانند که اندوه قرینی و از طوائف عرب شما را می خوانم بگوشت
 بوجدانیت خدا و ایمان او را من به پیغمبر من و امر میکنم
 شما را که می که کنید بت پس سر را و اجابت نمائید مرا
 در آنچه شما را بان می خوانم تا پادشاهان عرب که دید و کرده
 شما را فرمان بردار گردند و در محبت پادشاهان باشند
 پس قرینی استمعی کردند با حضرت و ابو لهب گفت تبالک
 هلاک از بر این باد ما را بر این طلبید بود پس
 بت پیدای ابو لهب نان شد و گفتا سر قاضی گفتند که محمد ص
 دیوانه شده است و بی بان خود را حضرت را از بیت و از بار میگرد
 و از قرین ابوطالب ضراب دیکر با حضرت نمیشناسند
 بر اینند

۲۵
 محمد علی بن ابی طالب علیه السلام را آنکه بعثت حضرت رسول الله در بیست و هفتم
 ماه مبارک ربیع و واقع شد در آنوقت از شهر شریف الحفوت چهل سال گذشته بود
 در حدیث معتبره حضرت صادق علیه السلام منقول است که در روز نوزدهم جمادی اول
 سال مذکور ظاهر احادیث معتبره آنکه پیغمبر الحفوت هجده بود
 چنانچه فرمود که من پیغمبر بودم در هنگامی که ادم در میان آب و گل بود محمد بن
 که کن من آنکه که پیش از بعثت الحفوت بشریعت محمد عمل منی و روح
 و الهام الهی با من میدوید و میوید روح القدس بود و بعد از چهل سال
 بود که آن صعود کردید و بر تپه برالت رسید چنانچه در فتح البلد هم از
 حضرت امیر را در استیکره است که الحفوت از روز یکم نوزدهم بود و هفتم
 بود که در آن ملک از ملک گله با و صفون گردانیده بود که در شب و روز آن
 حضرت را بر مکارم ادب و محاسن اخلاق مراد داشت و در حدیث
 صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول الله پیش از آنکه چهل
 بر او نازل شود ابواب نبوت را میدید و سخن میگفت تا آنکه
 چنانکه برالت بر او نازل شد و چنانکه را بصورت خود دید و در حدیث معتبره
 از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که روح خلق است بر کمر از جبرئیل و میکائیل
 و پیوسته با حضرت رسول بود و الحفوت را از شد مرغ و پیراه حق میداشت
 و با آنکه معصومین مریاشد و افاضه علوم باین مینماید و در طفولیت
 مرتبه و مستدر این مینماید و در این باب احادیث بسیار است و در
 احادیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون چهل سال بنزد حضرت
 رسول الله مرادم مانند نهنگان در خدمت الحفوت میشد و چون نازل

و چون نازل میشد در بیرون خانه الحفّت مر ایناد در موضع که حال مقام جبرئیل
 میگردید و تا رخت غریب داشت داخل خانه الحفّت میشد و در حاضرت دیگر میفرمود
 که حفّت رسول کاه در بیان احباب خود نشسته بود و الحفّت ترا غش غار می
 میکرد و بیهوش میشد و حق از الحفّت میریخت و اینعدمت نازل شد
 و هر چه بود بر الحفّت در حفّت صادق می رسیدند از اینحال فرمود که این
 حالت و قر الحفّت را عارض میشد که حق بیواسطه ملک و جبرائیل
 میفرستاد از دهنت کلام الهی و عظمت و جلال نامتناهی این حالت
 الحفّت را عارض میشد و از برای فرود آمدن جبرئیل چنین غنیمت بود
 بر حفّت داخل خانه الحفّت نمیشد و چون داخل میشد مانند
 درخت او می نشست اما او را این آن نیکو تعبیر و وقت بیغم
 انش بود در خانه دختر بیغم افروختن و بیاذن داخل خانه میشد

۶۱
 مردم محلیه صفت میدادند و بعضی از کتب مسطور است که چون جمع حفّت رسول
 مامور گردانیده علی بنیه در میان قرین اظهار عیون خود نمایند حفّت
 که طوایف خلق از اطراف عالم بمکه آمده بودند بر کوه عکا صفا التیاف
 باوان بلندند کرد که ایها الناس عن رسول بی و در کار عالمیان مردم
 از در تعجب نقل کردند که بر الحفّت و ساکت شدند بی کوه و دره با آن
 رفت و سه مرتبه چنین نذر کرد ابو جهل چون این سخن را شنید سگ بجانب
 الحفّت انداخت و پنهان فی خانه الحفّت را مجروح کرد و بر سرش گران
 سنگها گذاشت و از عقب الحفّت درویدند بی حفّت بر کوه ابو
 قیس بالا رفت و در موضعی که انرا اکنون منکاست میگویند تکیه
 داد و مشرکان در طلب الحفّت میکردند و شخصی بنزد حفّت
 امیر آمد و گفت محمد گفته شد امیر طومانی که کرمه کنان بجانم خدیم
 دوید و خدیجه میسید که با علی محمد ۲ جهنم حفّت گفت عیندم میگویند
 مشرکان الحفّت را سنگباران کرده اند و اکنون پیدا نیست ای عی
 و طعام می دارد و بیانا الحفّت را بیابیم و ای و طعام را
 بر لایم بی بر در درانه شدند و با خدیجه گفت که تو از جانب دار
 و من از کوه بالا میروم و اصل طومانی میگیرم و زیاد میگردد
 که با محمد ترا رسول اسم جانم خدا را باری ای ای که در کدام و در ششم که بر من
 نگاهداند و مرا با خود ببرد و خدیجه زیاد میگردد که تا فاد هدیه بی بیغم
 بر کوه را و بهار چند به راه کشته در راه خدا بی در این حال
 جبرئیل بر حفّت رسول فرود آمد و چون حفّت را نقل فرمود افشا
 کرد و فرمود که بین قم با من چه کردند نیکو بی من کردند و مرا نیکو

خسته کردند چنانکه گفت با هم دست خود را بر زمین زدند و گفتند و بر باله
 قیام کردند و دست را بر زمین نهادند و گفتند و از زیر بال خود بیرون آوردند و با هم
 و با قوت باخته بودند و بر پا نشدند تا تمام کوچه را بپوشانید و دست
 حضرت را گرفت و بر او افتادند و گفتند ای محمد بن عبد الله
 و کرامت و منزلت خود را نزد خداوند خود بدان حضرت فرمود به حبیب
 گفت این درخت را بطلب چون طلبید از جبار خود جدا شد و دست
 درید و نزد حضرت افتاد و بر او تعظیم کرد و حبیب گفت ای محمد بن عبد الله
 حضرت فرمود که برگرد و برگشت حبیب السعید که موکل است با اساق اول
 فرود آمد و در خدمت حضرت افتاد و گفت اللهم علیک یا ربی
 پروردگار من را امر کرده است که تو اطاعت کنم در هر چه بفرماید اگر صغیر
 افتاب را از بس درخت بران بیاورم که این درخت بپوشاند پس ملک ستار را
 بران میریزم که این را بریزاند پس ملک افتاب آمد و گفت اللهم
 علیک یا رسول الله اگر صغیر افتاب را از بس درخت بران بیاورم
 که این را بریزاند پس ملک زمین آمد و گفت اللهم علیک یا ربی
 الله صغیر را امر کرده است که تو اطاعت کنم اگر صغیر افتاب را
 حکم میکنم که این را بریزد پس ملک کوچه آمد و گفت اللهم
 علیک یا رسول الله خدا مرا امر فرموده که مطیع تو باشم اگر
 حضرت میدهد که صغیر را بر این صغیر نام که این را در هم
 پس ملک که موکل است بدربار آمد و گفت اللهم علیک یا رسول الله
 پروردگار من را امر کرده است که هر چه بفرماید بجا آورم اگر
 حضرت صغیر افتاب را میگوید و طلب را که این را بر حق کند چون
 همه اینها که اظفار حضرت خود کردند حضرت فرمود که ای محمد

۶۳ که با هم حاضر شدند ای پیار من گفتند پس در میان خود را بپوشانید
 و فرمود که من بر عذاب مأمور شدم و مأمور شدم که رحمت عالمیان باشم
 مرا با قوم خود بگذارید که این را نادانند و بنادان چنین میکنند پس
 حبیب را در میان خود دید که در واد میزد و در واد میزد و میزد
 گفت یا رسول الله خدیجه را ببین که بر او ملکه افتاد است که در واد
 است او را بطلب بود خود و از من او را سلام بدهان و بگو یا خود
 عالمیان بر سلام صبر اند و بشارت ده او را که در خدمت خانه درآمد
 از قصبها من وارید که بطلای زینت کرده اند و دران مدار و حث اصین
 بخت پس حضرت امر و حذیر را طلبید و خون از رو ملکوتی صبر بخت
 و خون را غنیک داشت که بر زمین بریزد و پاک میزد خدیجه گفت پس
 و خادم خدا تو را در حذر کن که خون بر زمین بریزد حضرت فرمود
 میبزم که اگر خون من بر زمین بریزد حقیقت بر اهل زمین عقیب
 کند چون آب شد حضرت امر و خدیجه حضرت رسول را بجانم آوردند
 و نیک بزرگ بر سر مجلسی حضرت تعظیم کردند و چون مشران
 خبر شدند که حضرت بجانم آمده است آمدند و نیک بجانم آن حضرت
 میان خشت اگر سنگ از جانب بالا میامد افتاد نمیکشید که با آن
 حضرت بود پس خدیجه گفت و از جانب دیگر دیوار مانع بود
 و از پیش رو امر المؤمنین و خدیجه ایستاده بودند و سنگها را بجان
 خود قبول میکردند و غنیک داشتند که با حضرت برید پس خدیجه گفت
 ای محمد فرشتی فرستاده نمیشود که سنگ بباران میکنند خانه نشسته را
 که نجیب ترین شما است اگر از خدا غنیمت سیدان شد که احقر از کنیز
 بجا مشران بر کشند و روز دیگر حضرت بجا آمد و غنیمت در میان افتادند
 الاثره که صغیر

و چون غلطی کند امد بود خیم در حالتیکه می در کوفت و مرا بپوشید
و دروغ بیعتی در بر نموده و غیر آنوقت مرا حایل بود بر آب اشفت کوه
شده و ننگ در دایا سکنیه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم
علیکن من السلام از دختران نورس و انجوا بران بیکس و اس
یتیمان به پوستان و اسبخت کنان بهیچ اسرا ابعال بیعتی و اس
اطفال بیعتی اربابان دیار بلا مذمت به بیعتی و اسبختی و اسبخت
زمان بهیچ کار ستمار سید و انیک نوبت شهادت من رسید زمان
و دختران از خیمه بیرون می رفتند و بران و اسبختی و اسبختی
سکنیه امدند و گفتند فقلت ایة استسکلت للموت ایة
چنان تن می دهی در داده اغفلوا فرمود گفت لا یستسکلت
من لا ناصیه له ولا معین چگونه تن عمت نمیدهد
کیکه نه یا در دایا دونه معینه سکنیه عرض کرد یا ایه مکه نا
الکی حرم جیک نا اییدر جان ماسی کردی ان کی حرم جیک نا
امام مظلوم فرمود هیسات لوتی القطانام بیضا
ما میگزاردند و سر راه بوی نمزگی شدند بران بر می گشتند
بعد از جیک خود چون محقرات حرم این کلمات را از ان امام
شنیدند صد کبریه و زار بلند نمودند امان بیکل من
بصیر و شکبان قیادار سکنیه از هم بهیچ کی میگردید امام
باستین محبت از ان خیمه و پاد منم و وصفه و در
سیطو بعدی یا سکنیه فاعلم منک البکاء از انجا
دهانی فاذا قتلک فانت اولی بالمذی تا این
یا خیر النوان ایکه جان زود باشد که زمان کیسه تو بر
و بطول الحامد کیسه تو بعد از انکه من از تو تو بهیچ و ما
جان کیسه من و دل من از انکه دریده خود تا من در
در بدن من است چون که من گشتم تو که خدند من
جبارش در کی بهیچ بود من رستم بهیچ است امد

واقعیت بیت هم اینها معویه عایشه را در چاه انداخت
رجب

۶۵

اجال از این قضیه اینست که صاحب کتاب سیف الواعظین از انجا
گفت الحق روایت نموده است که روزی معاویه در مدینه بالا رفت
حضرت رسول بود و از مردم بیعت می گرفت بواسطه بلیغ
عایشه سر از روزنه حجره خود بیرون آورد و گفت ای معاویه شیعی
که قبل از تو بودی از بوی فرزند ان خود بیعت می گرفتند معاویه
گفت نه عایشه گفت پس تو در این کار اقسه ای که کرد معاویه در
حضور مهاجر و انصار روانه و جل شد و از من بیعت نکشتم
بوی امد و بعد از سه روز که فرزند معاویه عایشه که بیاید
ما که موجب من خود در میان مهاجر و انصار که تو را شنیده
تلافی کنی و پیشی از امدن در موضع او حاضر جفا کرد و بران اهل
کرد و در روز او فریاد گشتند و بران کرکس سبک کرد
چون عایشه وارد شد معاویه او را تکلیف بدین سخن نمود
بالانکره کرد چون رفت برانکره رفت در چاه افتاد
معاویه گفت تو هنوز خام اینجا باش تا بختی خوب
رجاه امد و گفت وعده ما و تو در چاه و بلیت اینجا جفت
خواهیم داشت و بران عایشه جفا ضعیف نه بود و بر
خاسوار نه بجانه معویه رفت و سواره رفت بر روبرو
رفت و بران معاویه و ان جن بوی یک روز و سوار سکنی اندا
رفت و بران دیگر بود لکدر روان حکم عرق حلیت او را
کرد از ره کرد غلامان خود که خراب را راکب در جاهی که
کچ خانه بود انداختند و که از انواقعه مطلع نزد زمان
عایشه کم بود چون ابن عباس سوال کرد از امام حنی که غلام
او را از این واقعیت جدا دادند در صحت معاویه
و الا همین منقول امور بود که موجب بخت خالق عالم بود
و اخباریک در منعت این ملعون وارد شده و اخباریک در ان

بر کف معویه ملعون دارد زیاده بوانیت که توان ذکر کرد حضرت
 امام جعفر صادق ^ع فرمود ما و آل ابوسفیان ده گروه بودیم که
 پیوسته در راه خدا دشمن میکشیم و ما میکشیم که خدا راست میکشد
 و این میکشند که دروغ میکشید ابوسفیان با رسول خدا ^ص مقاتله
 کرد و معاویه با عیسی بن ابی طالب و یزید بن معاویه با حمزه بن
 علی ^ع و سفیاء با قائم ^ع اما معاویه مقاتله خواهد کرد همیشه ما مظلوم
 بودیم و این ظالم بودند و انتقام همه ما قائم ^ع ال محمد از این
 خواهد کشید چنانکه وارد عجم است که در وقت ظهور انور
 عجل الله فرجه اینقدران ایند شمنانی بکشند که مردم گویند که اگر
 ایند فرزند فاطمه ظاهر شد بود اینقدر از او در قتل عینف
 پس چون این سخن بگویند انور ^ع رسد بند غلین سید الخدای
 و خاص الدیار بر در و بر بالای منبر رود و فرماید
 آنچه را تا حال کشتم از اینجای مقابل با این بند غلین حیدر
 نکند و بکشد و بزداید و تتمه این را بقتل رساند

سی ام رجب

ایضا
عازر سمی

۶۷

در اقبال از حق تعالی در این روز که هر کی در شب سی ام
رجب ده رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد و سوره
قل هو الله احد بخواند خدا به در جنت الفردوس هفت
شهر بر او عطا میفرماید و چون از قبری بر خیزد در روز
او مانند بدر می شود و از عذاب مانند بر قیام جنت
خیزد میکند میگذرد و از آتش جهنم نجات می یابد
و از هفت رخصت در این روز که هر که روزی شش
رجب را روزه بدارد حقم کنه ها ن گذشت و اندک او را
بیاورد اما و عقم امروز گفتی اما
حضرت رسول ۴ جمع از خدای را در بطنی خلعت
و عدت آن بزرگوار این فی در حبه قلوب متکوا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تشعب الرحمة
 وارتاق عباد في شهر شعبان وتكلم على المؤمنين
 المخلصين برفع الدرجات في الجنان وترحب على
 الكافرين المذنبين اسفل درجات النيران والقلوب
 والسلك على ابي القاسم محمد المبعوث على الا
 نبي والجان وعلى اله واصحابه الذين هم شيا
 روا الدين والايمن ولعنة الله على اعدائهم
 من اول الدهر الى يوم التغابن والخسران

اقام بختين
 ربيع صديق رخصه
 صادق ودينه
 هداية صراة شعبان
 اقام بختين تمام
 از شش يادانه امين
 باشند وبارزه
 در صفت بختها
 صفرا بالبدور
 بلاد جلد و
 سال مردان
 ميان مردان
 وبنود
 بيا
 بختها

واي ماه بختها
 شود يا بختها
 ماه شود و بختها
 لا مرد و بختها
 مردم بختها

و این ماه را شعبان نامند بجهت آنکه در این ماه بنده گان در این ماه شایسته و زود بها
در آن زیاد میکنند و باید در روز و شب هفتاد بار صلوات بر او و هفتاد مرتبه گفتند
الله شعبان را بر او صلوات بفرستد و بگوید یا حسین نظر کند و بعضی فرمودند که گفتند و جمع
باب و بنویسند گفتند و در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که در شعبان
روز یکصد مرتبه امر صحبت او را با صلوات ببرد و کفایت کند او را از نزد خداوند
و کمتر از آن که با او دادند آنست که بخت بر او واجب شود و در روایت دیگر
مرویست که هر که در ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند گناهانش آمرزش
شود اگر چه بعد از ستارای آسمان باشد و مرویست که در این ماه صلوات بر
پیغمبر و آل او بفرستد پیغمبر خدا شفقت میکند که اگر در این ماه صلوات بر او
و آل او بفرستد و مرویست که هر که در این ماه هفتاد مرتبه استغفار کند جهان
باشد که در راهها و دیگر هفتاد هزار مرتبه استغفار کرده باشد و هر که بیرون
از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و استغفر الله و استغفر الله
بنویسد خلد بر او برات بپردازند از آتش جهنم و او را داخل بهشت گردانند
اعمال و افعال و اراده این ماه بسیار است این را که زیاد کنی بیش ندانست
اما وقایع این ماه بنا بر خبری در اول این ماه قول جناب حسام
در روایت این ماه حدیث رویم بیا نیندیش بنی المصطفی و روانه شد تفصیلی در حدیث
در سیم بنا بر این قول جناب سید الشهدا و نیز در ایرون و در حدیث حدیث
قول عروه الله و نیز در ایرون از مدینه بیرون رفتن سید الشهدا از ستم
و ظلمت و در داخل مکه نزل فرستادند رسول خدا ص و در جماعت از کفار
هدیه که نهایت شده و قوه را داشتند و احباب حضرت جوین غایب شدند
و خیر این در شب اول ماه شعبان بود جز این روز ماه رمضان در روایت
نمودند

فصل بیستم در معرفت ماه رجب و احوال المعاد ۷۵
و این ماه را رجب نامند بجهت آنکه در این ماه بنده گان در این ماه شایسته و زود بها
در آن زیاد میکنند و باید در روز و شب هفتاد بار صلوات بر او و هفتاد مرتبه گفتند
الله رجب را بر او صلوات بفرستد و بگوید یا حسین نظر کند و بعضی فرمودند که گفتند و جمع
باب و بنویسند گفتند و در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که در رجب
روز یکصد مرتبه امر صحبت او را با صلوات ببرد و کفایت کند او را از نزد خداوند
و کمتر از آن که با او دادند آنست که بخت بر او واجب شود و در روایت دیگر
مرویست که هر که در ماه رجب هفتاد مرتبه استغفار کند گناهانش آمرزش
شود اگر چه بعد از ستارای آسمان باشد و مرویست که در این ماه صلوات بر
پیغمبر و آل او بفرستد پیغمبر خدا شفقت میکند که اگر در این ماه صلوات بر او
و آل او بفرستد و مرویست که هر که در این ماه هفتاد مرتبه استغفار کند جهان
باشد که در راهها و دیگر هفتاد هزار مرتبه استغفار کرده باشد و هر که بیرون
از ماه رجب هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و استغفر الله و استغفر الله
بنویسد خلد بر او برات بپردازند از آتش جهنم و او را داخل بهشت گردانند
اعمال و افعال و اراده این ماه بسیار است این را که زیاد کنی بیش ندانست
اما وقایع این ماه بنا بر خبری در اول این ماه قول جناب حسام
در روایت این ماه حدیث رویم بیا نیندیش بنی المصطفی و روانه شد تفصیلی در حدیث
در سیم بنا بر این قول جناب سید الشهدا و نیز در ایرون و در حدیث حدیث
قول عروه الله و نیز در ایرون از مدینه بیرون رفتن سید الشهدا از ستم
و ظلمت و در داخل مکه نزل فرستادند رسول خدا ص و در جماعت از کفار
هدیه که نهایت شده و قوه را داشتند و احباب حضرت جوین غایب شدند
و خیر این در شب اول ماه رجب بود جز این روز ماه رمضان در روایت
نمودند

بقول در پنج ولادت سید القاسم نقل شد و در این ولادت امام زین العابدین

تج حوسر در صباح بنده جمع در حضرت صادق عم و در این ولادت که ولادت حضرت

اصغر در حضرت انبیا و آن شده بعقر در هشت ولادت حضرت جعفر و در آن

بعقر در هشت ولادت امام زین العابدین را ذکر نمودند و بعد از آن چهارم

و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ولادت حضرت جعفر را ذکر نمودند و آن

بعقر بیست و سه ولادت اصغر را ذکر نمودند و در آن ام کلثوم دختر حضرت

در انبیا واقع روز دوم رفتن ابو طالب بوده بکوه لکام

بدیدن مشرق بقول حضرت الحنفی المجاسی و

و آنرا احتیاط و روز چهارم این ماه بود

ابو طالب برگشته از کوه لکام و دیدن مشرق

بقول خفیه مذکور

واقعه روز چهارم

امدق حلیه خاتون

بجانه حضرت امام حسن

از جمله وقایع انبیا و وقوع غزوه بنو المصطلق است که در ویم انبیا اتفاق افتاد

اجتاه از این قضیه بنا بر اینست که در حقیقت انبیا است که پنج طایفه

و پنج صفیه و دیگران را اندک اندک قبیل بنو المصطلق بر سر جابر منزل داشته

که آنی امر بوسیله میگذشت و سر کرده اینان حارث بن ضرار بود پس قوم خود را

با کرده و دیگر جمع کرد که چنانکه حضرت رسول م بیاید چون خبر حضرت رسید

جنگ او شده و سر اسب در میان آنکه حضرت بود و جوار منافقان هم با حضرت

برودن رفتند و در روز دهم انبیا سال پنجم هجری را دانند و بعقر در هشت

و چون خبر آن حضرت بان رسید انبیا بان که با حارث جمع شده بودند فرستادند

و این گفته شدند و حضرت در مریضه با اینان مقابل نمود و در آن روز

یکدیگر انداختند پس حضرت حکم فرمود عکرمه را از ایشان بکشد و علم او

بماند و ده نفر از ایشان را بکشد و جمع از فرزندان عبدالمطلب را از ایشان

و حضرت امیر المؤمنین م مالک و پسر او بقتل رسانید و البیعت فیه مسلمانان

و دولت خانه واده انی از زنان و مردان و اطفال را بکشد و دو و هشتاد

و پنج هزار کوفت بقتل کردند و حضرت غنایم و اسیرانی در میان مسلمانان

ضمت نمود بعد از وضع خمس و جو برید و دختر حارث بن ضرار را بقتل

انبرد و حضرت حضرت او را بقتل رسانید و در آن روز

جدا از مسلمانان بقیه قوم اباج حضرت حضرت امد و گفت یا رسول الله دختر من

از تویم است و سزاوار نیست که او را بکشد حضرت فرمود که برو

او را بکشد و در آن هر چه او اختیار کند ما بان عمل میکنیم گفت احسان

کرد پس بنزد دختر خود آمد و گفت ای دختر قوم خود را بکشد

دختر نیک احد گفت من اختیار خدا و رسول میکنم بپروا و دشنام داد
 بر کث و حضرت او را از کرد و نکاح خود کرد ایضا آن حارث بن
 عقیق از دخترش را بر سر ملکان بنید و در ملک کنیزان پیغمبر بود با نیک
 ایضا شعبان میباید بنویسد دختر امام را در مجلس بنید خواهی کنیز
 بنامید میند نام چه کند در مجلس به امام چهارم امام زین العابدین
 و خنیکه آمدن در سرخ مورث جانی خواست و پیغمبر عرض کرد
 بفاطمه نوعی نمود فقال یا بنی بده هبله الحاسم
 پیغمبر و شیخ طبرستان روایت کرده اند که چون حضرت رسول مبعوضه
 بن المصطلق رفت بنزدیک او و خوف فرود آمدند و چون از نیت
 جبرئیل باز آمد و خبر آورد که ملائکه از کافران قتل در انوار
 شده اند و اراده شهادت با محاب تو پس حضرت امیر اهل بیت و فرمود
 که برو و آن وادع دفع کن دشمنان خدا را از حق بگو که خدا را
 بان محفوظ گردانیده است و صد نفر از اخلاط ناس را با اجتناب فرستاد
 و فرمود که با او باشند و آنچه بفرمایند اطاعت کنید چون روان شدند
 و بنزدیکان وادع رسیدند حضرت ان صد نفر فرمود که در نزدیکی این
 با بید و تا شما را حضرت نفرام که مکنید و خود تنها رفت و در نیت
 ابتدا و بنام بخدا بر دو اسم اعظم الح یا و اکر و ان و فرمود با
 نزدیک بپایند چون بنزدیک شدند بعد بکشد بتاب ان ره که با
 رسید و خود داخل وادع شد پس باد شد و زید که نزدیکی نیک
 بر و در افتند و از ترس قدمها اینان میل زدند و حضرت

زود که منم

زود که منم علی بن ابیطالب و رسول خدا و بر سر علم او کس میخورد اهیست
 تا قدرت عصم را من هده نماید پس کوه را از سینه ها فید کنند مانند
 زنگیان و غلها را قتل در دست داشتند و مقام وادع بر کردند و حضرت
 پی و انکر از اینان و آیات قرآن تلاوت میفرد و شمشیر خود را بجای
 و جب حرکت میداد پس انکرده اهسته اهسته از بابت دور میایستادند
 و بر طرف میزدند پس حضرت الله اکبر گفت و از داری الا امد و با احباب
 خود ایستاد اینان گفتند یا امیر المؤمنین چه کردی در یک شوکه ما از کسی
 هلاک شدیم حضرت فرمود که بنامها من زود که خدا این را ضعیف
 کردم و اینان که بچند و بنام حضرت رسول میزدند و اگر میدادند
 هم را هلاک میکردم پس چون میکشند حضرت فرمود که با علی بقیه
 السیف تو آمدند و از ترس شمشیر مسلم شدند این است
 که فرمودند بنی الام قوت نگرفت مگر بوسیله شمشیر امیر المؤمنین بکشد اینک
 نجاعت از این و مورد بکشد بظلمت میرسد اما بکشد و بکشد که در مقام
 و شمشیر است جبر میفرماید که ان ملعون اذل و ابد رسی که بکشد و بکشد

در اقبال از حضرت رسول مراد است کرده که هر که در سجده
 بخوان بنجاه رکعت نماز یکبار از روز هر رکعت بعد
 از حمد فدی از قل هو الله احد و معوذتین را
 بکرتبه بخواند خداوند متعال ملائکه کرام الکاتبین را
 مقرر نماید که تا یک لکن از سجده این بنده منته
 نویسند و خداوند نصیب از بار او در عبادت اهل
 ایمان و زمین قرار میدهد و فرموده قسم بخورند
 یکم ما بحق بخلق فرستاده که کسی را نمیکند قیام و
 عبادت این بنده را مگر شکر یا مفاقی یا فاج
 و ذکر فضل کثیرا و فضیلت بسیار ذکر شود
 و قعود در سجده رکعت اول یا بغیر از المصطلق
 روز دوم تجا و جوب روزه ماه مبارک رمضان در آن
 مستای الشیعه و صباح کفعم و قعود المحسن و
 توضیح المقام و اختیارات مجله و صباح
 العارفین در آن روز سال دوم هجرت روزه کاه
 مبارک در عافان واجب شد
 و قعود در روز دوم کشته شدن فضل بن سهل
 عام

فصل

۷۹

از کتاب مناقب مرویست که چون حضرت فاطمه با امام حسین همراه شدند
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اراده فرمود پس حضرت فاطمه گفت که جبرئیل
مرا خبر داده است که پس از تو متولد شود چون متولد شد او را
شیرمده تا من پیامم چون امام حسین متولد شد حضرت فاطمه او را
سه روز شیر نداد و منتظر قدم الحفرت بود چون سه روز
گذشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف بیاورد پس او را زخم کرد و او را
شیر داد چون حضرت تشریف آورد پس بید چه کسی فاطمه و فکر
که نفقت مادر مرا بجای گشت او مرد و او را نیز دادم حضرت فرمود
که ای خدا خواسته است منور پس چون فاطمه بحین حامله شد
حضرت رسول فرمود که ای فاطمه جبرئیل مرا خبر داده است که پس
از تو متولد شود چون متولد شد او را شیر مده تا من نیز دهم
ایم کی چه یکماه بکشد پس حضرت رسول فرمودت و چون
امام حسین متولد شد الحفرت در سفر بود و حضرت فاطمه
او را شیر نداد تا الحفرت از سفر مراجعت نمود پس فرمود
حضرت فاطمه که چکر در عرق کرد شیر ندادم او را پس حضرت
زبان صبا که حذر دارد دهان حضرت امام حسین را میزد
و او میگوید زبان حضرت مرا پس حضرت فرمود را لباسی
را که لباس حسین که خدا را میبخشد اهدا نمود و خدا او را
که امانت در فرزندان تو باشد در کافه بندگان حضرت
صادق را روایت کرده است که حضرت امام حسین را شیر خود را
از فاطمه و نه از زن دیگری بعد از رسول الله که میامد
و انقست ابهام خود را در دهان او میکند انب
و او را میگوید بقدری که دور روز و سه روز کفایت
میکند او را پس در یکد کوفت او از کوفت رسول الله
این بود که فرمود حسین و انا من حسین پس
مرد عاقل و دانشمند و نیزه که بر بدن حضرت میامد

در واقع بریدن صبارک حفت مکرولم وارد میامد

بسم الله الرحمن الرحيم هل اتى على الانسان حين
 من الدهر لم يكن شيئا من كون يعنى ابا امده است
 بران زمان از روزگار که نبوده است انسان چنانکه
 ذکمه که در عهد خود جمع بسیار از مفسرین گفته اند
 که مراد از این انسان حضرت ادم ابو البشر است که بر او
 مان چند گذشت و هیچ از او ذکر نبوده زیرا که کاتب
 خاک بود و کاتب هر مدتی که در حال صلصال
 بود و مدتی که در حال دیگر اختاب او را خند نمود و در
 این مدتی که هیچ کی از ملک که و حق او را با نیت یار
 نمیکردند و غرض از آنست که نام او حیدر و بیچ جهنم
 شده و مزخاشند که استاد قدس از لا ایتیه ختم که
 مظهر انوار و اشعه جمال و جلال او خواهد بود
 کردید و دارار مرتبه عظم خلقت کبر و مطلق بقا
 خلیفه الله خواهد بود و در تفسیر اهل البیت نقل
 شده که مراد از این انسان در این سوره وجود
 در عهد سرایر محمود نیز فلک امامت و اختار
 بحج هدایت حضرت ادراسم الغالب علی بن ابی
 طالب بوده است پس بنای این هل یعنی
 نفس استعمار شده زیرا که استعمار حقیقی معنی
 نیست یعنی نیامده است بر انسان که مرعایانند
 زمان از روزگار که در این زمان نبوده است

ذکر کردید نه باشد بلکه آن وجود در وجود در هر زمان
 از از من و وقت از اوقات معروف و من کو بوده
 بنام پنج از خود حضرت نقل شده که گفت مع الانبیاء
 منی و مع محمد ۲ چهار از الله جل و جلاله چنین بنا
 و حال آنکه در عالم انوار نور او و نور حضرت رسول
 خلق شده پیش از همه اسماء و زینها و عیسی
 و کسری و لوح و قلم و بیفت بجها صد بیت چهار
 هزار سال اما در عالم ظاهر در مثل چنین روز
 که هفتم این ماه است بنامی نقل شده در صبح
 از مادر متولد گردید تفصیل ولادت در نزد هم
 سبب ذکر شد در اینجا اشاره میشود بطلب
 در کفای الخ و بخار و غیره نقل شده که چون زمان
 ولادت حضرت امیر مومنان رسید و علی متولد
 جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و عرض نمود ما رسول
 علی را فرستادیم حضرت رسول صیغه ای چون دست
 بطرف برده که فاطمه در بیسی اندیده بود دراز
 کردم علی ۴ بی در دست من قرار گرفت بی
 دست راست بکوشی راست نهاد و بود
 نیت خدا و رسالت من شهادت داد و محف
 که بر ادم نازل شده بود و نیت او را خواند
 بنور تلاوت نمود که اگر نیت حاضر میبود
 اقرار میکرد که علی بهتر از من میباشد
 و بعد از آن

و بعد از آن سر من و جبهه را بچشم علی را تلاوت نمود که اگر
 موسی و عیسی حاضر میبودند اقرار میکردند که علی
 ما بهتر میباشی اند و بعد شروع در تلاوت قرآن نمود
 نوعی که الحال من تلاوت میکنم علی بر من تلاوت
 کرد و خواند که هفت یک ایها القرآن بی من نازل
 شد بود گفت بسم الله الرحمن الرحیم سوره قدا فلی
 المؤمنون را تلاوت کردند تا اولتک هم الواس
 ثون الذین یرثون الفردوس هم فیها
 خالدون که معین جمیع آیات اوصاف مومنین است
 بی حضرت رسول ۴ فرمود بحقیق که بتو ستکار
 یافتند مومنان و بخدا سوگند که تو را هفت
 انها و بتو هدایت میدهند انهای بی حضرت
 رسول بفاطمه بنت ابد فرمود که بی و عمو او را
 بشهاده فاطمه عرض کن اگر من بروم که او را بر
 میدهد حضرت فرمود من او را بر شتر و سیراب
 خواهم کرد بی حضرت زبان خود را در دهان
 او گذاشت و دوازده چشم از زبان معجز بی
 حضرت در دهان عیسا جاری گردید چون
 فاطمه بی گوید بر سر از عمام بجانب آسمان
 بلند است که اطراف آسمان روشنی زده بود بی چون
 روز دیگر شد رسول الله بی فاطمه آمد حضرت امیر
 را گرفت و در دامن گذاشت حضرت رسول الله
 سلام کرد و خندید و ایشان را نمود که ایچ دیروز
 بی دادید امروز نیز عطا فرمایید یعنی از سر

از زبان معجز بیان خود بمن بنویس و اسرار و علوم
الهم رحمت فرمائید اینجهم این زبان در دهان
عالمها در حقش روزی در اینجا چه بسیار
بروز عاقلان که حضرت حسین بن علی از زبان فرجیان
عالمی که همه ساله خود را در دهان نهادند و گفتند
عالمی که در حق امد و عمر می کرد یا ایه العطش قد
قتله و ثقل الحديد اجمده فهل الى منت
من الماء سبيل بعن اريد عطش و تشنگی مرا بکن
و سکنه اهن مرا بتعب انداخته بی ایامی که بی ایام
بمن میرساند فکی الحی و قال یا بنی ها لانا لانا

در تمام عمر در جمیع بایزدم ایام اتفاق افتاد موافق می نمود
 در دو بیجا بهیم با هم که موافق طایفه تیره میباش با بقاء
 بنز تقسیم و از عاقبت کینت ویم ماه رمضان نقل در رمضان
 و آن است موافق اسم حضرت بوده و القاب شریفین
 و ظاهر و معتدل و صواب و صاحب نام و عار اخلاص و حسن جان
 بود بار در حق و در حق معجزات بسیار از اینها بظهور
 رسید از جمله حلیم خاتون خرمه چون حضرت صاحب
 من کردید ویم در روز قبله بوجه افتاده بود و گفتا
 بسیار بلند کرده بجانب آسمان و صلیوید استغفار
 الا الله و هو لا شریک له و ان حشر من ربه الله
 و ان اب اعبر المؤمنین پس یک از انعم را بر تانکه
 بحجرت رسید فرمود اللهم اجن و عدی و انتم
 لا ادر و اما الامر فی بقسط و عدل لا یزول
 چون حضرت متولد گردید نور از او صادر شد که با طراف
 آسمان بچرخید و در و مرغاب سفید از آسمان نیز آمدند
 و بالهای خود را بر او و از عفت میمالیدند و بر او
 میگریختند پس حضرت امام حسن عسکری او را در داد که
 علم فرزند مرا بدها چون من را عفت بودم او را
 خشنه کرده و ناف بریده و پا در و پا کین و موافق اخیا
 ریک بطریق عموم در باره تولد هر یک از انعم روایت
 نه که سر تراشیده و در انقباض پیش انقباض و به بار
 حلیم میفرستاد بعد از آن وقت را پیش نوشته بود بجای

جاء الحق وزهق الباطل ان باطل كان زهواً چون زهوا
 بودم همكلمه غلامی بی بدیاری افتاد و دستم بر سر من
 در بر گرفت و زبان مبارک خود را در دهان او گذاشت
 و بر دو چشم دوتای منی زبان مالید و بر کف دست چپ
 او را نشاند و فرمود که سخن بگو پس حضرت صاحب فرمود
 اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم
 الله الرحمن الرحيم وني يدان عن علي الذي استشفع
 في الارض و يجعلهم ائمة و يجعلهم الواسين
 وكنتم لهم في الارض وني فرعون و هامان
 و جنودهما ما كانوا يحسنون بي حضرت صاحب
 گفت و صلى الله على محمد و على فاطمه و ائمتي و ائمتي
 و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن
 جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد
 و حنی بن علی بی در احوال مرغان بسیار می دید
 صاحب گفت جمیع آنها بی حضرت امام حتی عکرم
 یکا از آن مرغان را صد زد که این طفل را بر او نهاده
 فقط نماز و چهل روز یکبار من و مایا و مرغان
 جناب را گرفتند و با سحران میزد و سایر مرغان از
 عقب او میواز کردند چنانکه از ابتدا او را بسیار
 با سحران بودند یکا بدن او را می پیچید و بدنم بد
 حضرت می پیچید و در سیم بدن حضرت عیسی بن مریم
 چهارم بدن حضرت خضر ماب رسالت بود که

شب معراج او را عیسی بن مریم بدین پیغمبر بدین پیغمبر
 که امام عمر یا شده بود اعاد من عظم بدست پیغمبر در غایت
 حضرت سید بن موسی و در دهان خود ان بدن حضرت حنی بن علی
 بود که او را هم با سحران میزد و بجهت آنکه ملائکه ان بدن را باز
 کنند با ملائکه ملائکه ان بدن بجهت زیاده با سحران میزد
 اما یک نفر دیگر هم بدن او را طایفه از بالا را
 بر زمین می انداختند با وجود آن چهار زخم تنی هزار تن
 صد و پنجاه زخم تیره و حنی و شمشیر می انداختند بر بدن
 از شمشیر آن میخا بس بدان که بچشم و چگونگی از بالا از زمین
 رو بر زمین افتاد بدن که در روایت نقل شده یک سینه
 طایفه نقل نموده که چون از کمر بسیار جدا و قتال
 و کشتن جگر بدن خون و زشت عطش و کمر ملول
 غبار ضعیف بود اخذت غلبه نموده بود ساعتی که
 استراحت نماید ناگاه تنگ می بدین جگر کنی رسد که شکست
 و خون جگر شد بر صورت حضرت بی دامن جامه بلند
 نموده خون را پاره نماید ناگاه بر سرش شعله زهر آلوده آمد
 و بر سینه او رسید که از پشت زین بر روی زمین قرار گرفت
 اما از آنجا محقق نقل شده که چون این تر بر سینه حضرت رسید
 سر این تیر از پشت سر حضرت بیرون آمدی حضرت دست و پا
 کردند و آن تیر را از عقب سر بیرون آوردند چنانچه از جگر
 خون به مثل نواران جگر شد پس دست نزدیکی از زخم
 گرفتند چون چرخ خون شد با سحران پاشند و دفعه دیگر

ملک کنیز و ساج و مدین شایب و عاق و الدین و امر کنیز
 بن و چون بر عهد از کنیزت جین بیل کنیزت با من و دانه سر بر آسمان
 ملک من سر بر آسمان و در آسمانها و در شب بخت را کنیز
 در بزم بر در آسمان اول ملک و فرزندم را در بزم که اینده
 میکتف خنیا حال که در این شب رخت کنیز کند و بر در
 آسمان ششم ملک را در بزم آینه میکتف خنیا حال که در
 این شب دعا نماید بعد از آسمان چهارم ملک آینه میکتف
 خنیا حال که در این شب فرزندم را در بزم آسمان ششم ملک
 آینه میکتف خنیا حال که در این شب از خنیا الو
 کریم کند و در آسمان ششم ملک آینه میکتف که خنیا
 حال که در این شب بر ملاقاتان نقد غایب و بر در
 آسمان هفتم ملک آینه میکتف هیچ را اوست که مراد
 خود را بخند اعنه کند حاجتش روا گردد و هیچ استغفار کند
 هست که او را بیاورد پس حفت بیل و فرزند این در آسمان
 کنیز است عرض کنیز تا صبح و در این شب نقد میکتف خنیا
 بر کلیب خنیا بندگان خود را از انشی آزار و ضرر نگیرد و در بزم
 و سحر دعا بنم نقل زده در آخر که بخواهند اختصاص باین عدد
 جدت حفت رسول ۴۴ فرمود که این شب مغفرت و رحمت است
 اختصاص باین عدد بجهت آنکه در روز معجزه نکند و
 چهارم حصول مغفرت است و اوست که خداوند است چنانچه
 و نیز در معارج القلوب منقول است از حفت رسول که فرمود هر که در شب
 شعبان احیاء در معراج عبادت باری دل او غیور و وضعت
 این شب اعطاء شفاعت جمیع اوست است حفت رسول ۴۴ جمیع
 بار از جمله اعمال این شب مخصوصا زیارة حفت همین باشد
 چنانچه در تفسیر الاخبار نقل زده از حفت جماعتی که فرمود
 بر که زیارت کند اخفرت را در شب نصف شعبان هر که زیارت

با حدیث چهار هزار و بیست و شصت کرده باشند و در زیارت دیگر
 در کتاب از اخفرت نقل زده که کسی که زیارت کند حفت را در شب
 نصف ماه شعبان و شب عید رمضان و شب عید در کربلا بنویسد خنیا
 از بزم او را هیچ نگوید و هزاره قبول زده و نیز حاجت و دنیا
 و آخرت او را بکند و نیز در کتاب از اخفرت نقل زده که هر که
 زیارت کند حفت را در شب عید فطر و شب عید قربان و در شب
 نصف شعبان کفایت کند شسته و آینه او را زبده شود

نقل شد در تحفه الزکی فی الزحفان بحال که فرمود حضرت زکریا علیه السلام
 و غیره و بنشیند یا اهل اعجاب خود بر سر می نشیند بوی قبرستان
 بیق و سه مرتبه می گفتند اللهم علی اهل الدیار تاسم ربهم
 بعد سه مرتبه میفرمودند بحکم الله در حدیث صحیح در کتاب
 از حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیرالمومنین با جمعی از
 اصحاب خود بقبرستان رفتند و ندانستند که در کجای آنجا
 بنشینان شده اند و در کجای آنجا که بغیر کسی قناری بد و کبر و هیله
 خاص و در آنجا صیاح و کبر و هیله بود و در آنجا که این امر
 من و ما بی طاعت شرافت شده و در آنجا که نماز بر کمر نهاده
 خانه نماز شرافت و بزرگان نشسته بی چه خبری و شرافت حضرت
 روایح اصحاب معویه و فرمودند که اگر این مرده ها در جسد می نشینند
 می گفتند که تو شته از بی سرفرازی بهتری از بی هیبتی که از
 از کنا هان نبی می شود در تحفه الزکی نقل شد که حضرت فاطمه
 زهرا بر سر روز شنبه بزبان قبر شهدای احد می فرمودند
 قبر حمزه مرا بیدار کند و ترجم و استغفار از برای او میکند
 و در کتاب از حضرت زکریا نقل شد که در داخل قبرستان که در روز
 بی بزدانند خدو و عذاب اهل انقبستان را سبک کند از او و بعد
 از مرده ها حسنه از برای او مرحمت کند و در کتاب از حضرت
 امام حسن علیه السلام منقول است که هر که داخل قبرستان شود و بگوید
 اللهم رب هذه الارواح الفانیة و الاجساد البالیة
 و العظام النخرة التي خرجت من الدنیا و هی بک مؤمنة
 فادخل روحا منک و مسلک ما فی جسد بعد خلق
 از زمان حیات آدم تا قیامت حسنه از برای او بنویسد و در کتاب
 مذکور است که هر که بگوید بقیه این در وقت شاد و بیابان یا غم
 و اند و بیابان و در حال استقامت نماز و عبادت کعبه یا

اعمال آن

اعمال آن بکلمه فاطمه اند که حضرت عیسی بن عام روزها می فرمودند
 بن یاسر اهل قیوم و قتیله غریب و بی یار و سبانه منده بود خواجه
 از باب محنت نقل شد که وجعل ینظر عینا و شفا الا فاعلم
 بر احد عن انظار الامن صالح الثوب جینیه و قطع الحما
 اینم قنای یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عرو و یا حبیب
 ابن مظاهر و یا زهیر بن قیس و یا یزید بن مظاهر و یا یحیی
 بن لثیم و یا هلال بن نافع و یا ابی اهریم بن حصین و
 یا عیمر بن مطاع و یا اسد الکلبی و یا عبد الله عقیل
 و یا علی بن الحکیم و یا مسلم بن عیسی و یا داود بن
 طرماع و یا حماد بن یزید الی یا حریط ابطل الصفا و یا
 فرسان الهی یا ما لی انا و یکم فک تجیسو و اذ علم
 فلا تشبهو نفی

خدا عالم از روز جزا خوشه صابیل یک قیام اللیل این بود که بیستم افتد
شهر اقیام فغول شد طم نازل شد و قسم بخورده امیران و دست میدار
در عالم از روز جزا بخورده بود که بخورده بعضی هم بخورده بودند که
در روز مطلق بخورده بودند شود فرعون بسجده افتاد و در منزل ایشان
آمد با حاله بجهت از حالت خاک رت نیت که شیطان را بفریاد
در میاد مرد و قبضه مر بیند که از اولاد آدم بخورده میکند خود را
میزند و میگویند الویل لی اضررت بالشیء و فعیبت
و اضر هذا فاطاع ان قد بر صورتی منی که گوشت در
رویش میریزد هر که بخورده است بیشتر است شیطان او را بسیار
دشمن میدارد پس از این پس طول بدو سجود و خوار خضوع
مخبره بعد از آغاز را می گویند در کتاب حق این فرشته
معلوم مسطور است که هر که را بیمار است صعب العلاج بود
باشد چهل و یک بول سیاه کوچه شام نیم شام بر سر باشد
از سر تا پا بر سر ببلکه تا ناخن اندک تا این بود و چپند
یک دفعه سوره اقصا با سیم بر آب اکحل را بخورند و هر دفعه
که بخورند که از آن بول را بود در تالار پائین پیدال رود
هر دفعه که سوره را بخورند و بول را بود داشت بخورند کنی
چون تمام کرد بول ها را بچهل و یک فقیر بدو آب گشته شفا
یابد مجرب است چون حالت بعضی از این بنود هم آمده
وقت تولد نصبت سوره بن مین آمدند که کیفیت ولادت
پیغمبر و جناب امیر و قائم را شنیده اند بنا بر نوشته بعد جناب
ابو طالب فرمود و قتی که امیر المؤمنین ص قتل شد من نزدیکی
او رفتم دیدم که بخورده است و حاشا که بخورده تا بان نوشته

از در طبع و سبک و استعدان لا اله الا الله وان محمد
رسول الله وان عليا و محمد رسول الله محمد بن محمد
الله النبوة ولى يتم الى حية وانا امير المؤمنين هم
زمان و لا رت حضرت جمیع حلیه فرمودیدم رو بقبله بوجه افتاد
بود برافروها و انگشتان سبایه را بر ایمن بپند و میگوید
استعدان لا اله الا الله و بعد کلا شش بار و ان
جد رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین و صریح
الله پس بر یک از اما مان را شمر تا بخودش رسید اما انم
کلا از غنای واجب یا خلع ایمن بدینا آمد اند محتو
مسرو و ساطا هرا مطهر علی عقد الا ایمن مکتوب
و تمت کلمه تربک صدقا و عدلا اما جناب امام حسین
در ردت اول که بدینا آمد بجهت رفت روز آخر عمر هم در کربلا بود
که مذبح من القفا و بعض الحد بن شد خبر جریل باد

و تقم در روز آخر ایماه این مطلب را فیه و مبرهن است که ماه رمضان ماه خداوند
 عالمیان است و توفیق یاری ما باشد چنانچه بنده معجز در زاد المعاد
 از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که حضرت رسول ص در این ماه
 شعبان خطبه خوانند و فرمودند که ایها الناس بدرستی که روزی است
 سوره غافله خدا با یکتا و رحمت و امر زشتی را هفت که منی و خدا
 بهترین ماه هفت است و روزی است بهترین روز است و شبها
 بی بهترین شبها است و ساعتها بی بهترین ساعتها است
 انگاه است که خنده اند شما را در آن سوره صافات خدا را درید
 ای در آن از اهل کرامت خدا نفسهار شما در آن ثواب عبادت
 دارد و عملها را شما در آن مقبول است و دعا را شما در آن مستجاب
 است پس شوال کنید از بروردن کار خود بنیتها را درست و در وقت
 پاکیزه از گناهان و صفات ذمیه که توفیق دهد شما را بر روزی و رفتن
 آن و تلاوت کردن قرآن بدرستی که نفس و بدعا است کیست که محروم
 گردد از امر زشتی خداوند در ایماه عظیم و یاد کنند بکرسی و تشنگ
 شما را بنماه کرسی و تشنگ روز قیامت را و نصرت کنند بر فقیران
 و مسکینان خود و تعظیم نمایند پیران خود را و رحم کنند کودکان
 خود را و نوازش نمایند خودشان خود را و نگاه دارند بر زبانهها
 خود را از آنچه نباید گفت و بیوشند و بدینا خود را از آنچه حلال
 نیست نظر کردن بپیران و باز دارندگی شما خود را از آنچه
 حلال نیست شما را شنیدن آن و مهر با نه کنند با یتیمان مردم
 تا صحرایا کنند بعد از شما با یتیمان شما و باز کنند بگو
 خدا را نگاهان خود و بلند کنند سوره خدا را شما خود را در عمار
 اوقات غار را از خود زبانی که وقت نماز بهترین ساعتها است
 نظر میکنند هم در این وقت بر حمت بپیران و کودکان خود و جوان
 ملک و بندگان را بر نگاه او را صافا جات کنند و لبیک

و لیست مکتوب این بی برگاه و رواند کند و مغرب میکند اندرگاه او
 دعا کنند ای که مردمان بدرستیکه جانهاشان را در گدازند و شیخی است
 بی از کرد بدر آمدید بطلب امر از شیخ از خند و بشوای شما کردن
 بار است از گناهان شیخی بی سبک کرد و اینها را بطول دادن بخیر
 و بداند که حقیقتا گویند بار کرده است بعزت حق که عذاب
 نکند غارت گذارند کائنات و محو کننده کان را و نیت بر انداختن من این
 انقی جهم در روز قیامت ایها الناس هر که افکار غایب در روز
 دارد حق صیقل در اینها از بر او خواهد بود و در خند ثواب
 بنده از کردن و امر از شیخ کناهان گذشته بی معجز از
 اصحاب گفتند یا رسول الله چه قدر است بی این نداریم حضرت
 فرمود هر بی همین بد از انقی جهم با افکار فرمودن روز
 اگر چه بی نصف دانه خا با باشد و اگر چه بی یک شربت آب باشد
 بدرستیکه خدا این ثواب را میدهد هر کس که چنین کند اگر قادر است
 زیاده از این بنام ایها الناس هر که خلق خود را در این ماه
 بنکوی گرداند بی صراط بگذرد و در روز که صد مهابران لعنی است
 و هر که سبک گرداند در این ماه خدمت کند و غلام خود را حقم در قیامت
 حساب او را اسان گردان و هر که در این ماه شتر خود را از مردم
 باز دارد و حقم غصب خود را در قیامت از او باز دارد و هر که
 در این ماه بیتم با پدر را کسارد و در خدا او را در قیامت
 گرامی دارد و هر که در این ماه صلح و احسان کند با خویشان خود
 خدا وصل کند او را بی رحمت خود در قیامت و هر که در این ماه
 قطع احسان خود از خویشان خود کند خدا در قیامت قطع
 رحمت خود را و بکند و هر که غارت سینقه در این ماه کند و حقم
 بولت بزارد از انقی جهم بنویسد و هر که در این ماه غارت
 واجب را واکند حقم عطا کند او ثواب هفتاد غنم
 واجب

واجب که در ماهها و بیک روز شود و هر که در این ماه بیتم با
 بیعت و ال من فرستد خدا بد کند کرد اند و از حق علی او را در روز
 من از کار اعمال سبک باشد و سبک یک ای از شران در این ماه بخواند
 ثواب که دارد که در ماهها و بیک ختم قرآن کرده باشد یا
 الناس بدرستیکه در این ماه بیعت در این ماه کنده است بی سوال
 کنید از پی و در کار خود که بر در شما بنند و در این ماه
 در این ماه بیتم است از خدا سوال کنید که بیتم با بیرو غانکنند
 و بیما طین را در این ماه غل میکنند بی سوال کنید از خدا که
 هر کس بر شما مسلط نکند را نیک حباب در دوج این ماه

مرحمتان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اعطانا شهر رمضان
وجعل الصوم فيه جنةً وترساً للنيران وصيراً لمخفوقاً
بالرحمة والبركة والمغفرة والرضوان والصلوة والسلام
على ابي القاسم محمد الذي كان دينه ناسخاً للاديان
وعلى اله واطحابه الذين هم شادو الدين والامان
ولعنة الله على عدائهم من اول الدهر الى يوم لقاء الملك المتنا
افان رمضان
انتهى

افقادی مرضی
از شیخ صدوق و از
صادق

از این کتاب

0.40

وہاں سے

سید الکرم الرحمن

7050

۱۰۰

کتابخانه

۱۱۱

س. ۱۱

عبدالله بن عبدالمطلب

۱۳۳۳

مغالب

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل پنجم

فان يكي

۱۰۰

ع

م

طغان

[illegible]

افغان
جلد درهم شفا در حوض
افغان

حسن خندان و لاری نام

این جمله از کتاب **در بیان** است
و این جمله از کتاب **در بیان** است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

...

[illegible]

در چهارم هفتم بعثت رسول خدا ص و از آن حضرت جواد علیه السلام و نیز
 در این روز بعثت رسول خدا ص و از آن حضرت جواد علیه السلام و نیز
 بقول آن رسول خدا ص و از آن حضرت جواد علیه السلام و نیز
 در شب بیستم مکه بقول و نیز در این روز علی با برکت بنی خاند و بنی
 از اطلاق کعبه یافت ^{در این روز} و وفات امیر المؤمنین
 و در این شب بیست و یکم وفات یونس و عیسی و در این شب با ائمه
 و در این شب بنی معراج حضرت رسول ص را نقل کرده اند در بیست و یکم وفات
 حضرت امیر را نقل کرده اند و نیز مخالفان در این روز ولادت حضرت خیر
 و در این شب بیست و یکم کعبه اکبر ^{در این روز} و در این شب بیست و یکم
 بیست و چهارم قرآن نازل شد و در این شب جبرئیل خدمت حضرت
 رسول ص را دید و در این شب حضرت زهرا را و شمار در حنت طویل نقل نمود
 و در این روز بیست و چهارم بقول بعثت رسول خدا ص
 بیست و چهارم بقول وفات حضرت رضام بیست و ششم بقول
 فرود آمدن قرآن بیست و هفتم شب خدر سیدان است و در هفتم یازدهم
 در این ماه سال دهم هجری اشرف قبیله عسکان و قبیله عساکر آمدند
 مجتهد حضرت رسول ص و مسلمان شدند ^{شماره ۲۱}
 واقعه روز اربعه ایماه چند خنجر افشان افتاده است
 در جلا العین است در روز اول ماه مبارک رمضان در جمعه رحبه
 خداوند عالم نور را خلق فرموده

رسول خدا ص و از آن حضرت جواد علیه السلام و نیز
 محف ابراهیم و در شب اول ماه مبارک رمضان نازل شد و از ابوذر
 نقل است که رسول خدا ص فرمود که هفتم بر ابراهیم بیست و ششم
 ابوذر گفت یا رسول الله ص چه بود صحیفه ای ابراهیم فرمود که هر مثلها
 و حکمتها بود و در آن محف یومانی خفایع را یاد سنه امتحان کرده اند
 معزز من نفرستاده ام تو را این که جمع کن دنیا را بعف یور بعف و لیکن
 فرست دهم تو را این که رد کن از من دعا و غفلت را که من میزنم
 دعای تو اگر چه از کافری باشد و در عاقل لازم است تا عذر نداشت
 باشد آنکه در اجماع ساعت بوده باشد اهل آن ساعت در آن
 جات کند یا برود کار خود و دوم ساعت که در آن ساعت حساب نمی
 خود کند که چه کرده است از دنیا و بدر سیم ساعت که تفکر نماید در آن ساعت
 در آنچه خدا نسبت با او کرده است رزق نعمت ناصتا پس و چهارم
 ساعت که در آن ساعت خلوت کند بر سر بر سر نفس خود را حلال و بدست
 که این ساعت یا در بیت او را بر سر عتقا و فکر و راحت و آن بیست است
 بر سر دعا و دعا قائل لازم است که بنیاد باشد بر خانه خود و اهل آن
 و بیست و ششم توجه اصلاح کار خود باشد و کاهنده زبان خود
 باشد از آنچه نباید گفت پس بدر سیم که کلام خود را از عمل خود جدا
 کند میگوید سخن او مکرر چه نیک نفع حال او داشته باشد و بر
 عاقل لازم است که طلب کنند باشد به چیز را مرمت معاش دنیا باشد
 خود را تحصیل کردن نوشته بر آخرت خود بالذات باقی در چیز
 ابوذر گفت که آنرا در آنچه خدا فرستاده است چیز هست از آنجا که در محف ابراهیم
 و چون بوده باشد فرمود که از ابوذر مجنون ابن ایات را قل اقل من
 منک و ذکر اسم مرتبه قصه بل تقو قرآن الحقیق الدنیا و الا
 حقه خیر و واقف ان هذا الف الحقیق ابراهیم و موسی و یحیی و عیسی
 که در ستم یافت بر که زکوة داد با خود را و کفر و معصیت پاک کرد و یاد
 خود برود کار خود را می نماز کرد بلکه نماز اختیار میکنند زندگانی را در
 آخرت نیکوتر و باقی است بدرستی که این ثبت است در صحیفه
 یونس صحیفه ابراهیم و موسی

بنی بایرم بنده معتبر را نیکو ده است که مردی از اهل خزان خدمت
امام رضا عم آمد و گفت حضرت را است و او جواب داد که با
من گفت چگونه خواهد بود حال شما اهل خزان در وقت که
مدفون سازند در زمین شما پاره از تن مرا و بسیارند شما اما
نیت مرا و پنهان کرد در زمین شما ستاره من حضرت فرمود
که منم انکه مدفون منم در زمین و منم پاره تنی منم شما و
منم اما نیت انحضرت و منم طلق اما است و هدایت هر که مرا
زیارت کند و حق مرا شناسد و اطاعت مرا بر حق لازم
داند من و پدر من شمع او خواهد بود در روز قیامت
و هر که ما شمع او باشیم البته نجات میابد هر چند بر او
مانند کلاه جن و انس بود باشد بدستیکه ما خیر
را بدست ما از پدر ما است که حضرت را است و فرمود که
هر که در خواب به بدین مرادیده شود که سلطان بهوش
من متحمل عیش شود نمیشود و نه بصورت احد است
او جبار من و نه بصورت احد از شیعیان خالصی
ایشان بدستیکه خواب راست بگفت و است از هفتاد
جز و پیغمبر ایضا بنده معتبر از حضرت صادق عم را نیکو ده
است که حضرت را کون هر روز که پاره از تن من در زمین خزان
مدفون خواهد شد و حق من که او را زیارت کند البته
بهشت او را واجب شود و بدستی باقی جهنم حرام گردد
ایضا بنده معتبر از امام موسی عم منقول است که انجناب گفت
مردی از خزان من در زمین خزان بن برستم و در آن
سکند خوابید که نام او موافق نام من باشد و نام پدرش
مواظف نام مولد بن عمران باشد هر که او را در آن عیبت
زیارت کند حق من کلاهان گذاشته و بپوشد او را و من درین
اگر چه بعد دستار را بر آسمان و قطره را بر زمین و بر درختان

۱۰۳

۱۰۴

بنابر قول بعضی عظاماء ائمه که این سوار را نقل نمودند از حضرت
 بنی بر جفا شایسته نمودند زیرا که داخل در آن گور نمودند و با حضرت
 خواجه سید بن محمد بن محمد بن خلد میگویند که روزی در مدینه امام
 محمد تقی فرمود که اگر سوار شو کفتم یکجا شریف میرفتند که
 سوار شود و کار در میان چون در خدمت آنحضرت بهیچانستم
 فرمود که این باب است اینجا ناپیدا شد بعد از ساعتی
 کفتم فدا تو شوم کجا بودی فرمود که یکسان رفتم و پدر
 مظلوم علی بهم را دفن کردم و بر گشتم ای مسلمانان

واقع روز دهم بر طرف رفتی حضرت رسول ۳ روز بعد از آنکه

سنان

۱۴۴

بنابر نوشته مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در کتاب القلوب در روز جمعه
 دوم ماه مبارک رمضان حضرت رسول ۲۱ بعد از نماز عصر از
 مدینه بیرون رفت از بر آنکه مکه شریفه و شیخ طبرسی و ابی
 شهاب ثوب و دیگران روایت کرده اند که فتح مکه در ماه رمضان
 سال هشتم هجری واقع شد و احادیث معتبره بر این دلالت
 کرده است و اکثر گفته اند که در روز سیزدهم بوده و بعضی
 بیستم گفته اند و بیشتران بودند که چون در سال هجری هفتم
 رسول با قریش صلح کرد قبیلہ خنی اعمه در احاطان حضرت
 داخل شدند و قبیلہ کنانه در احاطان قریشی داخل شدند
 چون دو سال از آن پیمان گذشت ملعونان از قبیلہ
 کنانه شمشه بودند و هم حضرت را میخواندند بی مردان
 قبیلہ خنی اعمه او را منع کردند که تراجم نیست است که چنین
 چیز را بخواند اگر بار دیگر بشنوم که چنین چیزی بخواند
 دهشت را میشنوم کنانه ملعون منع نشد و بار دیگر
 خواند خنی اعمه شمشه بر دهی او زد و هر یک از قبیلہ
 خود در خدمت طلبیدند و چون خنی اعمه بدین بودند اظهار
 کردند تا داخل حرم می کردند و بسیار از این فو
 کشند و قریش قبیلہ کنانه را بجای پادشاهان و احکام
 مدد کردند پس حمزه بن سالم خنی اعمه سوار شد و عید
 حضرت آمد و واقع را عرض کرد و شعر حضرت
 این باب انشا کرد و در ضمنی آن ابیات طلب
 از حضرت نمود پس حضرت فرمود که برایت از عفو
 بر خاست و بخانه میمونه رفت و ابی طلبید

و غلبه کرد و در اثنا غلبه می نمود و بار کبره نوح او را بر سنگ
می پیرون آمد و عاتق مد بر رفتی بود و گفت خداوند اجا
سویان را از زمینش باز دارد تا ما داخل بلاد اینان شویم
به خبر اینان می حضرت رسولم در روز جمع و عظم مبارک
ترهفان بعد از غارت عفران مدینه بیرون رفت و ابو
لیبابه بن عبد المذکر را در مدینه خلیفه کرد و سر کرد
هر قوم را طلبید و فرمود که قوم خود را بکم بیاورند و
حضرت ملحق شوند بی رفتن تا بمل الظهران رسیدند
و نوبت بدو به نزد حضرت در خدمت حضرت بودند و
چهار صد اسب سوار در میان لشکر حضرت بودند و
حکم خبر از حضرت را از قرنی پنهان کرد بود که مطلع
شدند از بیرون رفتن حضرت تا آنکه وارد مکه شدند
و حضرت رسول سفارش فرمود مسلمانان را که نکشند و
مکه مگر که را که با ایشان قتال نماید بغیر از چند
نفر که بسیار از حضرت میکردند مانند مقیس بن
صبابه و عبد الله بن سعد بن ابی سرح و عبد الله
بن حنظل و دوزن مغنیه که غنابه بن جهم از حضرت
میکردند و فرمود که اینان را بکشید هر چند بپزد هلاک
کعبه چسبید باشند بی سحر بن حریث و عمار بن
یاسر این حنظل را دیدند که پیرو کعبه چسبیده است
و هر دو سبقت گرفتند بکشتن او و عمار
گشتن او سعید را نصیب شد و مقیس بن صبابه را
در بازار کشتی و حضرت امیر پاک از اندوزن را
بقتل رسانید و دیگر کشت و حویر بن فضیل
بن کعب را

کتابخانه عمومی مسجد اعظم کربلا

بن کعب را نیز از حضرت بقتل رسانید و غیب شد حضرت امیر
ام هانی خواهر از حضرت کرد پس از بن خشم را امان داده است که در حارث
بن هاشم و قیس بن السائب در میان افتادند بی حضرت نزد خود
پویند و خانه ام هانی رفت و از کرم که بر کعبه پناه داده این بیرون
کنید و ایشان از صدر حضرت بی خودی زدند پس ام هانی
بیرون آمد و حضرت در میان الحارث بن شافعی و گفت اس
بنده خدا من ام هانی دختر حضرت رسول و خواهر امیر المؤمنین
ام از خانه می باز بود باز حضرت فرمود که اینها را بیرون کنید
ام هانی گفت بخدا سوگند که شکایت تو را بحضرت رسولم نخواهم
کرد بی حضرت خود معذور از سر برداشتن تا جایی انوش
نمایان ندوام هانی او را شناخت بی دورید و حضرت را
دربو گرفت و گفت فدا تو فرمود که یاد کردم نمی شکایت
کم نزد حضرت رسولم فرمود که بود و قسم را بجل او که حضرت
رسولم در بالا و ادب استاده است بی ام هانی خدمت
حضرت آمد و در وقت که جنم بر از حضرت بر پا کرده بودند
و غلبه میکرد و فاطمه از خدمت از حضرت بود چون حضرت
صدرا ام هانی را شنید او را شناخت و گفت مر جبا خوش
آمد ام هانی گفت بدی و عاردم فدا تو باد چه میم
امروز از عطاء حضرت فرمود که امان دارم هر که را تو امان
داده حضرت فاطمه گفت ای هانی امد و از عا شکایت
مکن که دشمنان خدا رسول را می رسانند است ام هانی گفت
فدا تو فرمود تقصیر مرا بقتی بی حضرت فرمود که خدا عطا را
جواب نداد و هدم در راه خدا سعادت هیچ کس را نمیکند

عندك و امان دادم هر كه را ام هاني امان داده است بر حق ابتر
 كه اعلی دارد و بر سر اهل بیت حضرت زهرا با پیغمبر و علی
 رعایت نكند نه بشتر از هم قرابت خواهران سید الشهداء را
 رعایت ننمودند الشیخینهما این زن زنده هم را می نمودند

انجی ابن منی حم ثقف از جمله وایان خلیفه اول از صدیقیه
 بیرون رفت رسید بمنی رفته که متعلق با اهلیت بود و اردان
 محل از دامن رفته با صد قاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام
 تفرق نمود اهل انجی هم کیفیت را اعلام نمودند آن حضرت
 عاصه بسیار بر سر دوختن بر سر که بود آنم سحابی سوار
 منجنیق را برید و کشته حدیقه و عمار و فضل ابن عباس
 و عبد الله ابن جعفر و عبد الله ابن عباس را بجهنم هدیه
 بان محل رسید فرمود آمد امام حسین را بطلب انجی
 فی تدار فی مورد اجب امیرالمؤمنین گفت امیرالمؤمنین
 کتب امام حسین را فرمود علی گفت بلکه امیرالمؤمنین بود که
 فرمود اجب علی بن ابی طالب گفت منی سلطان علی علیه السلام
 فرمود و این قوم و الدین از رعیت است و تو سلطان گفت
 با بعلت آنکه بدست داخل بیعت او نکرده مگر الام و ما برضا
 و رعیت بیعت کردیم فرقا بسیار میان ما و امام حسین علی
 گفت کیفیت را عرض نمود آن حضرت چهار فرمود بر او را بر
 حق و مدارا بیاور که جای نیست از بر او و هر پیغمبر رفتی
 نه داه (صلوات علی) رفت گفت مر جفا با اخا ثقف
 جم جیف تو را بر میجو این داشته که با امیرالمؤمنین علیه السلام
 سل لا یلکه چیز که در تفرق او است تفرق کنی حال
 بیا و عذر خواه از او اغلغون فحش بسیار بجا آمد
 عمار دست بشنید بر دهنش حضرت رسید احباب
 فرستاد و فرمود دسترسید او را بیاورید اغلغون
 سوار از سنجاعان قوم خود همراه داشت

گفتند این تو این مردی با این مطالب گفتی تو را این رفتی در او مثل گفتی
 چشمه صفا در انجاست امدار با و نفوسه از خوف اخفت ان
 مملوچ ترا کن کنان آوردند فرمود و کذا شد و بجهل نیکند
 بتو بر بخت خدایم شود فرمود و از تو بجهل شمرند
 او اهل بیت حلال دانسته چه حجت تو را بجهت انداخته بر
 این عمل کرده گفت تو چه حجت قتل مرد را بحق با اهل بی
 خود مباح دانسته فرمود فقیر بر خود سراغ ندرم مگر
 گفتی برادر ترا در روز جنگ ثقیف و هوازن و ان بکفته
 خدا و رسول بود خدا هلاک کند و صورت تو را قبیح کند
 اشجع گفت بلکه خدا تو را هلاک کند و عمر تو را قطع کند
 که پیوسته با خلفا حد مروزی و ان تو را میکنی نه هلاک
 و مراد خود غی این سید فضل بغضب در آمد شمشیر خود را
 حواله ان ملعون را و با دست راست او انداخت
 احباب او که سر نرفته بودند بر فضل هجوم آوردند امیرالمومنین
 دست بدو و الفقار برده و انرا کشید همسنگه بر ق
 چشم اخفت و بر ق ذو الفقار را دیدند بهره هم
 انان آب نه بر ق خود را ریختند و فرمودند انطا
 الطاعه یا اهل اسلام ان عا اهد من عثم که معلق
 با جناب داشت نتوانست که زیر دست غریبه بنید بر
 چه گذشت بران حضرت و صیقله آتش بر در خانه اش
 زدند در بر بعلور زو جهل اش حسن و خلق بی غیره انقطع
 چه گذشت بران غیبت المومنین در حضورش تا ان بانه بر
 باز در فاطمه زهرا زنده و انجناب در مقام رضا و سلام صبر

بواسطه این صدمات مرفیه شد تا انکه به بر بزرگوارش ملحق چون
 از ملا انجا خبر ذات المظلومه با حضرت رسید و مرغان
 مظلوم شد بدین امیرالمومنین را طلبید و عرض کرد
 بر ع تو را وصیت میکنم که اولاجان تو و جان بنیمان
 من خصوصاً حق و حقیقتی که خدا نزل انان بلند نکند
 که بعد از من بیتم صیقله و دل انان نان که است و تا
 بنانکه مردان را احتیاج بر نماند امام دخی خواهر مرا
 تو و حج کن که نسبت با ولاد من مهربان است و دیگر
 با عا حوریت مرا غلبه و مراد شب دخی کن که منافقین
 بر جنازه من حاضر شوند و دیگر با عا زینب و ام کلثوم
 من کوچ کنند و دل انان نازک است که بعد از من باز
 سخن نگویم که موجب ملال و کسب قلب انان باشد با عا
 و وصیت دیگر من انکه نکند از حسین من بر سر قبر من مدرا
 بکنند بلند کنند مرتسم که طاقت نیاورم و کفن با عا کنم
 با برهنه از قبو بیرون آیم یا عا مرا حلال کنی و اگر نتوانی
 از من مشاهد فرموده باشند عفو کنی که انگاه امیرالمومنین
 از سخن فاطمه گریه در آمد و فرمود صد یقه طایره تو علیه را
 حلال کن چو که در خانه من بگر سنج و زحمت بسو بود و مگر
 ایما کشید بدست مبارک و متوجه خدمت اطفال من شد
 خالق عالم عفو کرد یابن عم از جناب شما بخو حویله و خیر چند
 دیگر من هد نکردم و ام از جناب شما منیم حضرت فرمود
 از فاطمه چون در ریاض جنان مجتهد پدید رفت خود
 رسید سلام مل با و بمران بکواست با عا چه کردند
 چه ظلمها و ستمها که نمودند و حق او را غصب کردند

چهارم بقصد نفل کرده است که در روز ششم انگاه مأمون ملعون
 با حضرت امام مرصاع بیعت کرد و در آن روز است که هرگز
 در آن روز در کوفت نماز بلند کرد و در هر رکعت بعد از سجده
 بیست و پنج مرتبه قل هو الله احد بخواند و گفت ظاهر آنست
 حتی آنحضرت را ادا کرده خواهد بود و بعد از آن از ابن فضله
 آنکه چون مأمون بعد از بیرون آمدن خلافت بناحق
 متکلی گردید ایالت ولایت عراق عرب را بجای بنی ستم
 موقوفی نمود خود در مر و اقامت عتوه بعضی از ارباب
 بطمع خلافت را بخت مخلافت برافراشتند مأمون ملعون
 با قتل بنی فضل که دو ارباب استین مشهور بود مشورت
 کرده پس از آنکه بر و تودیر بسیار است را قسم کرد
 عندک بر آن قرار گرفت که امام مرصاع را از مدینه طلب
 نماید و ولایت عهد خود را موقوفی نماید
 تا ولایت خراج نکند و بقدیم اطاعت و فرمان ببرد
 پیش آیند رسول با جموع از خواص خود را بخدمت آنحضرت
 فرستاد اینها را اول بار امتناع بسیار کرده آخر
 بجز قبول عتوه مصمم آن سفر محنت اثر کرد و بدید پس
 عیال و اطفال پریشان حال خود را جمع نمود و فرمود
 اراهل بیت عزیز من مرا بفرست سفر در پیش و آن
 بلکه شمار تو دینم چو آنکه بیکدیگر دل افکار بلکه بیضا حب
 و سردار خواهد شد پس اهل بیت امام عزیز پرورد
 در حلقه های زدند و ناله الفراق الفراق و شوق
 الوداع الوداع از فراقی بعرضه رسانیدند و چند روز تمام

در آنحضرت منقول بود بنی ابنی رگوار بجهت و راع جبرین
 باز و همه مطهره احد و کرم بسیار نمونه بعد از و راع جبر
 علام مقام روانه بقیع و دیده اجداد کرام خویش را بنزد و راع
 کرده پس آنحضرت لا بد و اجار دل از اهل بیت برد
 شنبه با هم کرام خویشی محمد بن جعفر و با جعفر از خاصان
 بنی ششم روانه آنحضرت ای کرم دیده از ابوالفضل و خادم
 آنحضرت مرویست که در آن سفر بعضی از منازل بنا بودیم که
 معجزه از ابنی رگوار مشاهده نمودیم تا آنکه داخل مرف
 کردید ندانید و لدانق تا بیرون مامون ملعون
 ظاهر آنحضرت را احاطم بسیار نمونه و گفت
 یا بنی عم یزید جان بفد صهار تعمر از خاک بر
 داشت و بپرق بنده نواز از افسار چون شرف و زهد
 و علم و بنی رگوار تو را یافتیم و از خود افضل دانستیم و از
 منی آنکه منصب خلافت را تسلیم جناب شما نموده
 خویش را عزل نمایم انجناب چون عرض اعناق فر
 میداشت فرمود ارمون اگر خدا نبوده است
 اقتدار خلافت بدیکر نمیتوان داد انجناب خلافت
 و اگر عمر بود این خلافت که تو داری تو اختیار
 نذاری چنان بزد بسیار مامون عرض کرد یا بنی
 عم التبه باید قبول کنی که منی از من خلیفه باشی حضرت
 آبا فرمودند عرض نمود پس باید و ولایت عهد را قبول
 فرمائ باز ابنی رگوار آبا و اعتناع فرمودند تا آنکه ان
 ملعون گفت مجذوم است که اکی ولایت عهد را قبول
 نفرمائ

نفرمائ تا بقتل میراثم ابنی رگوار خرمود التون بجهت قبول
 کن بنی انکه عنی ل و لعل نلکم و در سب هم بنی نل و
 احداث سبب تمام نلکم از دور بر سر بلا اهل
 نماشاکنم بی روز دیگر مامون ملعون مجلس را بسته
 بجهت آنحضرت محسن بنی بپهلوی سخت خونریزی کرد
 اول بی خود عبا سر را حکم کرد که با آنحضرت بیعت
 نمود و بعد سایر اشراف و علما و اعظم بیعت نمودند
 جازه و انعام بی شمار بصفار و کبار داده حکم
 نمود تا شعرا فقیه چند درینایت آنحضرت کفایت
 و صله دلخواه گرفتند و سکه درهم و سبنا را با هم مبارک
 انجناب عنی بنی نمودند و بنیاه بپوشید بدعت بنی عبا
 بود بنی پوشش قرار گرفت بکدر خنر خود جیبیه نام داشت
 با آنحضرت عقد بست و درخت دیگر که ام الفضل مشهور
 بود با هم محمد تقی نام زد نمود اما بعد آن که معجزات
 بسیار از ان بنی رگوار معرصم ظهور و بیرون رسید مامون
 ملعون در سرد قتل آنحضرت برآمد تا آنکه اخلاص
 انجناب را بنی هر جفا شهید نمودند ابوالفضل
 میگوید خدمت حضرت رضام بودم که غلام مامون آمد
 عرض کرد آجب امیر المؤمنین حضرت برخواست مرا
 همراه برد تا آنکه در بی مامون ندیم طبق افتاد و در پی
 انملعون گذاشته است و خویشی انکو در دست داشت
 و زهر مار میبکند چشمتی که بر حضرت افتاد

خدیجه در آن کفن بخت فرستاد اما تیر اسم بدن عن فاطمه از حال بریداشتند و
 امر با حقد علی اکبر و کفن کنند لیا سهار الحقیقی را برین کفن نهادند و پیراهن کهنه را
 مکه فرود آردن را فرستادند که کفن آن حضرت باز بدو مکه در وقت رجعت خدیجه چندین تن
 نمود چون وضعی حضرت رسالت گرفتند اول هنگام وصیت کردن خدیجه دویم طمان
 و شریف ملک حضرت جان دادن آن محضر علیه از این بابی بر و آنکه که جناب بنویس
 بجم فرمان داد که در آمدند بر خدیجه در زمانیکه او متوجه سلسلای بود پیغمبر فرمود
 چندان قدر رخ برآورد ماکر است آنچه بر آنکه بنویسند و صلیکم ای خدیجه سیم و ضعیف اول
 آورده در مجلسی در حق خود و خود داخل در قعر او شد و او را سیر و چون
 در هم ریختند بخانه میاجعت نمود فاطمه را دید گریان است و میگوید ایمن آگاه
 در او کفایت من فادیم کجاست مادر چه شد اطفالی سوختن میکنند و از مادر
 از اینطوری کسب میسید پیغمبر گریان شد و مخفی کردید که جواب فاطمه را چه بگوید
 در اینجا نشسته که ناگاه خبر نیل نازل شد و عقیقه کرد خدیجه که فاطمه که سلام مرا فاطمه
 بود پیغمبر از برسان و کویار تو در عقیقه قدسی است چون فاطمه اینرا شنید فرمود
 بسیار در ناله بدو سئیکه خدا سلام است و از او سلام و بپوشای پی میگرد سلام
 بعد از آن خدیجه ای ای اهل از رسول و دختر امام حسین و از حق است از هم خود
 فرمود که اجعت که بدی هم چه در کجاست ~~خدیجه را~~

حسین و ابا حسن
 مجلسی گواه باشند
 که جمیع ائمه الهی
 حق و ملک محمد
 حاصل کرده اند
 در آن بیعت
 در راه اهل بیت
 حق و غور است
 غنا را بقیه
 میدهد

از برادرش وضع کرد بعد از آنکه نامیدند و این چهار نفر از گردان کن نشسته با یومند و آباد
 نشسته اند جانلق گفت من اینرا نمیدانستم و الحال دانستم و برین ظاهر شد
 زیادت علی بن ابی طالب و شنیدم روزی که چند از آنها آمدند و میخواستند که در کمال
 میدادند که اینجای میگویند حقیقت بر حقیقت امام رضا علیه السلام و حاضران
 مجلس فرمود که گواه باشید بر آنچه او گفت گفتند گواه شدیم پس در جای نزدیک
 فرمود که بحق عیسی و معاد در آنکه بگو که ای اعیان که منی گفته است که هیچ
 هم بر ابراهیم پس اسحق پس یعقوب پس یحیی پس حضرت است و مرا قاتل
 در شب انحضرت گفته است که عیسی پس مریم است و او کلمه خدایت که او را
 فرمود در عهد آدم پس ایشان نیز و اوقات گفته است که عیسی بن مریم و معاد
 دو انسان بودند از لوث و حزن پس داخل گردان روح القدس پس
 تو میگوئی که عیسی بر نفس خود شهادت داده است که بحق و راست میگویم شما
 که بالا غیر و در آسمان مگر که که از آسمان فرود آمده باشد مگر شتر
 که خاتم پیغمبران است که او آسمان بالا خواهد رفت و فرود خواهد آمد
 پس چه میگوئی در این قول جانلق گفت این گفته عیسی است تا انکار
 علیکم حقیقت فرمود که چه میگوئی در کلام او و اوقات او پس
 بر عیسی داده اند آنچه باو ثبت داده اند جانلق گفت دروغ میگوئی
 بر عیسی حضرت فرمود که اراحم شنیدید که ستایش اینان کرد و گفت
 که اینان علما را بخیلند و گفته اینان حقیقت پس جانلق گفت
 اعلما ملانان میخواهم مرا معاف دارش امرانی کرده باز بعد از ظاهر
 بسیار حقیقت از او پرسید که ای دل بخیل نوشته است که پس زن شکوکار
 خواهد رفت و بار قلب عطا بعد از آن خواهد آمد و او بیک
 خواهد کرد شکلی فقار در شوار او تغییر خواهد کرد از بر ساری
 چنین را و او را خواهد داد پس این چنانچه من گویا و ادم از بر
 او و من مثلها از بر شما و اود تا ویل انهارا بر شما
 خواهد آورد آیا ایمان مرا و بر این در آنچه حقیقت جانلق گفت
 در حدیث موقوف بر حقیقت عام منقول است که از جمیع موانع که معصم
 و حی نمود این بود که اریحی منم بود و کار تو بود و کار بدین

تو نام من احد است و منم بیکانه که تنها هم چنین را خلق کردم و هم چه از جمع ملت
 و هم خلق من در حیاضت بود من بر میگردان اریحی تو میبوس و با برکت با من
 و تو خلق میکنی از کل مانند هیت مرغ باذن من و تو زنده میکنی مردگان را بکل
 من بود من رغبت نما و از عقاب من ترسان باش که بنابر غریب از غایت
 من مگر آنکه بود من امی اریحی صبر کن بر این کار من و مرا باش بقضاها
 من و جنافا باش که من معنی اهرم که جنافا باش بر ستم من میوه اهرم که طاعت من کن
 و معصیت من نکنند اریحی زنده دار یا در این مرد و جاده و محبت
 مرا در دل خود اریحی بدارد آگاه باش در ساعتها که مردم در خواب غفلتند
 و میان کن بر ارحم مردم لطافت حکمتها را اریحی رغبت کنند با من
 ثواب من و ترسان باش از عذاب من و میران دل خود را از خواستهای
 دنیا بترس من اریحی شبها را رعایت کن برار طلب خشنود من و روزی
 بشنک بگذران بر و زده داشتن برار روز حاجت خود زن من

هم بجهت و در حق القلوب و حضرت امام حسن عسکری علی بن موسی بن جعفر علیه السلام
 که چون حضرت محمد باقر علیه السلام در مکه معشوق گردانید و دعوت خود را ظاهر ساخت
 خست و سخت خود را هویید کرد و ایند و بزرگان این خود را بر سر پند
 پنهان عیسا و مدتها کرد هم با او تیر کین در مکان عد و است بنوی
 ستند و معاشرت بد با ایشان نمودند و سر کردند در حجاب کین
 مجدداً در مکانها که محمد و عیسا و شیعیان ایشان در روز کعبه و
 بودند خدا و دعوت بدین خدا بنا کرده بودند و در این اوقات
 این در قیقم از سرافروز نگذاشتند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 کردن که بناچار تر که کعبه معظمه نموده بود مدینه طیبه هجرت نمایند
 پس در هنگام بیرون آمدن از مکه در بجانب مکه گردانید و فرمود
 که خدا میداند که من تو را دوست میدارم و این اهل تو را بیرون نمیکردم
 هیچ شریک بر تو اختیار نمیکردم و بدین تو هیچ مکانی غرض نمیدارم
 در تو وفایت تو بسیار اندوه نامی پس جبرئیل نازل شد که خداوند عالم
 تو را سلام میرساند و میفرماید که بنور تو بوی این بلد بخوشم
 گردانید و صفی یافت و با خنجرت برده و با سلامت و عاقبت در
 قهر و غلبه جناحه من نموده است که آن الذی فریض علیک القرآن
 لک الدک الی معاد بدست نیل آن کس که واجب گردانیده است بر
 تو رسانیدن قرآن را البته تو باز گرداننده است بوی محل بازگشت تو
 بعزم مکه و چون حضرت ابنی و عده الهی با محاب خود حضرت را
 و خبر با اهل مکه رسید اینان استعجاب کردند باین سخن و باور
 نکردند که حضرت برگزین بوی مکه بر گردید پس باز جوی فرستاد
 که زود بماند که منی بوی مکه ترا بظفر در هم و حکم من دران
 بلد صبار که چار رخ و بوی در دست صنع کنم مشرکان را از داخل
 از کشته شدن پس چون عده الهی عمل آمد و حضرت مکه را فتح کرد در
 روز یازدهم ماه صفر و با ظفر و غلبه داخل کعبه شد و در آن
 اقبال در حکم چار رخ و عیسا بنی رسید پس اینان و اهل کس گردانید
 و چون خبر حکومت او با اهل مکه رسید گفتند محمد همین است عیسا بنی

سنان روح
 غازیست چهارم
 عشق بر کعبه
 در سهر کعبه
 حمد و سپر
 مرتبه ادا
 ز کس که
 الاشی
 هر کس این
 عیان بکند از
 اسان گردانند
 خدایع
 بر او سکر است
 صوت را و
 امر منکر
 و نکیر را
 ع

ما میکند و ما را زلیل میکند اندنا آنکه طفل هر چه ساله را میگرداند
 و در میان پیران و صاحبان تدبیر هستند و ما هم بیکان حرم خدمت
 و شهر ما بجز این بقیعهاست زمین است بی حضرت نامه اما بی خطاب
 نوشت و در اول نامه نوشته که نامه است از خود من و اول خدمت
 بیکان و مجاوران خانه خدا و آنکه آن حرم خدا اما بعد بی برکت از
 شما خواه ایمان آورده است و بجهت و اول خدمت احوال او تصدیق کرده
 و کردار او را نیک و شایسته است و با عیال برادر عذبه و صحر و بخت
 خلق خداست بعد از او موالات و در پی او از ماست و باز گفت
 او بوی ماست و برکت یک از اینها را که نوشته مخالف گفت غایب پس دور
 بار او که از محاب جهنم است و خدا هیچ عمل از اعمال او قبول
 نمیکند بر چند عمل او عظیم و بزرگ باشد و ابد الیابد در جهنم
 بعد از آن بعد از آن بود و به تحقیق که محمد رسول الله
 کرد عذاب بن اسید لازم گردانیده است احکام و احکام
 شما را و باو تقوی میخورد است که عاقل شما را تقییم کند و جا
 حل شما را تعلیم نماید و امور مفضل را مستقیم گرداند
 و هر یک از ادب الهی را از غایت او را تدبیر کند و او را
 ان امیر شما گردانید که میخواست که بی شما فضل و سادگی دارد
 در موالات محمد رسول خدا و تعجب از بی سادگی و سادگی
 او خادم ما است و در راه دین برادر ماست و با دوستان دارد
 سست و با دشمنان ما دشمن است و بر شما اسما نیست برام
 افکند و زمین است راحت بخشد و افتاب است تابنده و خدا
 او را بی همه شما زیارت بخشد است بسبب زیارت موالات
 و محبت او نسبت محمد و عیال و طبعین از آل ایشان و او را
 است بر شما که امر خدا و در میان شما حق میکند و خدا و لا تقص
 خود را نخواهد گذاشت چنانچه کامل گردانیده است از موالات
 محمد و عیال و طبعین و نصیب او را و او را احتیاج بیکان و
 سلام ما نخواهد شد و آنچه چیز شما و او است خدا و او را الهام خلق
 بر حد کردن پس هر که از شما اول اطاعت کند و در حق شما
 وظایف از خداوند جلیل بوده باشد و هر که مخالف است او غایب
 از عذاب و از خداوند قاهر در خدمت باشد و حق که از شما

در مخالفت

در مخالفت او حجت نگیرد بخیر شما را و از بزرگ من است که از نظر من باشد
 بلکه از نظر من است که از نظر من باشد و از نظر من است که از نظر من باشد
 سر و زبان ما و در شما دشمنان ما و بسبب این ما را از شما
 امیر گردانیدیم پس هر که از شما اطاعت کند خود را از نظر من مخالفت
 او نماید عذاب بر او میکند و نوشته نخواهد شد بی عذاب با این
 خطاب مستطاب و خیران علی جناب و سر مدد معظم شرف
 در جمع ایشان ایستاد گفت ای کز اهل مکه حضرت رسول ما را بگو
 شما از شما است که شهاب سوزنده ما را بگو منافقان شما
 و محبت و برکت با شما بر موافقان شما و من بشک میباشم که
 میبینم و منافق شما را و برادر شما را در شما در خواهم داد که بر
 ان حاضر شوید و ملا عظم خواهد بود هر که از شما حاضر نشود
 نزد جماعت مسلمانان حکم مؤمنان را بر او جاری نخواهد کرد
 و هر که حاضر نشود یا از خدمت داشته باشد و از خدمت و تقوی
 دارند و اگر عذر من نداشته باشد که در حق را خوار گردانید
 و هر که تا پاک گردانم حرم خدا را از لوث وجود بلید منافقان
 اما بعد بدین صدق و راستی امان نوشت و در حق و قبول جناب
 است قدرت و فاحش و گناه در هیچ کوزه شایع نمیشود و هر که از
 ملت و خوار است بی این ملت میکند و بداند که قوت شما
 نزد من ضعیف است تا حق صیفا از او بگیریم و ضعیف
 شما من قوت است تا حق او را بر او را اقی با استیفاء نام
 بی از خدا بپرسید و جانها را خود را بطاعت خدا شریف
 گردانید و نفسها را بخالفت برود کار خود ذلیل
 مکن دانید پس حکم الهی را موافق حق و عدالت در میان
 اینان جاری ساخت و مؤمنان را عی و بر منافقان را
 ذلیل گردانید تا طریق او را جدا کنید هر که همیشه در حق
 ضعیفان و بیچارگان بوده اند و بیرون اینان هم متابعت
 بنموده اند امیر ملت منم جان عالم قر با نش همدیگر زیاده را
 فقر و بیوزن و بیچارگان و اطفال یتیم بوده باشند

عاشق با ناز
چهارم گفت
در سردو
سرگشت اول
حمد و صد مرتبه
نق حیدر
بر در کعبه
گفت دروغ
حمد و پیاه
مرتبه از حید
سرکه هر که این
عما ز بکند
سر دیا مرد
حکم کن
بان او را
اگر چه بقدر
کف دریا
و دیار
ستارگان
اسمان و
بر سر در
ختان بود

همینکه در حق
عاشق و شمع و لیس و انوار
در شب سه شنبه ماه مبارک در همان سال هجری واقع شد و حضرت امام حسن
لغته اندام سرفراز حضرت حنی بود و در آن روز اسم حضرت سید بن
شیر در لغت عرب حنی است و نام پس از آن هر دو نیز شد و در لغت
حضرت ابو محمد است بعفت ابو القاسم لغته اند و القاب حضرت
سید و سبط و امین و حجت و بی و تقوا نیز و زکاء و حبیب و راه
دار و زکوة است این باب و سید حضرت امام زین العابدین
روایت کرده است که چون امام حسن ۴ متولد شد حضرت فاطمه زهرا
گفت که اول نام را بگذارد گفت بعفت بنعلیر در نام او و حضرت
رسالت ۲ پس او را در جامه زر درخت پیچیدند حضرت حنفی
او را در الحنفی فرمود که من شمارش کنم که در جامه زر درخت
پیچید او را پس آن جامه زر درخت را انداخت و الحنفی را در جامه
سند پیچید و بی وایت دیگر زبان خود را در دامن او کرد و زکاء
الحنفی را بر مکتب بی وایت دیک بر کوفی را بر شش اذن گفت و در
کوفی چشش اقامه گفت پس از او ابوالموئین بی وایت او را هم نام
گذاشت حضرت عرو که بی وایت نام حضرت حق است در نام جناب
رسول فرمودند که من نیز بعفت بر بود و کار خود علیکم بی
حکم امر کرد بچهره شکر که از بر شکر پس متولد شد بی وایت بن و بوی
زین و سلام بی وایت بران تهنیت و مبارک باد بگو و بگو
عاشق بنو جعفر که هر دو بی وایت است بی وایت بی وایت
کن با اسم بی وایت حضرت فرمود که اسم او چه بود چشش
گفت اسم او شیر است الحنفی فرمود که لغت من عربی است
چشش لغت حنی نام کن پس او را حنی نام کردن که در لغت عرب
حنی است چون امام حنی ۴ متولد شد حضرت جعفر بنعلیر و حر که
پس از شکر بن محمد متولد شد بی وایت بر و او را تهنیت و مبارک
باد بگو و بگو که عا از بنو جعفر هر دو بی وایت است از بنو
پس او را بنام بی وایت هر دو بی وایت است چون چشش
نازل شد بعد از تهنیت پیغام ملک علیک را حضرت
جبرائیل

چهارم نام را نهاد حضرت فرمود که نام آن پس چه بود چشش بی وایت
شش حضرت فرمود زبان من عربی است چشش بی وایت
نام حنی که بی وایت است پس او را حنی نام کردند و کس بی وایت
در حنی و چشش بانی و نام بن رگوار مسیح که در بی وایت
این است چشش که با اسم محمد و حنی شده بود با چشش
رگوار هستند که خداوند عالم از نام رگوار اینان معنی فرموده است
اول و چون مبارک که امیر المومنین ۴ چشش بی وایت فاطمه بنت زکوة
ما حیده الحنفی در سر شد و در کتب معتبره حمله العی و در فخر معروف
که گفت چون روز چهارم از میان خانه کعبه بی وایت
در هنگام که فرزند بکر کنیده من بی وایت بی وایت
از عالم حبیب مراد کرد که از فاطمه این فرزند بی وایت را
کنی بدست من متولد شد خداوند عالم او را از بی وایت
و حنی و حنی خود و بعد از اهل از عدالت خود یاد بخشد
و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده و او را با داب
حسبه خود را دایب نموده ام و امور خود را با تقوی نموده ام
و او را بر علم بنهان خود مطلع کن و عام در خانه محترم من متولد
شد و اول که بی وایت که اذن خواهد گفت بر و خانه من
و بنهار خواهد گفت و انشاء الله بالکعبه بی وایت خواهد اند
خت و بی وایت و حنی و بن رگوار و بی وایت خواهد کرد
اوست امام و پیشو بعد از حنی و پیغمبر من و بکر کنیده من
از جمیع خلق من محمد که رسول من است و او را خواهد بود
پس خوشحال کن که او را دوست دارد و یار کند و وارث
حال کن که فرمان او بر و بار او نکند و اسرار حق او نماید
بار بر رگوار دیک حضرت امام حنی ۴ بود بر رگوار دیک خداوند
عالم از بی وایت نهاد حضرت امام حنی ۴ بود چشش بی وایت
خداوند عالم الحنفی را حنی بنو جعفر حنی بنو جعفر
عاشق و حنی حنی خطا میگرداند اهل اسامی و منیها
حسین بن عیسی بنو دنا اهل کوفه اسم مبارک را فرمودند

روایت مسلم جفا می دارد که به صمیم چه جنبت خدایت را علم کنی

خاندان نبوتی ده
روانده برکت در هر رکعت و روانده حریم الحکم التمام
بر که این غایت کرد برین معجزه اید از قبی و حال
انکه سیراب باشد در روزی هم مردمان العطش
شان باشند و فغانند از آن بیخادستان لا اله
الا الله در اید بعزم قیامت بی از جانب حق
امر در رسد که او را بجا بجهت برونند

عنا سب هفتاد و نه
در رکعت در رکعت اول حمد و سوره که خواهد
و در رکعت دوم حمد و سوره توحید و بعد از
سلام سوره توحید لا اله الا الله هر که این نماز را
بکند امر در جهم کثرت فرماید و از ثواب هزار
هزار حج مقبول و عمره مستکون و غذای ضرور

در سدة الداعی است که فرشته فرمود بکنایه بواقع بدو رسانده بود
که بخوابی بسمت الف با جهاد کنیم شب در خواب حضرت آمدیدم گفت
علیه شهادت انتصرت به علی الاعدا یعنی کلمه مرا تلقین کنی
که من بواعدا افتدایم و بدشمن ضعیفم گفت بلو یا هو یا
من هو لیسی هو الا هو و غی و بدو در روز جمع هفتم
راه مبارک در میان اتفاق افتاده در راه رسیدیم از حجة ابو
سفيان و ابو جهم به دین و سایر مشرکین از مد جمعیت بود
داشتند خواری می شدند نورس باقی ط و مسراج سبعا از را منطف
کنند بعد از توبه محقق از طرفین هادر و طاعن چند
الشیطان و حزب التوحید در مقابل هم ایستادند لشکر ابو
سفيان فریادان بودند و لشکر حضرت پیغمبر اندک و
با آن که در شجاعت دلیر و در شادان به نظر ابو جهم
ملعون چون کمر سپاه ها برون مصطفی را دید خندید
گفت اینها با حق پیشی نیستند من اگر غلامان خود را بفرست
اینها را دست بسته میگیرند و مرا در بند عتبه که یک از
متهورانند باند و نامداران چالاک بود گفت شاید
کینه و مدد داشته باشند عرب و بن و هجرت چهارم گفت میرم
و خبر مرا مامور و برکت گفت کینه ندانند و لیکن همین
فتمه قلیله که بنظر شما اندک را میداند اینها میدان را هم بزرگ
میدانند مانند اعراب بان بود و آن میکردند حضرت
برالت ماب از بزرگ تمام حجت پیغام داد که ای قوم من خوش
نمایم ابتدا جنگ من با شما باشد مرا با اعراب و الکذابی
اگر من صادق در دعوی خود باشم بر همه غالب آیم و اگر
کاذب باشم و بیکان چاره مرا خواهند که چون قریش این

عیسی نام شنیدند عتبه گفت بخدا سوگند که این طلب را گوش کنی محمد با شما
 عتبه و قتیله است اگر نزاع شما با او بواسطه منافع قافله شلم و
 خون این خضر مرست من تا وان میدهم بیکدیگر عهد و پیمان
 و خویشی مرا عتبت کنید ابو جهل چون دید عتبه را آن دفعه
 و بیان مبلغ دارد اگر امر من حرف او بشنود بعد با هم خواهد
 شنید ریاست قریش با او خواهد شد گفت از عتبه از بشنید
 اولاد عبد المطلب بشنید و مردم را هم تکلیف بر گفت
 صلیک اکنون که ما بر دشمنی خود ظفر یافتیم چگونه دست از
 او بر داریم عتبه از این سخن بوی آفت عتقی عتبت
 و محبت جا هلمت او چنین کرد و از دشمنی خود برین
 احد گرفت که بنده ابو جهل را از ماکب کشید و گفت
 تو مرا نسبت بچین میدهم هر خواست او را بکنم مردم
 نالک شدند پس از رور عقب بوی درش شیب و پس
 ولید را طلبید و گفت آمده باشی با من بمیدان آید
 پس بر سره از رور عقب بمیدان تا خستند عتبه فریاد
 زد ای محمد کفو ما را بمیدان بفرست عود و معوذ و عوف
 بران عطا بمیدان تا خستند چون عتبه ایشان را
 شناخت گفت شما کفو ما نیستید یا محمد کفو ما و هم تا نا
 ها را بمیدان بفرست پس رسول خدا مدینه نظر بر محمد
 مکرم خود حمله و در بر محمد خود یکا علی بن ابیطالب
 یا عتبه بن الحارث کرد فرمود بروید بمیدان از عتبه بر
 تو یا عتبه و احضره بوی تو باد به شیب و یا عتبه بوی تو باد بوی
 پس این سه بمیدان درآمدند چون عتبه ایشان را شناخت
 گفت

گفت عتبه کفوید اما خدا لعنت کند ابو جهل را که ما و شما را درین
 جمع آورد پس آغاز بران نمودند عتبه را از حق و به بوعتبه کهن
 را ناخفت حمله بوی شیب حمله آورد و او را برید نظیر با ولید مشغول
 مبارزه شدند اما عتبه و عتبه هر دو مجروح شدند و افتادند
 زخمی بر ساق یا عتبه بن الحارث رسید و عتبه را در پا قطع شد
 و اما حمزه و عتبه بعد از گوشه از مرکب بوی آمدند با یکدیگر
 بیکدیگر در او خستند اما از خستند محض رسیدن و با ولید در بر رفتند
 شمشیر صاعقه کردند را انداخت و دست راست ولید را
 انداخت و ولید با دست چپ دست بوی حمله گرفت
 و بوی بر خیزد و گرفت حضرت بفرست و دیگر او را بجهنم فرستاد
 امد حمله را با شیب دید شمشیر حمله شیب کرد سر او را از بدن
 بوی انداختند عتبه امد او را بنزاع کفر نمود مسلمانان بوی گفتا
 ناخستند و کار ایشان را خستند و سران فریاد بوی
 محضت بر ابو را آوردند قریب هفتاد هزار سران سران شریکینی
 و کفار خدمت رسول خدا آوردند سر عتبه سر شیب سر ولید را بجهل
 ریختند حق و حضرت مصطفی حضرت شادمان شد اه ۱۵
 رسول کار انقدر مهلت نداد که اولاد ابو سفیان سراب
 اولاد بوی برابری بده و در حق خود گذارند و سخن بر
 استغناء میکنند و میگفت ای کاش بنی رکان اهل بدو امر من
 بودند و میدیدند که من چگونه انتقام از آل محمد کشیدم
 لیت اشیا خنی بدو میشود و وقع الحثیج من
 وقع الاسل لاهلوا و استهلوا اخرجا ثم قالوا
 یا بوی لا تسئل کما نید بان به و حنین به بوی قرب و بوی

در شنبه هجده ماه مبارک رمضان بود حضرت داورم نازل گردید و از حضرت رسول
منقول است که در روز بیجا و شنبه بی آنحضرت نازل شد و در حدیث معتبر از حضرت صادق
منقول است که حق تعالی فرمود که از او در جبرائیل چنین شنیدم
گفت از برای من صدق از مردم دور گردیدم و این نواز من دور گردیدم و چون
چرا تو را چنین ساکت می بینم گفت تو می توانی که ساکت گردیده است و فرمود که چرا
در عقب و مشتق مرید گفت که محبت تو را در بند که تو تبع افکنده است
چرا تو را فخر مرید و حال آنکه حال بسیار بدوادم گفت قیام نمی کنی تو را
گردانیده است فرمود که چرا تو را چنین در بند می بینم گفت آن عظمای
تو که بوجوه در غایت مرا از تو خلیل گردانیده است و سزاوارست که تو را
ارشد و اقارب حق تعالی فرمود که بی مزه باد تو را بفضل و زیادتی از جانب من
و چون بنزد من آید از برای تو مهیاست آنچه خواهی بامرم مخلوط باشی
و بطریق این خدا این سلوک نماید از اعمال بد ایشان اجتناب کن تا
بیای به آنچه می خواهی از من در وقت قیامت و در حدیث معتبر از حضرت رسول
بداد و در حدیثی که از او در عین شاد باری و بیاد من لذت بیاورد از او خوشی
گفت با من تنعم کن که من در خانه میکنم و نیاز از فاسقان و لعنت خوران است و در حدیث
مقرر میگردد که بویستکاران حق تعالی فرمود بدوادم که چنانچه نزد من می آید
بوی من در من قیامت تو را می کشند و چنانچه در نزد من می آید در قیامت
مکشند و چون حال متواضعین و بدو حال متکبرین

فما شئ هجده

چهارم

در شنبه

حمد و بیست

و بیست

انا اعطینا

الکون

هر که این

عنا را

بکذا

بیرون

از دنیا تا

بنا است

دفعه اول

ملك الموت

با آنکه حصص است

از او خوشی

است و در حدیث

و در حدیث

عقب ناز

نیت

پس برخواست و در رکعت نماز کرد و بر بام مسجد برآمد و دستها مبارک
 بر کوه خنده گذاشت و اذان گفت چون انحضرت اذان میگفت و
 در کوفه عینا اندک اندک صدرا انحضرت شام شنیدند چون اذان تا
 بنی برآمد و مشغول است و بعد از آن بود و صلوات بر محمد و آل محمد
 ستاد بخی مسجد برآمد و حقیقتا که بر بیدار میکرد از بر رغان
 تا آنکه این علم رسید بیکه او بر روی خایه است فرمود بر چتر از خواب
 بیدار غارت و گفتن خواب که این خواب بر زبان است بلکه در دست راست
 بخواب که خواب مؤمنان است و بر پشت خوابیدن خواب پیغمبران است
 بر حضرت فرمود که قدر در خواب خود کرده که من در کتب ازان اما
 تنها از هم بیاند و معنی حق خود و کوهها سرنگون کرد و اگر خواهم
 خیر مسوایم در آنکه در زیر جامه چه دارم و از او در گذشت بنزد خواب
 رفت و مشغول نماز شد رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت
 او بود پس اغلقون بزدان ستون که حضرت غارت میکرد اینها
 چون حضرت سر از سجده اول برداشت اغلقون ضربت بر
 سر انحضرت زد در چهار ضربه و چون عید در آمد تا پندانه انحضرت
 شکافت پس حضرت فرمود بسم الله و بالله و علی سلم رسول
 الله و گفت فیت بوب الکعبه بعزای و رستگار کردیم
 محقق پیور در کار کعبه چون اهل مسجد حضرت را شنیدند
 هم بر خواب دویدند چون آن شخص را بر سر تپه داده بودند
 زهر در سر بدن مبارک انحضرت دوید چون مردم بگریه
 انحضرت رسیدند دیدند که در خواب افتاده است و خادای میگوید
 و بر جرحت خود میریزد و این را میخواند منها خلقناکم
 و فیها نعیدکم و فیها نموت و منها نمخرجکم تا مره اخیری در آنوقت که
 حضرت این علم بر حق انحضرت رسید زمین بلرزد و دریا با موج
 آمد و آسمانها بر خود لرزیدند در بار مسجد بر هم خورد و جبرئیل
 در میان آسمان و زمین هدامند که بخت سوگند که در هم شکست در گان
 هدایت و تارک شدت را در علم نبوت و بر طرف زمین نشانها
 بر زمین کاس و سخته نذر عروقه الوفا اله و کشته شد پس

علم معطر و مریکن به مجسمه و نموده بود و بر عمارت رفیع نور انجم
 بد بخت ترین انقیاد چون کلمه از من عفا این هدر آشتید چنانچه
 بر و خود زد و گریبان خود را چاک کرد و در یاد و ابتاه و و
 علیا و و محله و و استیاده بر آورد پس امام حق و امام حقی
 از خانه بر محمد دویدند دیدند مردم نوحه و فریاد میکنند و میگویند و
 امام ماه و و اصحاب مؤمنین بخدا قسم که نشنیدند امام عابد عباد
 که بر سر تپه بود نکرده بود و شبیه برین مردم بود بر سر تپه
 چون آن دو مطلق داخل مسجد شدند فریاد و ابتاه و و اصحاب مؤمنین
 میگفتند کاش ما هم در در ساقبت و این روز را غنیمت داریم ایملان
 انبیا رسیدند انجم از دیدن این عجاایا الت بخت بر گذشت بارون
 عاشورا از دیدن شبیه پیغمبر و اکبر و فیکه اصدایه باله این علم

این ماجرا در حدیث
 جات و در حدیث
 از حدیث کبری

واقعه در بیت انما فقه علم نبوت
در حق الله رب العالمین

۱۲۴

غارتب بستم

شیخ طبرستان بنده موقوف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
حضرت رسول در روز فتح مکه داخل مکه شدند بر پیران طایفه کعبه
بنی مکیه گفتند بنی مکه را ششم است پس حضرت ششم را طلبید
و گفت برو و ما را حرفه را بگویم طایفه را چنانچه می بینید
سند چون بیغما را ببارش را بیدار او گفت بگو مردان
ما را آنچه اکنون میخواهی بگویم کعبه که حکمت و عفت
ما را از ما بگیرد حضرت فرمود که بگو بفرستد از هر حکم
بفضل او صلیم پس کعبه را بدست بر خود داد و عفت حضرت
فرستاد و حضرت کعبه را گرفت و فرمود که عمر را بطلبید چون
ان بن کعبه کو بر حاضر شد حضرت فرمود که تو تکذیب من
میکردی و خواب مرا دروغ میزدی شیخ ابن تائیل
خواب من بی حضرت در کعبه را گفت و کعبه را بنهان
کرد و از آن روز محقر شد است که چون در کعبه نشین بید
کعبه را بنهان کنند پس بر را طلبید و خطبه را در
میان بر دار او گذاشت و گفت بر همان حرفه دیده
که آن کعبه با شما باشد و حال کعبه را در کعبه با اولاد ششم
و حضرت صاحب الامر علیه السلام کعبه را از این نه خواهد
گرفت و دستهای ایشان را خواهد برید و بر کعبه خواهد
او بخت و نه خواهد کرد که این نه در زمان کعبه اند
طبرستان و طبرستان بنده موقوف و حق روایت کرده اند که از حضرت صادق
که چون حضرت رسول در روز فتح مکه در کعبه نشین شدند
صورت در کعبه کشیده بودند فرمود که انعام الهی کردند
پس دو عصاره در کعبه را بدستهای مبارک خود
و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له
صدق وعده و نصره عبده و هم الامین اب
و حده هم مملوک و چه گمان می رسید و در آن وقت

هفت رکعت در
هر رکعت حمد
و بهر سوره که
میسر شود را
یکصد مرتبه
بکشد و در هر رکعت
بیاورد که گمان
کن ششم و اینده
اوسا

همه ضایع تر شد که حضرت از آنرا کرده بودند داخل مسجد شدند و کان
ایشان آن بود که همه را بقتل خواهند و در چون این سخن را
از حضرت شنیدند گفتند که کان نیک میسریم و سخن نیک
میگوئیم تا بیاوریم و بپریم که میمانیم حضرت فرمود
که من بگویم با شما آنچه میسریم بگویند گفت در وقت که بر
ایشان قدمت بهم رسانید لا تنریب علیکم الیوم
یغفر الله لکم وهو الرحمن الرحیم معنی ملاعت
نیت به شما امروز مرا میزد خدا شما را و او رحیم ترین
رحم کننده کان است بود این و یک پس باطل خطا
کردن فرمود که بدان و همایکان بودی شما را
پیغمبر خود را بر روی شبت دادید و دوری دید و در آن مکان
کردید و مرا زلیل کردید و بانی هم مرا فرستید تا آنکه مور
بل در من آمدید و با من جنگ کردید پس وید شما را زاده
کردم پس ایشان بیرون آمدند خبری که گو یا از قبر
زنده شده اند و بیرون آمده اند چون از محبته حق و مایه
و نا امید شده بودند می سلطان شدند و با حضرت بیعت کردند
جانشان و بان این خانه داده ایشان معدن رحم و رحمت
و کرم و بخشش هر کس با ایشان بود خود ایشان در عفو
نیک فرمودند و عفو عین از خطا این صفت بودند
حضرت امیر داد باره این علی که قاتل اخضر بود انهم
سفارش صفت خود و ظفر از برای صفت داد و جلا
و قتل اعلیون ضربت بر سر مبارک اخضر زد و فرمود
اعلوی را گرفتند و در نزد امیر داد و چون
نظر حضرت بر اعلیون افتاد بعد از ضعیف گفت
ای پسر من ای پسر امیر بودم من از برای تو که مرا
چنین می دادی ای پسر من ای پسر من ای پسر من
اختیار نکردم ای پسر من ای پسر من ای پسر من

از دیگران ندادم پس تفاوت بر آنجا بود که از برای این
بدانجهان پس حضرت امیر داد و امیر داد و امیر داد
سفارش کرد فرمود که او را طعام و آب ده و بر سر او
و با او احسان و در دست مبارک او را در دست مبارک او
رفق و مدارا کنی چون من از دنیا بروم او را بیکدین
قصاص کنی و جدا او را باقی موزان و منزه کنی او را
که دست و پا و گوش و سایر اعضا او را ببر و او را قتل
من سزاوارتم از او عفو کنی زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو
و رحمتیم امیر داد و در آن فانی این قسم سفارش میاید او را
منزه نکنند اما بنی امیه بدون مبارک حق و عادل بودند

خامش بیت یکم و بیت دوم و بیت سیم و بیت چهارم
هفت رکعت بهر سوره که میسر شود بعد از حمد

مرفان

۱۲۵

۱۳۹

محمدا در حق صادق و راست موعود است که موعود بیت و پیش پای بود
و در حدیث صحیح دیگر فرمود که شب بیت و یک ماه مبارک رمضان پیش از آنکه او صیام
ببغیران در این شب از دنیا افتد اند و در این شب عید را با آسمان بر زمین در این
شب موعود از دنیا رفت در حدیث حسن از حنفی است که ملک موعود بنزد
موعود آمد و بپای او سلام کرد موعود گفت بپای چه آمده گفت بپای قضا و روح
و آمده ام اما عافورم ندهم که هر وقت که اراده کنی قضا روح تو بکنم ملک
موت بیرون رفت و بعد از مدتی موعود بپوشش را طلبید و صحن خود را انداخت
و از قوت خود غایب شد و در مدت غیبت روزی رسید بچند ملک که قبر
میکنند بد بر سید که از برای آن میکنند این قبر را گفتند و الله بمرگش
میکنیم که بسیار گرامی است بن خدا موعود گفت بسیار این بنده را من خدا میزنم
عظیم با نذر زنی که هرگز قبر را نمیگوید ندیده بودم بلکه گفتند این بزرگوار
خدا میخیزد و توان بنده با نذر گفت میخواهم گفتند پس برادر این قبر
بجواب و بر موعود کار خود متوجه شو بر موعود رفت و در قبر خوابید
که به بیند که چه گویند است پس جگر خود را در بخت میدرد و از خدا
طلبید و در همانجا قضا روح او کردند و ملک او را دفن کردند پس
ملائکة آسمان ندا کردند که مرد موعود حکیم خدا و که ام ننده است که بنمیرد

این باب در بیان معجزات و کرامات است که در این باب مذکور است حضرت امیر اعدا بعد از آنکه از حضرت
 از قتل خوارج قتل و مراجعت نمود و در این سبکه با عاقبت و در این سبکه با عاقبت و در این سبکه با عاقبت
 تا به خود گفت بر من هر چه بفرستد بلیت و ایمان وارد میشود در حیات پیغمبر و حق
 بلیت بعد از وفات پیغمبر بیان فرماید و اینها نسبت به واقع شده است چون از حضرت
 آن بلیتها را خواندند همه را بیان فرمودند و احباب آنحضرت حاضر بودند همه تصدیق
 نمودند پس فرمودند که یا دیگران بلیتها را من مانده و نزدیکی که آن بلیت بر من وارد شده
 پس آن بلیت را بکلمه اعدا و احباب آنحضرت بفرستادند و گفتند یا امیرالمومنین
 آن حضرت این را بیان فرماد حضرت انشاء بر من میبارد و خود خود فرمود
 بلیت آنرا اینست که این ریشی از خون انبیا فرستاده شد و در آن بر من میبارد
 خود فرمود چون حضرت این خبر و حجت این را فرمود حضرت مردم در مسجد کرم
 بلند شدند و مردم میزدند و میگفتند در کوفه هیچ خانه نمیدانند که اهلی از بیم آن
 صدای درون در میزد و اینها در همان ساعت بودند آنحضرت همانا شد
 پیوسته در حجت آنحضرت بود تا آنکه حضرت بدو همه شهادت فانی کردند و
 این بلیت را گرفتند و حضرت حضرت امام حسن (ع) را آوردند در آن وقت ایشان
 حاضر بودند و مردم بر سر حضرت امام حسن جمع شدند و بودند و اعلی را در
 پیش آنحضرت باز داشتند و بودند پس در آن بلیت را حضرت گفت که این بلیت
 کلماتی این چنین را خواند او میگفت بدو میگفت من خوانده ام در کتابی که در حضرت
 موسی (ع) نازل شده است که این بدو بخت کلماتی بزرگ است پس از این
 که بود خود را گفت و از قدر این بلیت نادمه صای این باب در بیان معجزات
 حضرت امام محمد باقر (ع) را خواندند و این که در آن بلیت بفرستادند
 حضرت امیر اعدا و از مسئله چند سوال نمود از جمله آنها بود که بر من و حق
 پیغمبر شما بعد از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که سال
 گفت بلو که در این خواهد مرد یا کشته خواهد شد حضرت فرمود
 بلکه کشته خواهد شد پس بر او خواهند زد که ریشی او از خون
 او خطاب نمود و پیغمبر گفت بخیر بگو که در این کفر من چنین خواهد
 در کتابی که موسی (ع) نازل کرده است و در آن نوشته است ای مسلمانان اینها را
 کاشف یافت در صبح نوزدهم ماه صیام که رمضان ششم که هزار و درم
 خواب و بوی در هر شب داده بود چنان بر مبارک آنحضرت
 زد که تا بوی و شکافت حاصل آنحضرت را چنانکه او در زندان
 می را آنحضرت آوردند و ملاطفت جلالت سر آنحضرت را بخیر
 گفت

گفت این چراست مردم بر من نیستند و این که این ختم را بر من دادند و در
 محمد لطیف گفت چون شب بیدار میباشی که در میان شما نشانی از خود
 مبارک میبارد و بدو می رسید در آن شب ششمه نماز میکرد و نماز میکرد
 پیغمبر و ششامه تا آنکه صبح طالع شد پس مردم را در وقت دعا و دعوت
 آنحضرت مرادند و سلام میکردند جواب سلام اینان پیغمبر و صلیت
 ابها الناس از من سخن را کنند یعنی آنکه مرا نباید و سخن آنها را خود را
 سبک گردانید برار صیبت امام شامی مردم جزو شیعیان بودند و چون
 شب بدت یک نفر از ایشان و اهلیت خود را جمع کرد از آن را و در آن
 خود و فرمود که خدا خلیفه منست بر شما و او بیعت می نمود و میگفت
 است پس اینان را و صیبت بفرستاد و فرمود در آن شب از خود بر روی
 مبارکشی ظاهر شده بود هر چند در آن وقت و آن صید در آن وقت
 و آنوقت خود را لبها مبارکشی بدو که خدا حق است مبارک ماند
 و آمد عی از جبین آنحضرت بر حجت بدت مبارک خود را باز میکرد
 و میگفت شنیدم از رسول خدا که چون نزد وفات خواند میشود
 عی می کند چینی او مانند من می نمایند و عالم او سبکی میشود
 پس پیغمبر و بفرستاد آن خود را طلبید و این شی و در آن خود و فرمود
 شما را همه امر بسیار پس هر کس در آمدند حضرت امام حسن (ع)
 گفت از پدر چنین سخن میگوید که کلماتی از خدا آمد شده فرمود
 این از میان شما مردم و پیغمبر خود محمد صلیت علی من و آل من
 و صیبت خود را با امام حسن (ع) نموده پس جبین پیغمبر در عی
 نشست و مشغول ذکر خدا گشت و در وقت بیدار و دیدن هار خود را
 بر هم گذاشت دستها و پاها مبارک مبارک خود را بر قلبه نشاند
 و خاتمه بود و اینست که در آن وقت حضرت را آن بنا کرده
 بقدر شهادت بود بر این سخن را خواند خدا میداد

این باب در بیان معجزات و کرامات است که در این باب مذکور است حضرت امیر اعدا بعد از آنکه از حضرت از قتل خوارج قتل و مراجعت نمود و در این سبکه با عاقبت و در این سبکه با عاقبت و در این سبکه با عاقبت تا به خود گفت بر من هر چه بفرستد بلیت و ایمان وارد میشود در حیات پیغمبر و حق بلیت بعد از وفات پیغمبر بیان فرماید و اینها نسبت به واقع شده است چون از حضرت آن بلیتها را خواندند همه را بیان فرمودند و احباب آنحضرت حاضر بودند همه تصدیق نمودند پس فرمودند که یا دیگران بلیتها را من مانده و نزدیکی که آن بلیت بر من وارد شده پس آن بلیت را بکلمه اعدا و احباب آنحضرت بفرستادند و گفتند یا امیرالمومنین آن حضرت این را بیان فرماد حضرت انشاء بر من میبارد و خود خود فرمود بلیت آنرا اینست که این ریشی از خون انبیا فرستاده شد و در آن بر من میبارد خود فرمود چون حضرت این خبر و حجت این را فرمود حضرت مردم در مسجد کرم بلند شدند و مردم میزدند و میگفتند در کوفه هیچ خانه نمیدانند که اهلی از بیم آن صدای درون در میزد و اینها در همان ساعت بودند آنحضرت همانا شد پیوسته در حجت آنحضرت بود تا آنکه حضرت بدو همه شهادت فانی کردند و این بلیت را گرفتند و حضرت حضرت امام حسن (ع) را آوردند در آن وقت ایشان حاضر بودند و مردم بر سر حضرت امام حسن جمع شدند و بودند و اعلی را در پیش آنحضرت باز داشتند و بودند پس در آن بلیت را حضرت گفت که این بلیت کلماتی این چنین را خواند او میگفت بدو میگفت من خوانده ام در کتابی که در حضرت موسی (ع) نازل شده است که این بدو بخت کلماتی بزرگ است پس از این که بود خود را گفت و از قدر این بلیت نادمه صای این باب در بیان معجزات حضرت امام محمد باقر (ع) را خواندند و این که در آن بلیت بفرستادند حضرت امیر اعدا و از مسئله چند سوال نمود از جمله آنها بود که بر من و حق پیغمبر شما بعد از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که سال گفت بلو که در این خواهد مرد یا کشته خواهد شد حضرت فرمود بلکه کشته خواهد شد پس بر او خواهند زد که ریشی او از خون او خطاب نمود و پیغمبر گفت بخیر بگو که در این کفر من چنین خواهد در کتابی که موسی (ع) نازل کرده است و در آن نوشته است ای مسلمانان اینها را کاشف یافت در صبح نوزدهم ماه صیام که رمضان ششم که هزار و درم خواب و بوی در هر شب داده بود چنان بر مبارک آنحضرت زد که تا بوی و شکافت حاصل آنحضرت را چنانکه او در زندان می را آنحضرت آوردند و ملاطفت جلالت سر آنحضرت را بخیر گفت

رسالة بيت سيم

واقعه در مینیم بقولونات حضرت رضا و امیر مومنان

۱۲۹

۱۳۱

غالب بیت پنجم
هفت رکعت در هر رکعت حدوده مرتبه توحید هر که میخواند غائب خواند
بنویسد هضم از برای او در صحیفه اعمالی ثواب عایدان را

غالب بیت هفتم
هفت رکعت در هر رکعت حدوده مرتبه توحید هر که این غائب را
بگذارد شاد گردد و در او هفت در آسمان با نهم او را از مزید جنت
کریم از مزید نعمت

غالب بیت هفتم
چهار رکعت در هر رکعت حدوده تبارک الذی بیده المملکت و اگر
نستواند بیت و پنجم توحید هر که این غائب را بگذارد هضم ملایم
او را بیاورد

غالب بیت هشتم
شش رکعت در هر رکعت بعد از حمد مرتبه ایه الکرسی و صد مرتبه توحید
و صد مرتبه کوش و بعد از آن صد مرتبه صلوات هر که این غائب را
بگذارد بیاورد هضم کثرت آن او را

غالب بیت نهم
دو رکعت در هر رکعت حدوده بیت و پنجم توحید هر که این
غائب را بگذارد باشد او از رحمت و برود شوق نام محفل
اعمال او در زیر هفت آسمان

غالب بیت سیم
دوازده رکعت در هر رکعت حدوده بیت و پنجم توحید و بعد
از فراغ صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد هم فرستد هر که
این غائب را بگذارد هضم خاتم حال و عاقبت اقبال او را
بر رحمت بیخایه خود قرین گرداند

ملایم جلاله

فانوه ملائکه چند بصورت جناب امیر خلق فرموده که
در شب معراج جناب پیغمبر اخبار او بد جانم بتدبیر
خود فرموده که لیلۃ اسراء ملائکه دیدم که بر کمرش نوشته
و الملائکه تحذق ۴ قلت یا جبرئیل
من هذا الملك قال اذن منه وسلم
عليه لكي تعرفه فلما دفنوه منه وسلمت
عليه فاذا انا يا اخي وابن عمي بن ابي
طالب قلت يا جبرئیل هل سبقني على
الى السماء الى اربعة قال هذا لا على
قلت من هذا كفت ملائکه کتابت و دونه فجد
که ما از دیار عجم مانده ایم با اینک مبادرت
مبادیم فخلق الله من نور علی هذا
الملك علی صورته ۴ و الملائکه تنویر
فی کل لیلۃ جمعة سبعین مرة و يستحو
ن الله و یعدون ثوابه ۴ لاجبی علی

در بحر المعرف

در بحر المعانی سئل حمران بن اعین عن الصادق
تقم ثم دنی فتدلی فكان قاب قوسين
او ادنی قال ادنی الله محمد منه فلم
یکن بینہ و بینہ الا قفص لؤلؤ
فراش من ذهب يتدلى فاعرى صورة
فقيل يا محمد تعرف هذه الصورة قال
نعم هذه صورة علي بن ابي طالب
فارحمي الله اليه ان زوجة فاطمة
واخذته وليا وقال الله يا محمد
لو اجتمعت امتك على حب علي لما
خلقت النار در آسمان دیگر میدان بنظر
امده سوار بواب وهو يلعب بسيف
و ملکه مخزن مبلند و آفرین میگویند چون
نزدیک رسید دید که آن سوار عا رت نجیب
جس پهل عرض کرد که خدا این ملک را بصورت علی
افزیده که ملائکه همان کنند صورت مبارک و میان

در آسمان بنجم

در آسمان بنجم بیستم دید که جناب امیر اعیان بن
جس پهل عرض کرد اشتبهت الملائكة ان ينظروا
الى الصورة على فصوركم صورة من نور
فدسهم فالملائكة قرؤروا غدوة
وعشيتهم جناب صدوق فرمود چون ابن ملجم بر سر
الجنات ضرب زد صارت تلك الضربة في
صورة ته التي في السماء ملكه روز و ردهم
ماه مباد در رمضان بن یاریت آمده بودند دیدند فرقه شکافه
نزد ابن ملجم المعنی کی زدند و جس پهل فریاد می کشید
لهدمت و الله امر كان المهدى و
قتل على المرقى چون روز عا ثور احسن کشید
هبطت الملائكة وحملت رحى اوقفتها
على صورة علي في السماء الخامسة هر وقت
حلاکم از آسمان می بین ماینند بال از زمین با آسمان بالا
نظروا الى الحين ۲ متشظا بدیهه لغوا این
و ابن زیاد و قتلة الحين قال الصبان ۴
هذان مکتون العلم و محرونة لا خیر جه
الا الى اهله

در حدیث است که چون حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} از جنگ خبربا بر میگشت
فرمود تا از یهود که اظهار اسلام میکرد بخدمت آنحضرت امداد
بدهد بوالحضرت بهدیه آورد و انی بنی هر الوده بود حضرت فرمود
این چیست گفت پدر و مادرم فدا شد با رسول الله چون
بخدمت خبیر رفت بسیار غم تو را داشتم زیرا که میدانستم که
این در نهایت قوه و شجاعت اند و انی بنی بیه راز بود
خود مانند فرزند تنی بدست کرده بودم و چون میدانستم که تو بیا
دوست میدارم و دست کو خبیر را از هم اعضا و میتر
میخواهم من از بول خدا ندم که ای خدا تو را بپسند
کی ^{بپسندیدم} از شر دشمنی شفاف سالم بدارد انی بیه راز
بول تو بچ کلم و دستهای را از بول تو بپارم و چون
خدا تو بسلامت بر کنی داند بند تو خود وفا کند و دستار
انی بول تو اوسم و با آنحضرت بوالحقی معروف و علمانی
ابطال الیک فتنه بودند بی حضرت فرمود که نان بپا و سرید
چون نان آوردند بوالحقی معروف دست دراز کنی و علم و دان
بی داشت و در دکان گذارنت حضرت امری فرمود است
تقدم مکن بر من و خدا را بپا چون اهلای بود و ادب نمید
نت گفت با علم مکر پیغمبر بخیل میدان حضرت فرمود
که شما اول بخیل میدانم و لکن صابر و عظیم و تو غیر
آنحضرت است که نه من و نه تو و نه احد از خلق خدا
در گفتار و کردار و خوردن و ان میدان بوالحقی
کنیم با بوالحقی گفت که من رسول خدا را بخیل میدانم حضرت
امری فرمود که من بپا انی غلبی بم و لکن از بول
انی میکنم که انی زن از یهود است و این را آورده است و ما

۱۴۲

و بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت
 از ملائکه و فرشتگان با او شوال سال هفتم هجری بود عدد نشتاد و هفت
 هزار و دوازده هزار و سی و و یک نفر از این قضیه بنامش نوشتند
 محله در حیوة القلوب اینست که از شیخ طبرسی روایت نموده است که چون
 حضرت خواتم که متوجه حقیقت خود عرض کردند که صفوان بن ایهیم که جناب روح
 صد زره دارد حضرت فرستاد و از او طلبید او گفت یا محمد ص
 ایابغض میکنی زره ها مرا حضرت فرمود نه بلکه بکار میکنی
 شرط نماند که آنکس خود می تواند بدست دهد و در احادیث واقع شده است
 که از آن وقت مقدر شد که هر شرط همان در عاریت بکنند و لازم خود بی
 اوزره ها را داد و حضرت بواجاب حضرت خود و روانه شد با او
 هزار نفر از لشکر ملکه و ده هزار نفر از انصار که با خود آورده بودند
 رفت در بیخ مفید و این کرده است که حضرت متوجه جنگ حنین شد
 باده هزار کسی بی التماسان چنان گمان میکردند که مغلوب
 خواهند شد بسبب بسیار لشکر مسلمانان و وفور تهیه و
 الحاح ایشان و ابو بکر گفت از روز عجب لشکر جمع شده اند
 امروز ما مغلوب خواهیم شد و اعلیٰ چشم زدند و لشکر ایشان
 حضرت فرمود که چشم زدن لشکر ما و باور که از او عیلا
 رسید در آن روز این بود و جمع خواتم بر همین ایشان ظاهر
 کند که نفات شما بر بسیار شد و الحاح و نیت بلکه باحالت
 و بار رفت و اعتماد بر غیر جمع نماید کرد پس چون
 بر ابله کفار آمدند باقیه و جوهر ترختند بغیره نفر
 و از شیخ طبرسی رسیده معتبر از فضل بن حارث بن عبد المطلب
 روایت کرده است که او گفت که در روز حنین هم احباب
 که هستند بغیر از هفت هزار فرزند عبد المطلب که
 انصار عباس و پیش فضل و عباس و برادرش عقیل و ابوی
 صفیان پس حارث که پس هم اخفرت بودند بدو معوی

در بیستم و نهمین که سیدان حارث بن عبدالمطلب بودند و حضرت رسول
شش از غلاف کشیده بود و بر اثر دلدل سوار بود و بر کافران عزم
میکرد و رجوت میخواند باین معنی منم پیغمبرم دروغ و کذب منم و منم
عبدالمطلب حارث بن نفیل گفت که من از فضل سر عباس شنیدم
که گفت چون پدرم عباس در این روز دید که هم که بختش نظر کرد
و حضرت امیرالمؤمنین را ندید گفت در چنین وقت فرزندان ابوطالب
لب پیغمبر او امیکند و و صلیک بران مردان عالم او در جنگها
دیکر کوفه است منم گفت این بدست زیاده و از بس بیدارت
کوتاه در گفت چون مکر علی حاضر است گفت نظر کنی در پیشی حرف
در میان لشکر مخالف و شمشیر مینند گفت او نشان من ده
گفتم در میان آن عباس که بلند شده است نظر کنی چون نظر دیدی
که آن بوق چیت که منم گفت بوق شمشیر او است که آتش در جان
مشکان افکنده و روح در جسم ایشان باقی جیم میراند و
شجاعان معرکه قتال را بیدار میگرداند و کفر و کجی را بکود
زوال میفرستد و آن حیدر کرار است که بصورت ذوالفقار
ایشان بار باد شجاعت از سر اسب ایشان بیرون کرده است
ایشان بی خاک هلاک می افکنند چون پدرم بنده نظر
کرد و حضرت حیدر را دید گفت بنده کار است و فرزند بنده
کردار است عزم و حال او فدا او کردند فضل گفت که در این روز
حضرت امیرمومنان چهل نفر از دلیران و شجاعان را
افکنده که هر یک را بدو نیم کرده حق بنیت و ذکر که نصف
بشیر و نصف ذکر در یک نیم بدن ایشان بود و نصف
در یک و نیم دیگر و فضل گفت که ضربت آنحضرت همین بگوید
بعثت حضرت اول بدو نیم میکرد و احتیاج بفضیلت دوم
نداشت اما جبار علی که لا بیار خاتم بود و قتیله صد هزار
نامور و در حسبه نشانی فتنه هر کدام از ایشان بر بدن
صبار کنی میردند و علی بار حقینم نمودند که

۱۴۱ مشوار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل يوم اول المشوال
للمسلمين عيداً ولمحمد زخراً وشرفاً وكرامةً ومزيماً
وشوقاً لذنوب العباد كرمه عالماً ومريداً والصلوات
والسلام على ابي القاسم محمد الذي كان حميداً
مجيداً وعلى اله واصحابه الذين بهم صار الدين
حكماً وشديداً واللغة الدائمة على اعادتهم
من اول الدهر الى يوم يكون للعفار وعبيداً
رود اول انبياهم بديداً رضى عنهم عام بقوله ناسخ ولفظاً كشيد
جوان خرد و زنده شدش بدعا بهنج در مدني طبع

افاقیکه
اشیخ صدق
هفتاد و نه سال
اولین
بیای که در راه
شوال افاب
دار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و اگر ماه بید پادشاه
بر دوستان ظفر یابد
و در میان مردم یابد
وقت بسیار باشد

بیت شوال
اصولاً بیرون آوردن هرون
موسی بن جعفر را از مدینه و فرستادن به یزد

در سبک
نعم شوال غنیمت امام عصر
بجای آمدن شمس شدن مریک

در پنج شوال بیرون رفتن حضرت امیر
از کوفه بجای شام جنگ معاویه در عقیق

در افضل است
در پنج شوال اجابت مسلم بن عقیل و او کوفه شد

فصل اول در تعریف ماه شوال و آیات آنست

بدانکه شوال از شواله است و شوالان بلند کردن شتر است و هم جزو رادر وقت است
همچنان شهور و چون تسمیه اینماه شوال در وقت شده که شهور شران
و جهانبندن نه باده اتفاق افتاده بدین سبب شوال نامیده شد
حضرت رسول ۳ صقول است که اینماه نامیده شد شوال بجهت آنکه کنایه
شوالان در اینماه بعلت عبادت رمضان مرتفع میشود و بر طرف میگرد

و بدانکه در نزد رؤسای هلال باید خوانند او عینه رؤسای هلال او گفته اند
که اینماه را بود و بینند و بعضی بفرج و بر جفت باب جابر و جابر
بجایه رنگین و جمعه بود در مردان نیز گفته اند و شب و روز

اول اینماه از یام و یلا مبرکه است و اجماع شب اول اینماه میسر است
صقول است که جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب را در مسجد اجابت میدادند

بنابر تاج و باهام محمد باقر صفر مودند که از فرزندانش گفته اند از شب قدر
نبوت و حضرت صادق ع صفر مودند که کارگر مزدی را بعد از فراغ

از کار صید دهند پس باید شب او را شوال را اجابت کرد اما اعمال روز
اول که شمس بعینه خط است و روز رحمت است رجوع بخدا المعاد خود

روز اول اینماه عمل مخلوق کردید و ملک علی مامور بکشف عمل کردید
و هم در این روز جوانان را که یهود او را کشته بودند بدعا حضرت رسول ۳

زند شد و هم در این روز اول افتاب بود را صبر المؤمنین ۴ برکت
نوشته شد

در هفتم اینماه غنیمت احد واقع شد بنا بر قول بنی نضیر و وقوع غنیمت احد و نقل

در نهم تویم قوم یوشی قبول شد چند روز از این ماه گذشته بود پنج حدیث
در اینما قتل جناب حمزه سید الشهداء بوده است

جنگ خنین و فتح طائف و حرب خندق و بنی قریظہ در این

در اینها عفو عابنه با خود رسول م واقع و اخ اینها بخشیست که جمع قوم
 قوی هفت و بقول هفدهم بر گردیدن خود بریدند و جمع حفر و حفر
 و قریظہ اول اینها بود و در کاس عالم و حریفان خود و بعضی از بنوی
 عمل بر رصفت عمل چنانچه جسم میفرماید و از حی مرگ
 و الهام بر روی و کار تو الی الغی بوی زینو عمل بعضی در اینان
 انگشتان ان خندق ان کر فیل کسید من الجبال ان کفان
 کوها بنیو تا خافار حدس میزاد الاضلاع راسته
 بجای صنعت و صحت قسمت و من الشجر و از میان درختان
 بنی خانه کردید بعضی در میان کوه و درخت جار کشید تا و ضمیمه طالع
 و صاحب ندانسته باشند و قمار بعضی مشون و خانه کردید از انچه
 بر رویان بنا میکنند بعضی از کان نما چون کنند و و غیران
 هم طلی من کل الثمرات پس بخورید از بنوران از همه
 میوه ها که خواجید تلخ یا شیرین مراد انوار و از ان است
 فاسلکی سبیل ربک پس روید بوی ربی و در کار شما
 بان الهام داده و تعلیم فرموده بعضی به بیوت خود باز گردید یا
 بطریق سلوک کنند که ملهم را ختم نما و در محل عمل ایستند
 او سبحانه مستحیل گردانند و از اجاق خود نگویم تلخ را بعمل
 ذلک و حالش متغیر باشد و و ام شد مرا و با در حال انکه ان
 هها مدلل و ام شد باشد و چون زینوران امر الهی را کاتبین
 از نگویند و کلماتها بخیرند در درون ایشان مستحیل کرد و بنیو
 شریف بنیو زینوران در کشته چنانچه بیرون آید من
 بطولها

من بطلوها از شکلهای ایشان بطریق لعاب شریفی
 مختلف الی القافله خلاق یکدیگر رنگها و بعضی صدم
 عمل بنوی جوشت و در درون ایشان است و سرخ که از بنوی
 بنیو است و بنیو سیه نادره با نفع و کفنه اند که از بنوی الی ان
 عمل بنوی اختلاف فصولی است این عدول است از خطاب
 خل بخطاب از میان زیر که محل انعام است بی انان و مقصود
 از خلق خل و الهام از جبهه ایشان است و در این دلیلست
 بر انکه خل از هار و اوراق عطره معجزه روان در باطنی
 اینان مستحیل میکرد و بعد از ان که میکشد از بنوی خیره
 زمان و تقیر بطون با فیه میکنند که بنیو غم اینان
 استند و انچه خل اجزاء طلیعه صغیره متفرق میشود بی او را و
 از بار وانی در بیوت خود وضع میکنند بی زحار
 بی مجمع بنیو در بیوت اینان شش کثیران و عمل
 بنوی قیله شفاء للناس و در ان شفاء است در طمانی
 یا بنفسم چنانچه در امراض بلغمیه با اختلطه باختر
 بنا نموده و سابی امراض چه کم معجزه باشد که عمل جوی و نایز
 در اعتقاد یات ابن جریر قره مد که است اعتقادنا
 فی العسل انما یشفوا الامراض البلیغیه قنار
 روایت کرده که در علت حضرت حضرت رسالت ۱۲ آمد و
 گفت یا رسول الله بنیو در من از در شکم میانه فرمودم
 اشقم العول بنیو باز آمد و گفت شربت عمل وادم
 بود و بنیو دیکر بار حضرت فرمود که او را عمل بدو و
 بر من و باز آمد و گفت یا رسول الله در این خواب بنیو

بعضی از بنوی
 بنیو در بیوت
 اینان شش کثیران
 و عمل بنوی

وثلثها لطيف تناوباً بينهما يد وباندك وقت در درون او بشکل آوا
تازه خوشنویس جمع شود و شش بر وقت میاید که در در او خانه حکم
صفت فیه شفاء للناس در شان او است میاید انحضرت
نیز قسم بهمین کلمات و مؤمنی تر که تابع اوست مثل زینب و علی
است در آنکس طب و اجتناب از نجس و جنبت میاید که انحضرت
خود را بمعنی تنگ امیر نبویان علی است تنبیه فرموده و کمال الطاف
تا ایضا در تنبیه طایفه ای بود

خانه سازد بی زحمت از حق بر او این علم ایکن چه در حمله انحضرت
در زینب را که نباشد شیر او کور را روزی نخل آمد خدمت پیغمبر
که در فلان جبل قدر غسل ذخیره کرده ام شما و عاظمها این بی زینب
ثلثها لطیف معنی میدهد علی شریف میگوید و در کمال
معلوم سه مرتبه صلوات بفرست علی بن ابی طالب و زینب و علی بن ابی طالب
مرتبه صلوات بفرست بیدل الله سبباً 4 حسنین
قال الله الذی ابطلها فی النار ان الخلق لا بد فی الی
یکس صفات عشر منها حایة الدنایا و اتفاقها
سبع علی یعقوب الخلق یقف علی باب الجنة فیستم
افواه الناس فمن وجد منه راحة بعضه القاه
فی النار و کذا یعقوب الخلق یقف علی باب الکوة
یستم الخلق فان شتم فیها راحة منكم علم انهار
حسینة خبیه فیقطعها نصفین لئلا یغیبها
شبه علی بن ابی طالب و در نعمت و مکرده کبر او را
و از بارش شتم و علی بن ابی طالب از متغیر که این چه حرف است
من هر روز ده من علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب چه نیم متقال
علیه که تو خود در علی بن ابی طالب قضیه با بقا طایفه ان

بیاد و کما و نبیه و من یفیل گفت همه منکر شدند تا طاهر میاید
گفت ششوی ادعای شریعت کرد میگوید و من میگوید این کاف
است و من قدرت و قیل او واجب است صحیفه ملعونه بر تفرش
نوشند و مهر کردند بنویس از سخنان شریف برده آمد
کردن شنیدند چنان با و نه بلندی منکر شدند و از آنرا علی بن ابی طالب
اللی علی العقیبن شیر او در بدنه کار حمله میاید که در
نیز که قدرت شتر را مجروح کرد قیل قاهر که بچند لولایه
الله الناس بعضه ببعضی لفسدت الامم من
نیز در آن علی بن ابی طالب که بر کجا بندک مطلق رسد و یاری کند
کلام بدنام شد

و اَوْحَى رَبُّكَ إِلَى الْخَلْقِ أَنْ اخْتَفِ مِنْ
أَحْجَالِ بَنِي آدَمَ مِنَ النَّسَبِ وَ مَا يَعْرِشُونَ
ثَمَرًا عَلَى كُلِّ شَجَرٍ فَاسْتَلْكَ سُبُلَ رَبِّكَ
ذَٰلِكَ يَنْجِي دَرَجًا مِنْ بَطُولِهَا شَرَّابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ
فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ترجمه ظاهر این شریفه الله الهام
بر او کرد که ای نبی زینب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
افکنند اینک را بکینند و اخذ کنند از شکاف کوهها
خانههای مقدس را بر منته بخت صنعت و محنت قسم
از میان درختان نیز خانه بکینند یعنی در میان کوه و درخت
جای بکینند و قسم که صاحب نهشته باشند و خانه بکینند و در آنجا
مردمان بنا میکنند بعضی را کمان شما و غیر آن پس میگوید
از نبی ان علی بن ابی طالب از هم میاید که خواهد تلخ یا شیرین باشد

مرا و انواع شکر مقامت پس در درید بپوشید و در کار شما بانی الهام
داده و تعلیم فرموده یعنی بجای آنها خود برین درید بپوشید که شنید
که ملوک ختم شما را در عمل عمل

اماد مقام تاویل این به قره روایت نموده است از حضرت صادق (ع)
چنانچه در مقام نقل شده که آنحضرت فرمودند نحن و الله
الفل الذي اوحى الله اليه حاصل مع الله مال محمد
فل انما في مباهاتكم هذا و مرکز دور ما انتم بکبر از برب
خود خانه از کوه را یعنی امر که در مارت که بکبریم از طاعت
و طایفه حجیم و از دوستان شیعیان از برب خود و بعد
باید که صیغه باید که بیرون میاید از فکر او شایسته
رنگها مختلف دارند و مراد علت چنانچه ذکر کردم
چنین از مال محمد ظاهر میگردد از برب شما علی
ناقتناهم و نیز در کتاب مذکور است عباد شریعت
خدا که فرمود حضرت صادق (ع) که مرا در از خلق انتم
هدر و امامان دینی میباشند پس بنای این آنچه
علی میگوید در دنیا میباشند که حلال است تحصیل آنها
اصل و بنابر این از سر حشر علم محمد (ص) و ال او تو و شی
نمودار و الله جلوه چنین نباشد و حال آنکه در فقر
زیارت جامع است که السلام علی محال معتره
فته الله و میبایستی بوی لاه الله و صفات
حکمة الله و حفظه بستر الله و خیرة الله علیه
و فی موشه آخر و مستند دعا الحلیه و ساجدة لومیم

یعنی در دو رحمت تو بنابر محمد و ال محمد که عمل میفرستند و ما کن
بر کتفا حضرت الله و بعد نماز حاکم بر در کار و محافظت
کنند شکر حق و در جبار و کبریا و حق بنیست علم
ناقتناهم حق حق و علی میباشند و در فقر و کسرت از انی یاب
ت که و عیبه علم یعنی شما ال محمد (ص) و در فقر و کسرت
میباشند و از انی چشم است که حضرت رسول (ص) فرمود را نامد
بنیة العلم علی بابها یعنی شهر علم میباشند
و عا در است بی بانی سبب است که فن در خاصه و عامه
و جمیع فرق مسلمانان و جمیع اهل کتب و جمیع امتان
و مخصوصی من در مشایخ نقلند که با بیکر و عمر و عثمان و تابعین
این ثابت است که بعد از حضرت رسول (ص) اشراف و افضل و اکمل
و اعلم از جمیع خلایق حضرت امیر (ع) است و اعتقاد فرقه
ناجیه امامیه و اکثر از مسلمانان آنکه آنحضرت اعلم و افضل
بود از ادم و نوح و جمیع پیغمبران اولوالعین و غیره
الوالعین چه ملا چه غیر مرسل و در این حق
اخبار و احادیث بسیار وارد شده است من جمله حدیث

۱۴۷

در بیان علمت که نورانی امیرالمؤمنین ۴ غار عسکری را در حال حیره رسول خدا ۴ تا آنکه
مکتب را از او فوت کرد و حکایت نورانی که بعد از وفات رسول خدا ۴ تا آنکه
اقاب بر او برکشید و مرتبه از حذرات روایت شد که گفت با امام جعفر صادق
گفتم ای امام عسکری ۴ نورانی غار عسکری را در حال آنکه برافروخت بود
که میان ظهر و عصر جمع کند پس انوار عقب انداخت حفت فرمود چون اشرف
غار ظهر را بجای آورد و کلمه در جبهه او در جبهه او در جبهه او در جبهه او
با آن کلمه سخن گفت و گفت ای کلمه تو کیست و از کجاست گفت منم فلان بن فلان
پادشاه فلان بلد حضرت فرمودند پس قصه خود را بر ایمنی بیان کن چه برت
در این زمان تو بودی کلمه شروع نمود بقبضه خود را جبر داد و ایمنی در
عقد و زحان او از غریبه و بدر واقع شد بود پس حضرت مشغول بکلمه شد
تا اصاب غروب کرد پس با کلمه سه مرتبه از پیشانی سخن گفت که در شب
از فلک خود چون از کف تو نمودن با کلمه فارغ شد با اصاب فرمود بر کرد
اقاب گفت بر غیب تو و تحقیق که غروب نموده ام پس خداوند
غروب تو را خواهد پس خداوند بفرمود و فرستاد هفتاد هزار ملک که با
انها بود هفتاد هزار زنجیر از آهن پس آن را بر نیار کردن اصاب
انگشتند و از او بر روی خود کشیدند تا بر کشید در حال سینه او را بکشد
تا آنکه امیرالمؤمنین ۴ غار کرد پس از آن رو نمود بر پیشانی مانند دویدن سواره
پس ایمنی علمت پس از آن غار عسکری بنزد مکرام جعفر و ام محمد و در
خزانه محمد بن جعفر از اسماء بنت حمیس که جده او بوده است روایت
نموده اند که با جده ام اسماء بیرون رفتیم بصحبتا صلی الله علیه و آله و سلم



حبه گفت در خشت می ما بر سوختن در این مکان بودیم بی رویه غارت ظاهر را بیاورد
 و عمارت طلب نمود و او را با کلاه بجای خشت در پی غارت می نمودند و سوختن ۲۰ برخواست و غارت
 عمارت بجای آورد پس در آن عمارت آمد و به علو بر سوختن ۲۰ نشست پس خدای
 خستاد بر او پیغمبر حوز و سر حوز را بدان عمارت گذاشت و آفتاب عزوب کرد
 که هیچ چیز از آن در زمین و کوه دیده نمیشد پس رسول خدا نشست و گفت یا عا
 را غارت عمارت بجای آورد گفت یا رسول الله بجا بنارده ام کان کرم
 شما عمارت کلا بجا بنارده اید چون سر حوز را برداشتن کنار در پی خفتن
 انحراف حرکت بد هم پس رسول خدا گفت خداوند اندک بنده تو عاصی
 عجزه خود را بول پیغمبر تو پس بر کوه کن بران تا بیدت آفتاب را پس
 آفتاب طلوع کرد و هیچ کوه و درختی نماند مگر آنکه آفتاب بران تا بید
 پس از آن عمارت برخواست و وضوء راحه و غارت بجا آورد و بعد
 غارت آن حضرت آفتاب پنهان شد بید بکرام مقدم تقفیم
 روایت نموده که جوهر بنی مضر گفت یا امیر المؤمنین ما را هر چه میفرستیم
 تا در حجره سورا رسیدیم و پشت غارت عمارت حضرت فرمود این
 زمین است که عذاب بران نازل شده بر او است بخت بواسط پیغمبر
 و در وقت پیغمبر که در بنی زمین غارت کنند از شما هر که میخواهد غارت کند
 پس مردم بطرف راست و چپ پراکنده شدند بر سر غارت کردن و من غارت
 نکردم گفتیم جز آن قسم من امروز غارت خود را با این مرد اقتدا میکنم و غارت
 بجا می آورم تا او غارت کند پس تا که نشستیم و میفرستیم آفتاب شروع
 نمود بر آتش شیب شدن و در زمین آمد و بزرگ داخل شده بود در این

در این باب تا آنکه آفتاب پنهان شد عازان زمین بیرون آمدیم پس فرمود
 ای جوهر بنی مضر من گفتیم میگوئید از آن بگو و حال آنکه آفتاب هر چه
 کرده است فرمود تو از آن بگو من از آن گفتیم فرمود آفتاب بگو ای من گفتیم
 چون گفتیم قد قاصت الصلوة دیدیم لبها را افشاد که حق گفت صد
 و ششم کلامی که کور یا سخن عباد بود پس آفتاب بلند شد تا رسید
 بوقت عصر پس حضرت نماز کرد چون از جبار غارت بر گشتیم آفتاب
 بجا خود رفت و ستارهای آسمان ظاهر شد پس چون من این را دیدم
 گفتیم کواکب صمد هم که توبه و صبر و جانشین رسول خدا هم حضرت
 فرمود ای جوهر بنی مضر آیا نشنیده که خداوند عز و جل میفرماید فسیح
 باسم ربك العظیم گفتیم یا فرمود خدا را سوال نمودم باسم عظیم
 او پس آفتاب را ببرد کن بر کوه مانند جان عالم قربان عفاقی به

که خداوند او را از پیش رو از پشت بر و از جانب راست و از چپ
 چپ و از بالا و از زیر با بر سر حضرت اسلام الغالب مانند کبر
 شریان بر سر حضرت میوه میدان کرده و چون حوائج بر سر و کف
 کعبه فی که جوات کرد در این معرکه بی مثال حق حضرت فرمود
 منم علی بن ابیطالب بر سر هم کون خدا و اعدا او گفت و اسم که
 بدست با من یارب و ندیم دیوین بود و پیغمبر هم که تو بلام
 خود و بدام در میان آسمان و زمین که نه زنده با خورشید مرده
 حضرت فرمود که بر سر هم را خبر داده است که کون ترا بکشم من
 در جهنت خواهم بود کون تو در جهنم و اگر تو مرا بکشم من داخل
 جهنت میگردم و تو داخل جهنم خواهی بود و چون در استهوان
 گفت که در و از برای تو خواهد بود و این بد قسمتی است که
 کرده است پس عمر و بنی الحنفیه حمله کردند و ضربه حواله سر الحنفیه
 نمود حضرت سر بر بر کشید و جانب افلقون طسیر را
 بدو نیت کرد و بر سر الحنفیه نشست اینی کون را هم
 چنان ضربه بر پا آورد که بر دو پا او را قطع کرد
 و او بر زمین افتاد و کون را بلندند که مردم ندانند
 که کدام یک کشته دیگری است پس منافقان گفتند که
 عا کشته شد چون کون بر طرف افتاد دیدند که حضرت
 امیر بر سینه او نشسته و ریشش بر دست گرفته
 سرش را جدا میکنند پس حضرت امیر را سر او را جدا
 حضرت رسول فرمود و چون از سر مبارکش جاب
 بود از جانب افلقون و از شمشیر حق حیرت
 و میگفت منم فرزند عبدالمطلب مرده از برای جوان
 بهتر است اگر بخشنی رواست مرده اند که بر سر گفت
 یا علی چو زنده او را بکشد که زنده است از آن نمک
 در میان

در میان عا کشته شد حضرت فرمود غواستم او را بر سینه کم بکند
 و چون حواله مرده و دیده او را بر کف نهاده اند و زهره
 بلندند اند گفت کف که بر او کشته است چون نشسته است
 اقا منین ۱۴ او را کشته است گفت اگر غیر عا قطع و زنده
 بود بهر این بنا حق ابد کون میگرد که ندانم چه کردند بر سر
 و نمیکند اند بهر این برادرش بنا بر نوشته موجب زینب خاتون
 همین که نظرش بر بدن نازنین برادرش افتاد و بوسه کلاه
 مصطفی را از خنجر بیدار پاره دید و بدن شریفش را بر میان پای
 نهد زد که هلا حسین ابن حسین شد چنان نغمه
 زرد که بعد از آن سال هنوز صدای او بگوشی عالمیان
 میرسد و پشت عالم از آن میلرزد و چشم به احتیاج نغمه
 هلا حسین از او سر زرد چنانکه از آن از او در جهان
 فناء را از سیکوید بخدا قسم فراموش نمیکند زینب دختر
 امیر المؤمنین عمار که با او از حرم و دل غمگین میگفت
 و اعداه صلی علیک و علیک السامع هلا حسین
 من تل یا لیدماء فقطع الأعضاء ابدا حسین
 تست که بد نشی و بخونش رنگین کرده اند و اعضا
 شریفش را پاره پاره کرده اند و مادر خزان تو ایم که
 ما را با سرش گرفته اند بر خدا شکایت میکنم
 مصیبت خود را و اعداه هلا حسین یا لعرا عیا یا
 تنبی علیک سلیح الصبا قتل اولاد البغای
 اند که این است که بر سینه کرده اند او با او بر او میوزد
 و غبار بر او میفشانند و کشته اولاد را که دید

۱۵۰
 تذکره حضرت
 زینب یا زینب

هَذَا الْحَيُّ بْنُ زَيْدٍ إِلَى سِيسٍ مِنَ الْقَفَا حُلُوبُ
الْعَامَةِ وَالْحَيُّ بْنُ زَيْدٍ ابْنُ حَبِيبٍ قَتَلَ كَرْمَانَ ابْنَ زَيْدٍ
كَرْمَانَ بْنَ بَدْرٍ ابْنَ دَعْبَانَ وَرَأَيْتُ ابْنَ بَعْدَانَ بَدْرًا
يَا حَيُّ نَاهُ يَا كَرْمَانَ الْيَوْمَ طَالَ جَدِّي سَمْعُ
اللَّهِ امْرُؤٌ جَدِّ بَدْرٍ كَرْمَانَ ابْنَ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ
رَوَاهُ بَابُ رَوَاهُ شَيْخَانِ كَرْمَانَ وَبِكَلَّتْ بَابُ الْكَلْبِ
حَتَّى قَتَلَ بَابُ الْعَطَشَانِ حَتَّى قَتَلَ قَتَلَ كَرْمَانَ
ابْنُ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ
هُوَ خَائِبٌ قَتَلَ قَتَلَ وَلا جَرِيحٌ قَتَلَ وَلا
قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ
بَابُ كَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ
خَمْسًا قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ
ابْنُ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ
رَوَاهُ كَرْمَانَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ
وَعَدُ وَلا جَرِيحٌ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ قَتَلَ
أَوْرَدَ حَتَّى ابْنُ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ
جَارٍ شَدَّ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ
ابْنُ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ ابْنَ زَيْدٍ ابْنَ بَدْرٍ

ابن زید از اخبار و احوال و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
بیار پیغمبر آمدند اول در سخن و بعد در سخن و بیعت
بود که در این روز هزار نفر از خدمت پیغمبر بودند و از احباب
چشم زد و گفت مغلوب غنیمت بودیم بجهنم انکه عدد دوازده است و
شکر ما بسیار دو ساعت بدین طول نکشید که جماعت کفایت
از مقام بدین از مقابل مقابل کردند که کینکاه بیرون
آمدند بر مسلمانان تا خسته جان نکر پیغمبر نکند خود
و چنان کردند از دوازده هزار نفر که نفر با نفر ماند
هم فرار کردند ملعون فریاد میزد که محمد تمام شد
المنهن مون بر رسول الله لا یلون علی شیء
ملقت پیغمبر غنیمت بود که پیغمبر بود که پیغمبر بود
نگاه نمیکردند فی فعل رسول الله را سه الی السماء
وقال اللهم لك الحمد واليك المنة المستعان کفر نکردند بر داشت یا نبی برین کفر
ثم انزل الله مسکینه علی رسول و علی ائمه
منین و انزل الجنود الی قی و ها و عذاب الذین
کفر و ذلک جنایة الکافرین فی خداوند ملکت
بیار پیغمبر فرستاد علیهم ثواب البیض را کین
علی الخیل الابل انقدر آمدند احباب پیغمبر
دوازده هزار نفر بودند میان ملک مثل خا و اب
بر بدین شخص احباب بی گشتند و جنگ در گرفتند
فرمود حال تنویر بحکم شد در هوا صدای طبله
شدند میزد کفار را میزدند و میکشند و ابر میزدند

از یک طرف ملکه از یک طرف دیگر پیغمبر تا آنکه منتهی می شود و پیغمبر منال
 عنده ریک که ملائکه بیارند و عنده احدی بود که او را جنت
 خندان میگویند عنده دیگر که ملائکه بیارند و جنت احد
 بود که لشکر پیغمبر بطع غنیمت از فرمایشی الحقت نماز نموده
 و شکست خوردند هفتاد نفر کشته شدند از سلاطین جنی قتل پیغمبر
 منتهی شیطان فریاد زد الا ان محمد قد قتل الله قتل
 جمعیت پیغمبر همه فرار کردند جمعی کشته شدند بچ نفر مانده
 ابو جانه و سمار بن حرمه و سهل بن حنیف و زینکه نا
 مشی نیمه بود و جناب امیر که فریاد زخم خورده بود و در
 از کفایت که قتل پیغمبر کرده بودند پیغمبر و اکفیه هدیه
 لکینه یا عاشر اینها را از من دفع کن جناب امیر بیاد
 دخواست که اصابعه سینه عیسی خرابه و هو بی
 یدی رسول الله يد ب عناء فی اربعة
 منها سقط علی الارض و من فعا جبرئیل
 و اخذه بعفده و يقول احمل علیهم فلما
 رای البقی اختلاج من جلیم و ساقیم من كثرة
 القتال رفع اسم الی السماء و هو یبکی خذوا
 چهار هزار ملائکه بیار پیغمبر فرستاد پس کرد که جبرئیل
 که از اکان بن عیین آمدند و در پیغمبر را گرفتند
 جی میل عرض کرد یا رسول الله ان هتاهی الموائس
 ملکه تعجب کردند از جان نثار علی پیغمبر فرمود انا
 منه و حق منی قال جبرئیل و انا صلی و حق منی
 میان آسمان و زمین بر کس مطلق نشستم و یا
 حق

صید لا تنفی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار
 بنابر و این دیکر صاحب نه جبرئیل بود و فریاد کرد و بگفت
 رفتند ملکه تا آنکه عقب را نهار شدند پس حضرت رسول
 از احد بار کرد و امیر المؤمنین علم را در پیش او برد تا آنکه
 از عقبه بالا آمدند و بر مدینه مشرف شدند چون اهل
 مدینه علم را دیدند امیر المؤمنین ندا کرد که ای کفره مردم اینکم
 خداست میاید غزوه است و کشته شد پس ابو بکر
 و عمر گفتند که عبا علم آمد و زنان انصار هم بودند
 خانهها آتش زده بودند و منتظر قدم آمد حضرت بودند
 و بر جنی کشته شدن حضرت رو باخراشته بودند و
 مویان بریشان کرده و کبوترها کشته و کربان ها جاک
 کرده و موزن با استقبال حضرت نشاندند و حضرت
 بنات سلامت میداد چون حضرت داخل مدینه شدند
 و زنانی بر احوال مشاهده کرده اینها را دعا میکردند
 و فرمود که داخل خانهها شو بد انتظار کشید
 زنان انصار در مدینه برار نشین و در حضرت
 رسول بسیار شمیم است با انتظار کشیدن اهل بیت
 نه روز و عایشه را از بر سر کشتی حضرت از
 میدان میگویند صدای و الجناح بلند شد که میگفت
 الظلمة الظلمة من امة ما قتلت ابن بنت
 نبیها او را و از ظلم امة که کشته شود دختر پیغمبر
 بنابر نوشته هیچ جوان حضرت زینب عم صدای
 برادر شنید بگویند گفت صدای ارب برادر من میباشد
 بلکه بدست آمده است انخرج الیه و استقبله
 از بارس استقبال پدر بیرون رو کشیدند

آمدن و الجناح
 در حقیقت

از خیم بیرون آمد و محارب بر سر پناخته بود چون
نظر کرد اسب را دید و بدو را می بد نظر بر سر زور
ان کرد پال و کامل او را خون آلوده دید پس صفحه ز سر
کشید و جامه را درید و فریاد زد که قتل و الله
الحین لهذا قسم که بد مرا کشند و مرا بنیم کردند
پس ناله و آه و غم و غم و غم و غم و غم و غم
و الله لک کربا و اضعناه بر او در و طباچه
بر روی در زینب خاتون صدرا و را شنید مغر
و احسیناه از دل بر کشید زنان از خیمها بیرون
را بختند هم جاها را جاده زدند و طباچه بر روی
و ناله و آه و غم و غم و غم و غم و غم و غم
و احسیناه بر او زدند و فریاد و آه
و اغر بپناه و اقله ناله بر کشیدند و
میگفتند البوم مات محمد المصطفی البوم مات
علی المرتضی البوم مات فاطمه الزهرا
امروز حبه ما از دنیا رفت امروز ز عمارت
شهادت کردند امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت
پس چنان شیون و صفغان زنان بیکان بلندند
که ملائکه آسمانها را بفرست در او در آمدند سکینه
بر رفت تا صیم ذوالجناح را فرمود یا خواد ایا
هل یسقر الی ام قتل عیسیا نارا شته

شهادت ثالث در محاسن جعفر علیه السلام بعد از آنکه مدت سال
از بی مبارک حضرت یونس گذشت بر قوم خود مبعوث شد
مدت سه سال این فرمود نموده ایمان آوردن بخدا و نصرت
اطاعت او نمودند یکس و بیل ثنیان را اهل علم و حکمت بودند
تنو حار عابد نراهد قلیل العقل و الحکمه همیزم بسر خود
پاورد بنهر میفرودخت یونس از مخالفت قوم در بلند
شد شکایت بخداوند اعلا نمود از اذیت قوم و خوف
قتل او و طلب ابرار عدل نمود پس ایشان خطاب
الم رسید با یونس انتظار توبه ایشان یکس چه اینها
عباد و در حوالت فتنه رفیق و مدد انما اصبی
علی اذ هم یجلم النبوة و فیهم نساء و ضعفا
نواقص العقول و شیوخ و اطفال عبدی
نوح صبی اکثر منك یغیر صبر کن یوازی ایشان
یجلم نبوة نبی که در میان ایشان زنان و ضعفا
و ناقصات العقول و پیران و اطفال خود میباشند
بنده من نوح صبر او بدین از تو بود یونس عذر
الو غضب منی با اینان بجهت مخالفت تو است عجز
نواقص هم غنیمت با ایشان بعد از آنکه کافرند بتو
سئل علیهم عذابک انکاه خطاب در یکدیگر الم
ایست با یونس اینها را یاده از صد هزارند بندگان من
از ایشان متوکل میشوند اباد میکنند شهادت منی در وقت
میدم مدارا که با ایشان علم تو بظواهر احوال است و از باطن

و عواقب الامور نذر بعضی مبالغه و الحاح زیاد در ارسال عذاب بخود
 خطاب رسیده عارضه شوق غم و بختی در عذاب باریان یوم چهارم
 نیمه شوال بعد طلوع شمس یونسی سرور شد و عابد احد جنس اول
 قهر داد گفت بیا بوجیم و اعلام تو غایم عابد گفت بایا اعلام تو ناز
 کفر خود باشد تا عذاب برسد پس با انعام بنزد عالم آمدند و خبر داد
 عالم گفت این بچه خند شفاعت غایم و خداوند که دفع عذاب خود را
 خداوند دوست میدارد مدارا تو عابد را انگاه عابد گفت
 و این بچه ایتم مصلحت است دیدن باریان یونسی در شفاعت اینها
 بعد از آنکه کافرنند با و و اخراج او از خانه را می و خواسته
 او را سگ عابد غایم عابد لم گفت ساکت باشی تو عارضه
 علم هست متوجه یونسی شد پس بیکه ایا طلب کرده از خدا
 که عتاب بجمع خلق فرستد و چنین وعده نکرده گفت بیا
 گفتن بد تو به نمایند و خداوند و رحم غایم و دفع عذاب
 غایم انگاه تو را در دفع کنی داشت عابد گفت و این بچه
 کنی عظم گفت پیغمبر را بگو خبی عابد از جانب
 خدا ارسال عذاب را و تو شک میکنی پس و که علم تو حبط است
 عالم گفت عقل تو ضعیف است پس یونسی مبالغه در
 شفاعت نمود یونسی قبول نکرد با عابد از شهر بیرون
 رفت پس رجوع بشهر نمود اخبار عذاب داد نکند
 او نمودند بعنف و اهانته از شهر بیرون کردند و خلق
 شد عابد در موضع انقطاع عذاب میکشیدند چون
 هلاک شوال رسید عالم بگو بلند با اعلام صوت نذر نمود
 که من بشما مشفق بودم بدانید که یونسی است و چنین
 ارسال عذاب حق است فکر باحوال خود کنید

اینکلام در این ن تاثر نمود و در بیند پس او را تندر عالم حلیق و مشفق
 بر ماهی بیان عکاج غا تا عمل غایم گفت چون یوم الا ربع
 نیمه ماه شوال پیش از طلوع افتاب زنان و اطفال شیرخواره از هم
 جدا کنند و زنان بد صفت کوه و اطفال میان در و و عابد
 بکبر و ناله و توبه و استغفار بلند کنند و سر با آسمان کرده بگویند
 رَبَّنَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا فِي تَكْذِيبِنَا بِنَبِيِّكَ وَمَقْرَبِ
 إِلَيْكَ مِنْ مَعَا صِينَا اِنْ لَا تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ
 مِنَ الْخَاسِرِينَ فَا سَجَدَا لِرَحْمَةِ الْاَلِيِّ حَتَّى يَسْتَاغْوِرَ
 اَفْتَاب و زیاده گوی و تفرغ غایم و بر و این اول یوم روماس
 این ن سکه شد و در صحنه سپاه شد و عذاب الهی رسیدن در یک
 سران ن که نیز باریان بان میرسد بعد ق قلب در مجاز و
 نمودند بر حقیقت که در وقت بیکدیگر داشتند و غم و حزن در دنیا
 مال غیر بد رخا نه حق در عقب کرد بود در نمود بدستور العمل باقی
 عمل نموده فرزندان و طفلان خورد و شیر خواره از مادران
 جدا کردند و هم چنین فرزندان حیوانات از مادران جدا هم
 سر و پا می هفت پلا سها و جامه ها بشم پوشیده ربحان
 بگردن و خاک کتی بر پا عابد خود در بچشد و هم بیکبار
 عابد بکبر و استغاثه بلند نمودند و بتعلیم و بیل نشان
 عالم جمع اند عاصی اندند یا حجت یا قیوم یا ایت
 حجت یا حجت یا محی الموتی یا حجت لا اله الا انت
 پادشاه این ن بجان افتاد بنام میگفت الهامی پیغمبر تو
 محی الهم و سلیم غایم در دفع عذاب بشوم کنه و از بیان

میان مارفت بدو که آن تو ای و خور را بر سر پرده ایم بجای پویش
 بدارم کنی بمال میگویند الهایونی میگفت خدا من ام
 عیوه سائلان را محرم نکند ما را ائله درگاه تو ایم محرم کنی
 محرم میگفتند الهایونی میگفت خدا من ام عیوه بندگان
 بنحید و از او کند تا مستحق این عظیم باشند ما بندگان و بچار
 کان تو ایم ما را از منقاص عدل و خلایق غایتی میگویند
 الهایونی بما میگفت هر جا در منده به بنید بفریاد و برید
 ما مقصودان تو ایم و بجای تو فریاد رس ندایم قوس
 میگویند الهایونی میگفت خدا من ام عیوه هر کسی بشما ظلم
 کند عقی کند ما که کاران ظلم بنفسی خود کرده ایم عقی غا و
 طفل بطلب مادران صد بکری بلند و شیر خوار و کان بجهت
 شیر و حیوانات براراب و علف صد گریه و ناله بلند عیوه
 بی هیچ بسمع پویش و تنو خارش اهد سید تقی میگفتند
 که خلد و نه عذاب این فی زیاده غا اقا همینکه صد اول
 این و زار این خلق بمسمع ملکوت اعلا رسید
 نظر التفات و دربار محبت الهی متکلم شده
 در اول ظهر تو به ایشان قبول شده خطاب الهی رسید
 ارا را قبل بود بپوشای پویش که بمال و انا به این
 من رحم کردم و منم خلد و نه مهربان و قبول تو به بکنند
 و معلوم پویش از من سوال نمود در سال عذاب را و فای
 شد و شرط نکرش بود از من که این فی هلاک کنیم
 بود و بنی حنی و عذاب را از این فی کردان ابراهیم
 عرض نمود الهای عذاب بشما عذاب اینان رسید
 فی و یک است که انهارا هلاک نماید تا بسیم هلاک

در شان

۱۵۵
 نه اند خطای که ملائکه را مقدر داشتند ام عیوه بمال
 سران ن نگاه دارد تا من می بود الهای عذاب ارا را
 عذاب را بی تو ایند بگوها را حیم موصل زده هم الهی
 انگاه تو ای بجای جدید و مغوی عظیم سرور شده از کوه
 بخا انهار خود را امده بمال و استغفار بخود شدند
 یعنی تفاوت من از کجاست تا بجا پیغمبر کند راستی شعت
 سائل صدر عالم و شمع و فغان تو به بکنند کان که از حق
 خدا خاک کنی بر سر خشم سر و بار بی هنر می شنید و با وجود
 این اوضاع در حق اینان نفرین کرد که خداوند عذاب خود را
 بفرست بایشان جانتها قرآن گرفت و در جنت پیغمبر
 که با وجود انهم ازیت و از آنکه بوجود نماند نشی را بکنند
 اصحاب بنفین بکشی و بیکم عرض می کرد خدا یا قوم
 هدایت کنی اللهم اهد قوس انقدر ازیت با خط
 را بکنند که فرمود اما او از بنی مثل او ازیت و عیوه
 احد سنگ بی پند از مبرکتی زدند سنگ بر بازو زدند
 زدن عم مکرشی جناب حمزه را شهید نمود روزی
 حضرت رسول ۳۱ روز از حضرت تقی نکند در جنت است
 از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحنفی
 نظر کرد بر عبید الله بن عباسی بن علی ابن ابیطالب و اب
 اردیده مبارکتی روان شد فرمود که هیچ روز بی حضرت
 سالک کنت تقی بنو داز روز احد که عم او شیی خدا رسول حمزه
 بن عبد المطلب در آن روز شهید شد بعد از آن روز متو
 بود که پس عم او جعفر بن ابی طالب شهید شد پس حضرت فرمود
 که روزی روز حضرت امام حنی ۴ عیوه زد که سرش را از

ساخت اما علی چون جوان است و نورانی است و کارزار ندیده و میدان
جنگ کم رسیده و بدینکه در حرم توأم انداخت بی تدارک مژده از او
و بوعده وصال دهند و خیال احسان و حسن حاشا عاظم
کنن یکا از بزرگان بنشیند السلام با حق و تقصیریم در چون روزی
رسید بکنسکاه قیصر در آمد و تقصیری تمام چهار او در دست
سرداران مجاهدی و جان بازان انفار در ملازمت سید شهاب
از اهلان آمدند به جستجوی علی در آمد دید که مبارز میدان
لا فقه و مجاهد یونان هلال در حرم به مهارت تمام دارد
و از جوانان و اطلالی حق با حق است بدانت که بر دست
ندارد باز گشت و بجانب حمزه متوجه شد دید که حمزه علامه
بی خود مکرده به پیش رفتی فراموش که از بلا نرسد و او تا بنیم
حق و در آمد چون شتر مست بمیان حق در آمد صفوف
لشکر خرمی را بر او هم میدرید و در راهی است که حمزه را در
اندر به دست نمیزد بود و بهر دو صواب گمان از او
قاصد کارزار چنین فرود نمیکند است بطول شجاعت
دست بود و نمیشد که اگر سامنی میان زنده بود و میخانه
او از پارس آمد و آن رسم درستان ملا حظم با دربار
و در لشکر او نمود و بوسیله بر فعل کندش دارد
اتفاقا بسماع بن عبد العزیز بن سید بیت حلال او
بمقتضی قدر رسانید و چون گویان مبارز طلبید از حاتم
ضامن هم یکی در برابر او بنامد حمزه در غنیمت
و به قاشق خود را در میان جمیع انداخت و بقتل
شمشیر ابدی اینان متلا شمع و متفرق ساخت و بقتل
بلب آورده و آن جام شراب مقاتله مست شده پس در
حفظ اطراف نداشت و حشم در کنسکاه نشسته فراموش

مصطفی

مصطفی که ناکاه ملک حمزه بر در آمد و در پیش پیاورد بود
پایش بکنسکاه محاصره و بپیش پنداشت افتاد و شکم او بر هفت و شش
از کنسکاه زد و چون بنشیند حق بی عاظمه استی امده در طرف دیگر
نفره و بخواست و بر طرف کنسکاه تو جمع نمود تا اینکه که زخم زده
توانست رفت بود و در آن زمان و پیش از صبارتی بر زمین
و کله شهابی که بر زمین بان راند و جان سید شهاب عالم بقا رفت
و حشم صبر کرد تا مردم از زمین یک و در زمین پیاورد و فرستاد
راشت شکم و بر شکافت و جگرش بیرون آورد و بنزد حمزه
برد و گفت اینک جگر حمزه قاتل بدست همدان است بکنسکاه
در آن نهار و بخانید پس بنشیند اخف و پیرایم و زیق
در کوه و دست و پا را رفت بود و حشم و گفت چون بکنسکاه
رسد و دنیا سرخ بود هم می پس سید که حمزه کجا افتاده یعنی
بهار و حشم او را آورد تا بنیم حمزه را در کوه کبیر و کوه
و بنزد و بعد از کوه اعفار و پس بد و در شتر کبیر
با خود بهر دو آن بر کوه کبیر و در مسئله که در میان خاکی
و چون بکنسکاه و چون او را در قتل حمزه بدید بهر هم زد
قریشیه و هاشمی ششم بود الا که بکسید افتادند بعد از آنکه
جنگ بر طرف شد پیغمبر را و با حجاب کرد که تا فعل عملی
هم کرد هم من حمزه و حال او چگونه است و چو او را غنیمت
بنا هم از آنرا اخفست روان نه بدست تا خبر حمزه آورد
چون بدید بر اوج کوه امیر المؤمنین ع نیز بدست و بهار
رسید در خانه که او پس آمدی حمزه الیاده بود چون امیر
المؤمنین حمزه را با مال بدید بکسید و اندر هنگام
نزد حمزه را بپار د و دست میداشت زبیل هم هم بود هم
در رهناء و هم کاشف هم و هم او در این حال

علی صغیر هم گفت که خواهر حمزه بود و در روز پیدایش حضرت با برادر
 زید گفت که بود و مادرش بان کردان تا اینجا نیاورد و بولد در خواب
 بدین حال نه بیند شاید که طاقت نیاورد و خون یازده روز در جگر
 کند و میر بیند مادر باز رفت و گفت که با من خواهر اهل رسول خدا
 چنان میوه ای که تو باز کردی صغیر گفت شنیدم که بولد در جگر نه بیند
 کوه و مثله انداخته و عیدم که این یک و هفت و یک بجهت طلب
 مرغان خلیجی آمده من اصد ام تا او را ببینم تا بیند امرا
 صبر دهد و بدو لقمه رضا خندایم بزم بر بیاورد و خبر او را
 منی پیغمبر را بدید حضرت او را دستور داد تا آمد
 و بی در را بدید و از منی جاع غریزه از جگر آمد و منی
 طلبید اما خود را از کرم به کلاه نتوانست داشت رسول
 خاتم از کرم او بگریه در آمد و خاتم نیز بسیار گریه
 حضرت رسول فرمود که محبت همگی من در میان چون
 محبت حمزه منی اصد بود پس فاطمه و صغیر را گفت
 بشارت باد شما را که جیس یکل صلیو در حمزه را در میان هفت
 امکان آمد اله و آمد رسول اله منی شده اند و روایت از حضرت
 رسالت می کنند از حدیث آن که اول منی حمزه و بعد
 از آن هر کدام جنانه ها را که میاورند و پیش حمزه
 صینه دارند و غان میکنند و تا در این روز بقتل
 بار منی غان کند و در بعضی تقایم آورده اند که
 حضرت رسول در وقت غان کند از منی حمزه هفتاد
 تکرار گفت چون فارغ شد جوابه گفتند یا رسول الله
 چرا بدیدگان با منی طراقی غان نکرد فرمود که این
 تکرار میکنم و معنی استم که از غان بدیدایم فوج
 ملائکه حاضر میشوند و من غان را عادت میکنم
 زو کور

بدید که پیغمبر را در حمزه را با جامه منی
 رفتن کردند و زن احمد بان کشته مدینه آمدند از آنکس
 خانها او را کرم شنیدند الا از خانه حمزه حضرت فرمود اما
 حمزه را بواکی له هیهنا حمزه را در این شهر انبیا
 در این منی کرم گفتند نیست بعز غریب است و غریبان
 کسکه در غم نه بود اینان شفق و زرد و در مصیبت اینان
 بگریه گفتن باشد و چون انصار شنیدند که حضرت فرمود حمزه
 در این شهر غریب است و کرم گفتند نذر در میانها خود رفتند
 و زنان حق را گفتند اول بجانم غم رسول خدا را روید و بر
 در یکسکه و بعد از آن بجانم خود انید و بر کشتگان خود منی
 کرم گفتند زنان انصار بجانم حمزه آمدند و تا قریب نیم شب
 میگردیدند و سید عالم ۳ صبح برفتنه بود چون بیدار گشت
 او را کرم گفتند زنان از خانه حمزه شنید بی سید که این چه
 او از است گفتند این زنان انصار ندیده بی غم تو میگرد
 حضرت فرمود بخدا از اینان و اولاد اینان خشنود باد
 بعد از شهادت جناب حمزه ۴ حلبی بن علی بن ابی طالب
 ملعون را در مدینه بر سر او ریخت و در آن روز حمزه را شهادت
 و نیزه در دست دارد و در میان حمزه هم صحنه و صلیو
 پیشی اعیان حلبی گفت نظر کنید چگونه بن کلاه این
 مرد را که دعوی میکند که بن را قرضی است با بر عجم
 گفته خود چه میکند اعلیٰ منفصل شد و گفت راست صلیو
 لغی شری و از منی از آن مکن اما او را منی بنی ملعون است
 او را ملاقات نمی کند منفعل نشد بلکه علاوه از او سوره صلیو

بنای نوشته میهم از سیدالرحمنی عهدایت شده که چون بر منور
سید الشهدا را بجهت بی بد ملعون آوردند روزی مجلسی
شراب میخورد و از مطهر میبارد و در بر او میگذرانند
و املعون شراب زهر مار میخورد و او را بکده اطهار سرور
و شاد میبرد و حاجوب خنجران گرفته میبرد و در دندان
فرزند سید عالمیان میبرد و میگوید یا محمد الله یا
حسین لقد كنت حسنى المخلد و خدا رحمت کند تو را
الحی بنی که خوشی لب و دندان بوره و کفریات چند میخورد
ابو بی بد اسلم گفت یا محمد یا حسین بد اتکلت
بقضیک نفی الحی بنی فاطمة و ابی قحط
بنی بد حاجوب لب و دندان حسی فرزند فاطمه صبی
فی الله الذی لا اله الا هو لقد رايت
رسول الله من كثرة يقبل ثناياه و اخيه
و شهادت میدهم که بد پیغمبر را لب و دندان او را بر
درش را میسوزد و میفروزد انما استید شباب
اهل الجنة نمايد سيد جوانان اهل بهشت خدا
بلند نشسته کان نماز و لعنت کند خشنه کان
نماز و مهیا کند از بی او عذاب جهنم را پس
املعون

املعون در غضبته و امر که تا او را از مجلسی برانند

در چهارشنبه اخوانی ماه حقیق قوم عادر اهلان کرد ایند بباد عظیم عظیم
خداوند عالم مقرر نماید انا ان سئلنا علیهم من یحاصر صراط یوم الحشر
ترجمه این است که بدینسان که مقرر شدیم بر قوم هود بباد صحرای عظیم بباد
در روز پنجشنبه که بخوشی سمرات یا سمر بود بدان در احوال و در آن است
که مراد از این پنجشنبه چهارشنبه اخوانی ماه است از حضرت امام محمد باقر
منقول است که خدا را خانه باده است که فعل بران زده اند که اگر آن فعل را بکنند
بجوایز و اورد گردانند این میان آسمان و زمین است و خورشید و خنجر از آن
بر قوم عاد مقرر شد از حضرت امام باقر منقول است که بدینسان
حقیق را بباد رحمت و بباد عذاب است و اگر حق اهد که باده عذاب را
باده رحمت کند میکند و بدین باده رحمت را باده عذاب نمیکند زیرا که بر کفر میباشد
که کرد بر اطاعت خدا کند و طاعت این و بال کرد و بر این مکر
انکه از طاعت بگردند و فرمود که چنانچه خدا بقوم نوحی چون ایمان آورده
رحمت کرد بر این بعد از آنکه عذاب را بر این مقدمه و مقرر گردانیده
بود پس نداد که این حق بر رحمت خود و عذاب که مقدم گردانیده بود بر
این رحمت گردانید و عذاب را از این گردانید و حال آنکه بر این
فرموده بود و این حق را گرفته بود و آن در وقت بود که ایمان آورده
و تفرغ بود خدا کردند و اما رایج عظیم که خدا بر قوم عاد فرستاد آن
باده عذاب است که رحمت آیین نمیکند و هیچ کس را بگو و غافل آورد
و آن باده است که بیرون میاید از زیر زمین عظیم و هر کس از آن باده
چیز بیرون نیامده است مگر بر قوم عاد در وقت که خدا عظیم گردانید
پس امر کرد خنجره داران را که بیرون کنند از آن باده کن در آنکه بر باد

از آنکه کرد بر خنجره داران پس بیرون آمد از آن باده و ماع کا و از رو خشم
بر قوم عاد پس فریاد بود و در آن زمان بود خدا از این حال و گفتند
پس در کار این باده بر ما طغیان کرد و میترسیم که هلاک شوند باین باده افکار
معصیت تو نکرد و اند از افریدت و تو آبادان کننده کان شمع است
پس حق هم جبرئیل را فرستاد که بی گردانید باده را ببال خود و گفت بیرون
آهوان قدر که مامور شده پس می گفت و بهمان مقدمه بیرون آمد پس هلاک
کرد قوم عاد را و هر که از آن بود از حضرت امیرالمومنین عم منقول است
که باده را پنجند و یک از این عظیم است پس بنام جبرئیل را از شران و این باده
از دهب روانه کرده که رایج عظیم بر روی زمین است که مایه مرگ است
بهفتاد هزار سال از آن حق او را بسته اند و موکل گردانیده اند بهر صحرای
هفتاد هزار سال پس چون هم ملل گردانید از این قوم عاد رحمت
طلید شد خنجران آن باده از بد و در کار خود بیرون آید باده مثل انجم
از دو دماغ کا و بیرون می آید و اگر خدا رحمت میداد بر روی
زمین هیچ چیز نمیکند از آن مگر آنکه انرا میسر نیست پس خدا وحی
کرد بر خنجره داران که بیرون کنند از باده عاصه سوراخ انگتر پس
بهمان هلاک شدند قوم عاد و بهیمنی باده خدا در ابتدا رفیق است
کو هها و تلها و شهرها و قصرها را هوار کرد و این را عظیم مقرر شد
سبب آنکه آیین است عذاب و عظیم است از رحمت و آن باده بر
قوم عاد و زید حق کرد قصرها و قلعهها و شهرها و جمیع عمارات
این را و همه را بیهوده بجا بر رویان کرد که باده از این هوار بود
اهل تفسیر ذکر کرده اند که هود هم حظه سخت و خود با هر ایمان آورده
داخل آن حظه شدند و از آن باده باین نیز سید مکر افکند که از دست
بافته و قوم عاد را میکند و بالا میرد افکند که مانند طغی می شود

و فرمود او که این را سر کن و بگو که همه چیز را تا سخن انهار این را
 برین میگرد و غار و بنا کار حکم را ختم بودند بجا رفتن این عذاب چون
 داخل میزند از به این باد داخل میزند و این را برون مراد و مهبوب
 اقول هر کسی که متابعت حضرت هود را نمود از اهل نجات شد و هر که
 مخالفت نمود از اهل عذاب شد پیغمبر فرمود هر کسی دست بدارد
 بزند از اهل نجات است و هر که مخالفت نماید از اهل آفت است
 اما بعد از پیغمبر بعضی انیک مردم دست بدارد و بعضی نه ریمان
 بگردن مبارکشی انگیزند او را میجویشی بردند که از بربانی که از جبار
 بیعت بگیرند زمانه بین که سکه چند بزرگترند همه بدست برون
 شریفند و میرشدند القادین امام بنیاده و الطهر تدعو اختلف
 بنابر نوشته حاکم رسیان بگردن امیرالمؤمنین انداختند و بسجده کشیدند
 چون بدست خانه رسیدند حضرت فاطمه را مانع شد پس گفتند و بر داشت
 دیگر عازمانه بر بازو فاطمه زد که شکست و مردم میزد
 و باز از حضرت دست برداشت تا آنکه در را بست و از آن در فرار
 کردند و از بهار بعلی را از حضرت شکستند و فرزند که در شکست
 داشت که حضرت رسالت او را حسن نام کرده بودند شهادت کردند
 در آن است سقط شد و حضرت فاطمه بهین ضربت از دنیا
 رفت امیرالمؤمنین را از امیرالمؤمنین را بر رسیان بگردن انگیزند اما
 علی بن الحنفیه را غل جامع در گردن ببار کشی نمودند
 سلم جصاصی گفت در باز گویدیم خون از رگهای بدن
 مبارک کنی جابر و او را جبهه تنخوب و مال الله علیها

مجلس در حاکم میفرماید خلافت یافت که در آنکه وفات یافت
 در سال صد و چهل و هفت هجری واقع شد و شهادت کرد در ماه شعبان
 بسم الله الرحمن الرحیم التکلیف علی الصادق الصدیق
 العالم الوثق الحکیم الشفیق المشرق الرفیع
 المدفون بامر من البقیع ~~اسم~~
 معجزات این بنو کوا رسیان است مجلس فرموده که در روایات
 معتبره است که ابو العباس سفاح که اول خلقا شقاوت الای
 بن عباس است آنحضرت را از مدینه بعراق طلبید و ازین
 معجزات بسیار و علوم بینا که آن بنو کوا را بعد از آن
 و فرست که برادرش منصور خلافت را عقیب کرد آنحضرت
 بعراق فرست و بیغ مرتبه باز یاراده قتل آنحضرت کرد
 و در هر دفعه معجزه عظیمه مشاهده نمود و از آنحضرت
 طلبید و شمرید و نظر حاضر کردند که آنحضرت را شهادت نماید
 و ربیع خادم را سفارشی کرد که چون مشغول سخن شود
 بدست زخم او را بقتل او و وقتیکه حضرت صادق
 داخل خانه آمد از در خانه بیرون آمد و بی باقی
 بمشغول گفت که اگر اندک آسایش با ما میسر شود
 شهادت علی بن الحنفیه را بفرموده جبار میکنم و از آنحضرت
 طلبید که امام را دید عرض کرد یا ابا عبد الله خوشی آمد
 ما می طلبیدیم که فرضی تو را کنیم و جوانی نماز می آوریم
 و عذر می خواستیم جبار عرض کرد اما احوال منقلب است
 و در طعام میارایم که در با آنحضرت میفرمایند که میباید
 دفعه آنحضرت را از سر دادند شفا یافت و دفعه آخر در
 بکمر باند و وفات یافت عربی بنید گوید در میان او

و در وقت بر افتاد بر سر که از این غایت من سیدم که وفات
 باید در میان گفتن کاش معلوم کنم که امام معجزات او که است
 بعلم اجابت فرمود و ایسی علی من و جعفر علی
 باسی شفا یافت و بعد از چند وقت با من مسموم شدیم
 تکیه کرد بود و رو به دیوار و پیشانی جلای و بود و فرمود
 یا من بقبله کن کن و نه خواستم سوال کنم از او فرمود که
 جواب بگویم خواب من است پس حضرت و طایا جعفر فرمود
 و روح از بدن من مفارقت نمود حضرت موی من حضرت
 بدین من رگهای من تخیل داد گفتی من در بر جعفر و من
 کلین بنده موقوف از حضرت امام موی من و اینک که است که گفت
 بدین من رگهای من تخیل داد گفتی من در بر جعفر و من
 که در آنجا احرام من است و در پیش من که جعفر فرمود
 علامه که آن امام زین العابدین علیه السلام بود و در
 من به چهل دینار طلا و حنظل و دانه و اموری من
 چهار صد دینار امر از منی است و ابدا من حدیث من
 بی همت و عدا با من بود و تمام چه گذشت بر زینب خاتون
 قریبا انی احدث الی یزید زینب از هفت
 لتقبیلها الی بهامین که یزید فرمود من بکنم خواهر من
 زینب خاتون را در آنجا که خود را بر رو جسد من
 من در انداخته بود که او را بیورد و آن بدن را جسد من
 فصلی است بلین بنده منی است یا اخ یا اخ یا اخ یا اخ یا اخ یا اخ
 فرائد ام هکذا و ذلی و من یستش ام الثوب مسلکی با
 ام الجسم عامر یا ام التي منی که بیضی صقیله شسته است

در مجلس
 امدن زینب
 خاتون
 لینی

با من بی شکر من جلدت و حق القدر اجلا الزمان و حق القدر
 از این من ابوهم و فایت کرد که چون حضرت رسول را جعفر
 انی اب من جعفر فرمود جعفر علی املا و گفت سلام را گفتی که من
 باطل که تعاقب خردی کردیم تا حواله اسد و النور از این
 زده که بچند بن قریظ من و من باطل که من و من قلعها
 انما با این بلین بنده من تا غایب با علی بن جعفر علم
 با من موی من و در و زینب جعفر علی و من و من و من
 نوق فرمود و با این من جعفر و حضرت در راه بهر که
 موی من جعفر که آن را من از شما گذشت میبقت که جعفر
 کلین که گذشت زینب که جعفر علی و من و من و من
 بود و بی است و جعفر قطیفه امر غایب انداخته بود پس چون
 عساکر من حضرت بقلعه بن قریظ من و من و من
 قلعه درخت خمار بسیار بود که جعفر فرمود آمدن لشکر
 من از من بود پس بدین مبارک که حق و من در خندان
 کرد تا با جعفر در میان بان پس انداخته شد و با بقلعه
 شد و عساکر حضرت فرمود آمدند و من و من و من و من
 کردند و در آن سه روز سران اینان بیرون نیامد و من
 از این ظاهر شد و بعد از سه روز من و من و من و من
 بیرون آمد و حضرت عساکر که با جعفر با صید پس آنچه
 بی در آن مابین من و من که حال امان بدین که من
 تا محفوظ باشد و مال حارث تو باشد و ما از دیار تو بیرون
 من حضرت فرمود که این غیور و من که بر حکم من فرمود
 این که اگر آنچه خواهم بکنم می بکنی و چند روز دیگر در قلعه
 تا زمان و اطفال اینان بیرون آمدند و محاصره کردند

گفتند و بجا حضرت فرمود اندک بجز اینست و بجز این روز
 اینها را حاضر کردند تا فرمود آمدند بی حضرت فرمود که مردان
 این را که هفتصد نفر بودند دست بستند و زنانشان را جدا کردند
 پس حضرت فرمود که این را با بوی خوش بپوشانید و بوی خوش
 کردند و فرمود که بقیه را در بقیع کنند و یک یک را بر
 مراد کردند و کردند معین دهند و در آن بقیع را افکندند و
 قتل روایت پنج معینه هم برقی بپوشانید حضرت امیر با بقتل رسانید
 و موافق بقیع روایات ده نفر را بقتل رسانید
 و باقی اینها را بی محاسبه قتل کرد و اندک از آنجا که در بقیع
 بود گفت با علی چون مرا بکنج جامه مرا بکنج حضرت فرمود
 که جامه تو بی و حق از آن خواری است که حق جبر او تو را
 گفت مرا بپوشانید و از شر خدا تو را بپوشانید و در روز
 عابدان کاظمی بپوشانید و از آنجا که بپوشانید بپوشانید
 علی بن ابی طالب روایت کرده است که در عرض من سم و زهر
 اول و آخر روز که هوا خنک بود این را را کردند و حضرت
 و حضرت عباس هم بودند که در آن سم و زهر این را را
 شربین و طعام نیکو میدادند و میفرمود که نیکو بپوشانید
 کنید با این تا آنکه مرا کشند و از این بپوشانید
 که اول و دومین پیغمبر و وفا محمد بن را در کنار فرات
 بالاب کشند و حکم کردند که شهادت حق را بر صیغ
 حضرت را هم نکرند و نیز بپوشانید و بپوشانید

۱۶۱

بنای خانه مردم محله در حبشه و اجماع از این قضیه است
 پنج معینه و پنج طایف روایت کرده اند که چون حصص جمعیت میان
 در چنین بقیع بعد از آنکه بقیع السیف این را دو
 طایف شدند پس اعراب و هر که تابع این را شدند با و طاس
 رفتند و قبایله شقیف و هر که تابع این را شدند طایف رفتند
 و مالک بن عوف با این را رفت و در قلع طایف شخصی
 شدند پس حضرت رسول ۲ با عکرمه رفت اشی در خوال بدو
 و اقبال متوجه طایف شدند و زیاده رزده روز این را را
 حاضر کردند پنج معینه از عبد الرحمن عوف روایت نموده که
 چون حضرت رسول ۲ اهل طایف را حاضر نمود روز با هفت
 روز قلع مفتوح شد حضرت سوار شدند در وقت که هوا گرم
 که ایها الناس من یقیم غماره و غماره و وعده ماه من و غماره
 و غماره من کونی اب و شمار در باب عتبت و اهل بیت
 خود و صیت بخیر بکنم بی فرمود که در حقیق اقدارند
 غماره بدو شد و حضرت اوست که البته بی پارادید غماره و غماره
 زکوة را یا صفت استیم بی غماره و غماره را که از من باز و غماره
 جان من باشد تا کرد غماره شمار این را و فرستادن شمار
 این را بپوشانید بی بقیع از مردم که آن کردند که آن مرد
 ابو بکر است و بقیع که آن کرده که بپوشانید بی علی بن ابی طالب
 گرفت و گفت از در اینست پنج طایف هستند و بقیع از امام
 محمد باقر روایت کرده است که چون حضرت رسول ۲ را
 جنگ هوا از فاسخ شد بنزد قلع طایف رفت و اهل و ج
 چند روز حاضر کردند پس این را الناس کونی که از سر قلع
 نابینا رسولان را بپوشانید و باقی شریفها بپوشانید
 حضرت چون حکم اهل رسولان این را بپوشانید حضرت اوست

و گفتند سلام میفرمایم اما قبول نماز و روزه نمیکنیم حضرت فرمود که چه خبر
 گفتند در این شهر که در آن روزگار و کجای نباشد محقق اندازند که
 حاجتم در حقتم قدرت اوست که البته بیایم دیدار نماز و روزه را
 نکرده و او را نمی بینیم و میترسیم بوی غم و غم که از من یعنی نه جان من
 تا این که در آن زمان عاشق را و اسیر کند فرزندان شما را بی درستی
 علی بن ابیطالب را گرفت و بلیزید و گرفت ایست که آنکه نفهم چون
 انجاعت می کشند بطایف و جبر دارند این را با این از خود
 شنیده بودند این اقرار کردن بفراز و افراز کردن بعد از
 که حضرت یونس گرفت بی حضرت رسول ۲ فرمود که هیچ
 اهل علم و اهل حق من عاصی نمیگویم و مگر آنکه من از ایشان
 مرا فرستم بفرخندار گفتند یا رسول الله بفرخندار که فرمود
 که عاصی بن ابیطالب است نفرین ده ام او را در هیچ لشکر
 مگر آنکه دیشم که جبر بکل از جانب راست او می افتد
 و هیچکس بکل از جانب چپ او نمی افتد مگر از پرتو او
 می افتد و ابی را و را می میکند تا حلقه ان جیب
 و دوست مرا زودت و یارب میبارد یا الله یارب
 در معذکان کی جوی و سب و زناه نام که هفت روز او را
 نام نموده در هیچ زن اقبال انحال روایت کرد که از حضرت
 با فرمود پس بیدم از پدرم عاصی بن ابیطالب از کیفیت بودن این
 بشم بنزد من بی ملعون فرمود مرا بفرست من هفت روز او را
 بودند و زنان ما را از هر بی ایستی باری هفت روز نشاندند و در
 و در عقب سر بودند و سر بر بند کوا میزدند و زده
 بودند و در بر می میامیزدند و از آن ما را بفرزد و از آن
 احاطه کرده بودند این و دعوت منا احدی قبیح و
 ستمه با این حج اگر یک از ما کی به میکند و او اندک از چشم
 می بخت بفرزد بی سراو میگوید و با این حالت
 ما را داخل شوم نمودند و رفتن مصیبت دست انداز

۶۲

و در این

و قصه بسیار باده عقد عایشه

اجلا از این قضیه بنا بر نوشته مرحوم مجلسی حقیق القلب
 حضرت صادق ۲ روایت کرد که حضرت رسول ۲ عایشه
 و زهرا را با جعفر بن ابی طالب و عایشه را با ابی طالب و ام
 عبد الله که در آن بود و حضرت در مکه و از آنجا که رفتند
 و قتله هفت ساله بود و زن بکر بغیر از او بی هیچ نفرمود و چون
 هفت ماه از زوجه آمد نیم مشرب گذشت حضرت او را از زنان
 عقد کرد و الوقت نه ساله بود و تا خلافت معاویه زنده بود
 عیش بن دیک بمقتضای سال رسید و چون در آن روز چنانست
 حضرت رسول ۲ نمودند و عیش را از آنکه حضرت رسول ۲ را
 یک اینو که میگوید میگوید عیش را از آنکه حضرت رسول ۲ را
 روایت کرده اند که الحقت فرمود که روزی حضرت رسول ۲
 رفتیم بوی بکر و عیش را الحقت بود و عیش جان الحقت و عایشه
 ششم عایشه گفت که بیاف حاجت بغیر از دامن من و دامن رسول ۲
 حضرت فرمود که سالت بخوار عایشه و از آنکه مرا در حق عاصی
 شتم که او بی در حق است در میان اوخت و او را میفرستد
 در روز قیامت بر حلقه حلقه از این پند بی دوستان خود
 داخل بهشت خواهد بود ایند و دشمنان خود را داخل جهنم این
 با بوم بعد از حضرت صادق ۲ روایت کرده است که من نفرمودم
 بر حضرت رسول ۲ دروغ بسیار میگویند ابی و النبی بن
 مالک و عایشه و این ابی و بی و سب و زناه نام که هفت روز او را
 محمد باقر روایت کرده است که چون قائم ال محمد ۳ ظاهر شود
 عایشه را زنده گرداند تا آنکه او را حد بیند و تا آنکه انتقام
 بکشد بعد از حضرت خاتم روایت کرد که در آن وقت بی بی
 او را حد میزدند و فرمود که بی بی افری ایلم بی بی مادر ابی هم
 گفت که رو بپس بید که بی بی حضرت رسول ۲ او را حد بیند و وجه
 حد او را تا آخر فرمود که قائم ال محمد ۳ این حد را جاب فرستد
 حد فرمود که بی بی را که حق هم عیش را حد فرستد
 و قائم ال محمد ۳ انتقام عیش را خواهد فرستاد

۱۶۴

عیون ابراهیم در آن روز که یک خیمه عایشه بیرون رفتی او
 بود باطله و در بیرون بود خیمه امیر المومنین و حضرت
 صاحب الامر ایضا نشسته بودند و اهد کرد و بیرون آمد
 و اهد کرد اما بنده هم عرض میکنم یک خیمه است و یک
 عایشه عیون جیاهات حضرت رسول که در بیرون است
 حضور از غیبت آن خیمات آن امر خود رفتی که جیاهات حضرت
 حنی علیهم السلام را نیز با آن عیون و یک
 بقای تو نبی جلا چون حضرت امام حنی ام بعالم بقا و جوار حققت
 رحلت خود حضرت امام حنی او غسل داد و کفن نمود و غسل
 کرد و در وضه منقوره حضرت رسالت را بکن بر و انحضرت را داخل
 کند بی مروان حکم بی الرئی خود سوار شد و بیرون عایشه رفت
 و گفت حنی ای در خود را آورده است که با پیغمبر دفن کند و اگر
 او را دفن کند خضر پیر رقی در تار و روز قیامت بی طرف میزند
 عایشه گفت چکن مروان گفت بیا و مانع شو گفت چکن
 مانع خود بی مروان از استی بن بی اود و او را سوار کرد
 و بنزد بی حضرت رسول آمد با چهل کس سوار و مرد و زن
 بی قتال صیور این عجب گفت چون نقلی بر من افتاد مرا بشی
 طلبید و گفت ای رسول عباکی شما بمن چی گفتی همراهند از شد
 و بر روز مار دار میکنند و میخواهند کسی را داخل خانه من
 کنند که من او را دوست نمیدارم و عیون هم من گفته و اسکا را
 بکن و بی شنی سوار میشود و بکن و بی شنی و میخواهد
 نور خدا را حق اموشی فرود آید و حایل شود میان رسول خدا
 و دوست از استی بن بی اود و فریاد کرد که بخدا گویند که نمیکند
 که حنی را دفن کنند تا اگر در بر من هست و بی و است و یک
 جنازه انحضرت را نیز باران کردند تا آنکه هفتاد و نیر است
 جنازه انحضرت کشیدند بی بی بی با هم خواستند که شمشیر
 بکشند و جنگ کنند حضرت امام حنی که مانع شد از آن و ملا دار

کتی
 بحقیقت امام
 حنی

و حضرت امام ماه که در حق حضرت رسول نقل
 چند روز از آنجا که در حق حضرت رسول
 سوره ۲۰ بر یک صفحه و در آنجا که در حق حضرت رسول
 و کار و در حق حضرت رسول سوره ۲۰ بر یک صفحه و در حق حضرت رسول
 عیون با حضرت رسول ایضا گفت کوفته و جوار از روفتی و جوار
 کل من التحاق به بشی من التحاق و الهدایا الی آن
 اجتمع هدا یا کشف و کان البنی ۲ بقیل الهدیه و عیون
 فی مقابلها عیون صا و یتر الصدقه از خفا حضرت
 بود مدینه را قبول میفرمود و در مقابل عیون عیون و عیون
 مدینه بود قاضی بطی البر و الحیف بقدره مالک
 ارقا احباب مشغول شدند با صلح آن خود حضرت امیر
 مامور شد بنی ابر و در حج بقدر غنم فکانه بدین و وسیله
 و بنی و کان البنی ۲ بقیل و بقطع مع نکه که در و انحضرت
 لم و کشت تا خارج شدند و لم بی علی بن ابی طالب
 حضرت با عیون فرمودند عیون تا با ابدان و مساعد و تا
 با عالم بی دیک و جوار و غروف و او را نخواستند و در حق
 عیون و جوار و در حق و عمل و پیغمبر و حق ایشان
 در حق عیون و جوار و در حق و عیون و عیون و عیون
 با علی اصبح الی المومنین من الحقیقت حنی اهل المدین
 در حق و بکن است بی در حق حضرت رسالت علی را بدین خلق
 بود و لیه و اقبال حضرت الی المومنین و هو شخی بالحق
 فاستی ان یل عیون و ایدع قوم با بی بر اید بی ربه و
 ناری اچیس و اجمعه فاطمه و کان علی علیه السلام جوی القوت
 در بند و جوی حضرت عیون که کوفته بان عیون و
 زمان با از رفتن و بلند شدن صوت حضرت هم
 استماع عیون را یان جهان اجفای شد و در حق

خدای که بد که حرفات ارباب در ایت و دست از زاری کشیده و
 انعام را بخلیست با ارباب میدارند و دست کشیده و تمام ابریت
 مریت کنند و درین وقت که من و اولاد من در محراب خدای
 و اله تقاضا و در تدع احد من الکبار و التقاضا فقال
 ان القوم متفرقین فی البساتین و البواری و القفار
 و الصحاری فقال اوصد علی السطح او وضع
 عالی و ناد ایها الناس ائینوا لی رسول الله
 فان الله یوصل بذا لك کل احد من الغریقین
 و لو کان بینک و بینة بقدر المشرقین لکسر فی
 علی الله رب العالمین کما یبلغ نداء ابراهیم با لیه
 لیک احد من الاولی و الاخرین فی قوله نعم و ان
 فی الناس بالی یا قوم من حال من جوف جوار
 ابراهیم و جمیع مردم جواب داده تمام گفتند لیتک یا ابراهیم
 عی رسول الله و صدای که تا انوار و در وقت
 در انوقت که بر کسی من جز از انده من و لیه من
 و جماعت دعوت من غایب و در لیه من مستقر
 عی و لیه و شین و شین و شین و شین و شین و شین
 که من و لیه و شین و شین و شین و شین و شین و شین
 و وقت که ان میدان مرا جعت خود و در من و لیه
 عرض خود یا عا اعطی العطی انی من شین و شین
 الحزن و اولاد در داد امر دهبی من مورخان خود را
 در دیان او گذارد بار دیگر با ده جبر و روان میدان
 شد و غرور بحسب کرد و همیت بعد و در انکه کفایت
 که شین و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه و لیه
 جار جانب او را نیز باران کن و من و لیه و لیه و لیه
 مکرر شد بر بدن شریف من و در و در و در و در
 بکنید این خارب بچم را رفته است اما لیه و لیه

بقیه در پیش
 کوی من بکسب
 جنبات قاسم

۱۶۷ در کتب جبهه القلوب از عبادت و بندگی حضرت
صادق علیه السلام و اینکه هست که چون لشکر حضرت در روز احد گردیدند
حضرت فرمود که خدا را وعده داده است که هر کس در این غایت
گرداند پی ابوبکر و عمر گفتند ما را کی می بیند و باز رفتن
نمایند این سخن را بشنید از کتب معتبره عامه و اینکه آن
که در روز احد مشافیه ضربت عظیم ببدن مبارک
حضرت امیرالمؤمنین رسید در وقتیکه در پیشی حضرت
بودند و شمشیر میزد و دفع کفار از آن حضرت میکرد و در
هم ضربت نمودن عین میافزاد و جبرئیل آنحضرت را بلند
میکرد و بلند میکرد از طریق طایفان از حضرت امیرالمؤمنین
روانگردید است که حضرت فرمود در روز احد نشان و ضربت
خودم که در چهار ضربت از آنها برون عین افتادم و در
مرتبم مرد خوشی رو خوشی شوی مرا آمد و باز و هائی
میکرفت و مرا بپایم داشت و میگفت حمله کن بر این
که تو در طاعت خدا و رسولا و هر دو آن تو را بکشند
چون بعد از جنگ احد پیشی حضرت عرض کردم گفت
یا علی خدا دیده است را روشن کند از جبرئیل بودم
کاشی جبرئیل روزی تو را هم میامد و پل از زمین است
هم میگرفت و در کتب آنحضرت از اسباب افتاد و در
ابو مخنف گوید که در آن ملعون نمودن آن اهنی بفرق مبارکش
زد که معنی سرش را شکافت و بی هوشی بنی عین افتاده در
خاکی و خون غوطه میخورد و فریاد میکرد یا ابا عبد الله
یا السلاّم ایاق من خدا حافظند ابر پی چون
انجذاب شد و او را شنید فرمود و احاه و اعتبارنا

۷۲۱ **جامع قلبه** بی حمله خود بر خیم و از افق از دور برادر
 خود متفق گردانید و بنزد او فرود آمده و او را بر پشت
 اسب نهاد و بچشم او دو انتخاب را در چشم گذارد و گوییم
 شدید کردی حق اینکه جمیع کس نیکی حاضر بودند که میستند
 و از کلام انبیا میآید که آن هنگام که حضرت سید الشهدا علیه السلام
 برادر رسید عباسی را معترض بدن گذاشت و حمل بخشایان
 متعزض شده اند یک در بیت الاحزان آورده که حضرت را
 الفضل سجده داشت انتخاب سرش بر دامن گرفتند و فریاد
 میزدند از برادر ایا و حقیر را عرض کرد وصیت من بقوم
 است که تا من زنده ام با شما حل ننگ انتخاب جهت
 پس سید عرض کردند بیا که وعده اب بکنیم در راه ام و رز او حیات

۱۶۸ **سید بن طاووس** روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین علی
 از جنگ آمد مراجعت نمود هشتاد و چهارت بیدن بمالید
 الحفصه رسیده بود که فقیله داخل انعام شد بی حضرت رسول
 بدیدن الحفصه و با آنحال بر سر سبطی خوابیده بود
 چون حضرت او را دید که بیت و فرمود کیسکه در راه خدا
 این تعب بکنی بخدا لازم است که خواب جزیل انتخاب
 او را گرامت فرماید بی حضرت امیر که سبقت فرمود
 که خدا را شکر میکنم که از تو نیست نگرانیدم و نگرشتم
 ولیکنی محزونم که چرا بعبادت شهادت نمی سیدم
 حضرت فرمود که انشم بعد از این بجهاد
 فانی خواهم گردید ایمانان کافی شد و فرمودم
 ما معبای که رفغان انوشی که شما این عمل رسید بر فرا
 مایا کس فرمود رفت برب الکعبه

معصوم بجلد کتاب حقوق القلوب و استکراه است بدانکه مشهور
 میان مفسران و مورخان آنست که خلیف اولی ماه غفر
 سال ششم هجری واقع شد و بر وایت پنج ظاهر است و این شهادت
 خوب و آنکه حدیثان شیعه نیز قول فرشی باحد
 چهارشنبه دوازدهم ماه شد و حدیث در روز جمعه
 چهارم در احد بن قول اهللال فرمود و در روز شنبه
 پانزدهم قال واقع شد و بعف کفتم اند که در روز
 پنجشنبه پنجم ماه شوال فرشی باحد رسید و حدیث در
 روز شنبه هفتم واقع شد و لشکر کفار موافق
 سم هزار نفر بودند و بعضی زیاده نیز کفتم اند
 و بعف در هزار نفر کفتم اند و بعف کفتم اند و
 هزار نفر این ناسب حواله بودند و هفتصد
 هزار بودند و در میان ایشان بود و سم هزار نفر
 همراه آورده بودند و احوال ایشان با بر وایت
 نفر بودند و بر وایت هفتصد نفر بودند و از حد
 امام جعفر صادق ع منقول است که لشکر ایشان
 ششصد نفر بودند و بر وایت علی ابن ابی ابراهیم
 عباس بن ابی اسعد صافق از لشکر حضرت
 جانشین و بود مدینه بر کشت مولف گوید که در
 نیست که ششصد یا هفتصد نفر از بی کشتی انما قفا
 باشد بی زیارات متقارب میشود

وینج مفید بعلی عام و اینکه است که این عیب میگفت که علی بن
ابیطالب چهار منفیت هست که احدی غیر او را نبوده اول
انکه او اول کسی بود از عرب و حج که حقیقت رسول ایمان
اورد و با او نماز می کردیم انکه علم را اخفت بود در
جنگ سیم انکه در روز احد که همگی می کشیدند او نایب ندم
ماند چهار انکه او پیغمبر را احد خبر می داد

مفید

مفید

مفید

مفید

مفید

تلم مشبر محرف الجید

۱- ج ر ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
قر س ش ت ث د ذ من ط غ
تلم برنای

اب ج ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
لا سب حیات ط غ ی ا ت ج ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
ص ط ط ح غ ف ق ک ل م ن س ع ف ص
ب ر ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
تلم برنای

اب ت ث ج ح ذ ز ی س ش
ص ط ط ح غ ف ق ک ل م ن س ع ف ص
لا سب حیات ط غ ی ا ت ج ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
ص ط ط ح غ ف ق ک ل م ن س ع ف ص
ب ر ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
تلم برنای

تلم الا حجار
اب ت ث ج ح ذ ز ی س ش
ص ط ط ح غ ف ق ک ل م ن س ع ف ص
لا سب حیات ط غ ی ا ت ج ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
ص ط ط ح غ ف ق ک ل م ن س ع ف ص
ب ر ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص
تلم برنای

تلم شانا ق در بیخ اصحاب الریما

۱ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
 ۲ و ۳ ه ۴ ط ۵ ظ ۶ ع ۷ غ ۸ ف ۹ ک ۱۰ ل ۱۱ م ۱۲ ن ۱۳ د ۱۴ د
 ۱۵ ن ۱۶ و ۱۷ ه ۱۸ ی ۱۹ ق ۲۰ ک ۲۱ ل ۲۲ م ۲۳ ن ۲۴ و ۲۵ ه ۲۶ ی
 ۲۷ ق ۲۸ ک ۲۹ ل ۳۰ م ۳۱ ن ۳۲ و ۳۳ ه ۳۴ ی ۳۵ ق ۳۶ ک ۳۷ ل ۳۸ م ۳۹ ن ۴۰ و ۴۱ ه ۴۲ ی

نیم قطعی است

۱ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
 ۲ و ۳ ه ۴ ط ۵ ظ ۶ ع ۷ غ ۸ ف ۹ ک ۱۰ ل ۱۱ م ۱۲ ن ۱۳ د ۱۴ د
 ۱۵ ن ۱۶ و ۱۷ ه ۱۸ ی ۱۹ ق ۲۰ ک ۲۱ ل ۲۲ م ۲۳ ن ۲۴ و ۲۵ ه ۲۶ ی
 ۲۷ ق ۲۸ ک ۲۹ ل ۳۰ م ۳۱ ن ۳۲ و ۳۳ ه ۳۴ ی ۳۵ ق ۳۶ ک ۳۷ ل ۳۸ م ۳۹ ن ۴۰ و ۴۱ ه ۴۲ ی

نیم قطعی

۱ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
 ۲ و ۳ ه ۴ ط ۵ ظ ۶ ع ۷ غ ۸ ف ۹ ک ۱۰ ل ۱۱ م ۱۲ ن ۱۳ د ۱۴ د
 ۱۵ ن ۱۶ و ۱۷ ه ۱۸ ی ۱۹ ق ۲۰ ک ۲۱ ل ۲۲ م ۲۳ ن ۲۴ و ۲۵ ه ۲۶ ی
 ۲۷ ق ۲۸ ک ۲۹ ل ۳۰ م ۳۱ ن ۳۲ و ۳۳ ه ۳۴ ی ۳۵ ق ۳۶ ک ۳۷ ل ۳۸ م ۳۹ ن ۴۰ و ۴۱ ه ۴۲ ی

نیم گاهی آریب است

۱ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
 ۲ و ۳ ه ۴ ط ۵ ظ ۶ ع ۷ غ ۸ ف ۹ ک ۱۰ ل ۱۱ م ۱۲ ن ۱۳ د ۱۴ د
 ۱۵ ن ۱۶ و ۱۷ ه ۱۸ ی ۱۹ ق ۲۰ ک ۲۱ ل ۲۲ م ۲۳ ن ۲۴ و ۲۵ ه ۲۶ ی
 ۲۷ ق ۲۸ ک ۲۹ ل ۳۰ م ۳۱ ن ۳۲ و ۳۳ ه ۳۴ ی ۳۵ ق ۳۶ ک ۳۷ ل ۳۸ م ۳۹ ن ۴۰ و ۴۱ ه ۴۲ ی

نیم صغیری

۱ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
 ۲ و ۳ ه ۴ ط ۵ ظ ۶ ع ۷ غ ۸ ف ۹ ک ۱۰ ل ۱۱ م ۱۲ ن ۱۳ د ۱۴ د
 ۱۵ ن ۱۶ و ۱۷ ه ۱۸ ی ۱۹ ق ۲۰ ک ۲۱ ل ۲۲ م ۲۳ ن ۲۴ و ۲۵ ه ۲۶ ی
 ۲۷ ق ۲۸ ک ۲۹ ل ۳۰ م ۳۱ ن ۳۲ و ۳۳ ه ۳۴ ی ۳۵ ق ۳۶ ک ۳۷ ل ۳۸ م ۳۹ ن ۴۰ و ۴۱ ه ۴۲ ی

۱ ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س
 ۲ و ۳ ه ۴ ط ۵ ظ ۶ ع ۷ غ ۸ ف ۹ ک ۱۰ ل ۱۱ م ۱۲ ن ۱۳ د ۱۴ د
 ۱۵ ن ۱۶ و ۱۷ ه ۱۸ ی ۱۹ ق ۲۰ ک ۲۱ ل ۲۲ م ۲۳ ن ۲۴ و ۲۵ ه ۲۶ ی
 ۲۷ ق ۲۸ ک ۲۹ ل ۳۰ م ۳۱ ن ۳۲ و ۳۳ ه ۳۴ ی ۳۵ ق ۳۶ ک ۳۷ ل ۳۸ م ۳۹ ن ۴۰ و ۴۱ ه ۴۲ ی

صفت الخلود
بسم الله الرحمن الرحيم من شرب من خل وشرب
معلق بماء ووضوء بالهدم وبخمس قطرات
در آن روز منقذ شد و باخر مرسيد مشغل از نیش
لهذا يهود اني اعيد کرده اند هر جام که در این روز
ببیند و شرب صاحبش مریض نکند و تا اینکه او را بدین
دهد و ناخن چیدن و شارب گرفتن و حجامت کردن
و ان پی کارها و بشکارس رفتن و ابتدا سفر و
نشاندن در آن نیک است و ان اید عبد الله علیه السلام
السبت لنا والاحد لشيعة والاشين لعذر
والثلثا لينة امية والامر بما يوم شرب الدواء
والخميس يقف فيه الحوائج والجمعة للتطيف
والتطيب وهو عند المسلمين وغدا ليلة السبت
چهار رکعت است در هر رکعت هدی یکبار و هر یک
از ایه الکرسه و توحید سه بار و بعد از سلام
ایه الکرسه سه بار بخواند جمیع کناهاتش آمرزش
شود و رسول خدا و پی شفاعت کند و در

هر کسی چهار رکعت غان و بعد از آن سوره مجید
بعد از سلام آیه الکرسی را سه بار بخواند بنویسد
حتی برای او بعد در هر روز یهودی و زن یهودی
ثواب عبادت یکساله و ساعت استغفار در این روز
از صبح تا چاشت و از ظهر تا عصر است

در این روز هر که در هر روز یهودی و زن یهودی
ثواب عبادت یکساله و ساعت استغفار در این روز
از صبح تا چاشت و از ظهر تا عصر است
در این روز هر که در هر روز یهودی و زن یهودی
ثواب عبادت یکساله و ساعت استغفار در این روز
از صبح تا چاشت و از ظهر تا عصر است

بسم الله الرحمن الرحیم روز یکشنبه روز مبارک غنص شیعیان
اهلیت نسبت بشیعی دارد و شبش نسبت بعیطی و بنای
دینا در این روز شده کواشته شد و هفت چین در این روز
بنا کواشته شده است که هر یک هفت فلک و هفت
انجم سیار هفت طبقات نام هفت زمین و آسمان هفت
سبعه بجای هفت اعضای آدم در این روز از من اعضا
و تنگ است در این روز بنا نهادن و عمارت و خت
شتن و بسط رفتن و حجامت کردن و عمره کردن
و بقول دیگر مباشرت با زن نکردن در شب و روز
است و بدست در این روز حمام رفتن و سر تراشیدن
و ناخن گرفتن و جامه بپوشیدن بنا بر این که هر کسی
جامه بپوشد و بی غم عامی گردد و جامه بپوشد
و جامه بپوشد و رنگ است و در شب این روز چهار رکعت
غاف کند بد و سلام در رکعت اول بعد از حمد آیه
الکرسی و سوره قحید یکبار بخواند روز قیامت
رویش چون ماه شب چهارده در خشان و از علو
بهره مند گردد تا حین رسیدن موت و در روز
هر که چهار رکعت غاف کند بد و سلام در هر رکعت
بعد از حمد امن رسول را تا آخر سوره بخواند بنویسد
حتی برای او بعد در هر روز نصرانی و زن نصرانی
که در عالم بوده و هست عبادت هزار سال و سلام
استغفار در این روز از صبح تا ظهر از عصر تا مغرب تا

و جنات المثلج

۱۸۱

بسم الله الرحمن الرحيم روز ششم شبی تعلق بی پروا دارد مباحثت
کردن بنان بغایت نیکوست و چون فرزندی بهم رسید
خوشتر و رحیم القلب و طاهر اللسان گردد و در این شب هر
دو رکعت نماز کند در هر رکعت الحمد و آیه الکرسی و توحید
و ایم شهاد الله یکبار بخواند انچه سؤال کند در ساعت
پور دارد شود و روز ششم منسوب به مریخ است و روز نهم
بهار ک است و روز بیست که خدا تعالی اهن مراد در دست
دلودنم کرد دیند و کو همها انچه در آنهاست در این روز افزون
شد بطلب حاجت و فتن و سفر کردن در آن نیکوست و هم کارها
در این روز خوب است سوار سرتی کشیدن و ناخن
کرفتن و جام بریدن و اگر کسی در این روز جامه بپوشد آن
جامه مرک صاحب بیند و یارزد و ببرد و یا غرق شود و
یا سوخته گردد و حجامت کردن در آن بقوی نیکوست و بوی
بدست و خون حیض و ادر این روز بر زمین رسید و در بعد از
ظهر این روز هر کسی بیست رکعت نماز کند بیک لام در هر
رکعت بعد از حمد آیه الکرسی یکبار و سه مرتبه سوره اخلاص
بخواند نفعش شود برای او هیچ گناه تا مدت هفتاد
روز و ساعت استخاره در این روز از طرف چپ است تا
ظهر و از عصر تا خفتن نیکوست و آلف در آخر ثلثه
عوض تا است چون حسنه و حسنه

پس در چهارشنبه در شب و روز آن هفت مرتبه کبریا بآن ناله بگوید
 و در این روز آب و شیخ و شمشه و آتش و خراجها و معجزات
 بر روزی افزوده شده است و بواسطه این امر کان ناله و
 آن موجود که دیده نباشی منسوب بدیده و روشی متعلق
 و مختص بشی عیسی و روز آسمان میدواید و است چنانچه
 امیر المؤمنین افزوده و می آید آن شش کبریا
 فَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَرُبَّكَرْفَتِي وَحَمْدُكَ وَرُبَّكَرْفَتِي
 و جامه بپوشیدن بیکت چم برگی جامه در این روز میرد از جبران بزرگ جنت
 تعب بدست و آید و ناله کشیدن در آن بدست و حجات کردن
 بقول آمد و بقول نیک است و در شب این روز هر کسی دور کعبه غافل
 کند یا حمد و آیه الکرسی و توحید و قدر در هر رکعت یکبار گناه
 گذشته و آینه اش را از زنده شود و در روزی هر کسی
 دوازده رکعت غافل کند در هر رکعت حمد یکبار و توحید
 سیم بار و معوذتین سیم بار صد از نرس عمرش ناله کند که
 آینه در حلق از سر گیر گناهان گذشته و آینه از نرس
 شده و در روز چهارشنبه اول آن عشر و سطره و پنج
 ششم اول آن عشر اول پنج شنبه آخر آن عشر آخر و یک
 بار و در تمام عشر و حیدن ناخن در آینه بقول نیک
 و ترتیب آن بدست راست بحال لفظ خواهی و از دست چپ
 حسیب است و ساعت استغفار در این روز از صبح تا شب
 ظهر و از عصر تا خفتن نیک است سخاوت حضرت محمد
 در این روز چهارشنبه که از ماه بود بقول جنات الخلد اما کیفیت

بسم الله الرحمن الرحيم
مروءة تجتنب منقوب است بمشترس و بنی تعلق بمشترس
وبعد از عشا جماعت نیکی است و فرزند که مهم برسد عالم
با عالم کرد بین المعنایین دو رکعت نماز کند و در هر رکعت
حمد یکبار و آیه الکرسی و قدر و توحید و معوذتین بخواند
از فراغ پانزده بار استغفار کند و ثواب آن نماز بر او الهی
بخشد آن عهد حق ایشان می آمده باشد و در نماز جمع اینها
و روز دوشنبه سوره و هر بخواند سنت مؤکده است و این سوره
کت است بر امت محمد و اسماء و هفت در این روز افزوده
شد و میانش در وسط این روز نیکی است چون فردا در هر روز
در یوم نیک و در یک و در جمعه که در آن بیده شود در آن
علم حاصل شود و در طرف صبح بزرگ مطلب عظیم می رسد
و در چنین روزی من محمد و معوذتین و اخلاص و قدر و آیه الکرسی
و پنج آیه آخر آل عمران بخواند و گویند مولا ای انقطع
الامنیك و خائب الامل الایفك اسئلك
الحی بحق من حقك واجب عليك من جعلت له
الحق عندك ان تصالح علی محمد و ان تقضه حاکم
البه ان کار ساختن خود در این روز طلب علم و زیارت حق
مؤمنین و زیارت باخوانان کوره قدر و تقیه جمع از فضیلت
و جیدن ناخنی سنت است و نقل و تحویل نیکی است و حمامت
بیل و بقولین و در آخر روز بدست و هر کسی بین الظهر من
دو رکعت نماز کند و در هر رکعت اول حمد یکبار و توحید
صد بار و بعد از فراغ صد بار استغفار و صد بار صلوات
فرستد از جای خود بر محمدی است باشد که امر زیده شود و سنا
و ساعت انتخاب از صبح تا طلوع آفتاب و از ظهر تا غروب

بسم الله الرحمن الرحيم
مروءة تجتنب منقوب است بمشترس و بنی تعلق بمشترس
وبعد از عشا جماعت نیکی است و فرزند که مهم برسد عالم
با عالم کرد بین المعنایین دو رکعت نماز کند و در هر رکعت
حمد یکبار و آیه الکرسی و قدر و توحید و معوذتین بخواند
از فراغ پانزده بار استغفار کند و ثواب آن نماز بر او الهی
بخشد آن عهد حق ایشان می آمده باشد و در نماز جمع اینها
و روز دوشنبه سوره و هر بخواند سنت مؤکده است و این سوره
کت است بر امت محمد و اسماء و هفت در این روز افزوده
شد و میانش در وسط این روز نیکی است چون فردا در هر روز
در یوم نیک و در یک و در جمعه که در آن بیده شود در آن
علم حاصل شود و در طرف صبح بزرگ مطلب عظیم می رسد
و در چنین روزی من محمد و معوذتین و اخلاص و قدر و آیه الکرسی
و پنج آیه آخر آل عمران بخواند و گویند مولا ای انقطع
الامنیك و خائب الامل الایفك اسئلك
الحی بحق من حقك واجب عليك من جعلت له
الحق عندك ان تصالح علی محمد و ان تقضه حاکم
البه ان کار ساختن خود در این روز طلب علم و زیارت حق
مؤمنین و زیارت باخوانان کوره قدر و تقیه جمع از فضیلت
و جیدن ناخنی سنت است و نقل و تحویل نیکی است و حمامت
بیل و بقولین و در آخر روز بدست و هر کسی بین الظهر من
دو رکعت نماز کند و در هر رکعت اول حمد یکبار و توحید
صد بار و بعد از فراغ صد بار استغفار و صد بار صلوات
فرستد از جای خود بر محمدی است باشد که امر زیده شود و سنا
و ساعت انتخاب از صبح تا طلوع آفتاب و از ظهر تا غروب

زبان خود به من بگو

مگر غریبی از ظلم فرج خانه نداری
چو مرغ بدیده بال مرآت نه نداری
ز ظلم این دنیا از خود بر آوب
مگر بر تو دهن کرد و سر زمانه نداری

و به دردم

ایطایر که غنای ز سبزه سبزه عدالت اسرار من بود که لایم
دارم غریبی در بیابانم ستیزه دشمنان من جان سیدم از بر آست
از بیت کوفتین بنشین کنده از کف قدم میر من نامه می لایم
الحال دیده است ظلم خرنه حیات بر لبم جریان من فرسوده کوفت
ایچه جز کریم آیم چونک احوال رسول ام از نذر آه باغبینش از مردم کوفت
صفت نبود ز مایه از این فزاید ز کوفتین پدید آیم { صفت فخره نام الزمانه

فخره کرده فخر از دل لایم دارد نموده مادر اگر چه محروم دارد
عز از در دل محروم لایم دارد بکانت خسته در جوانی است
بر که فخر کند بهر جوان جادارد چون بکانت محروم دارد جوان





